

اطاعت کورکورانه

خسر و وزبه

ما همانطور که بفرمان احساسات و بحکم غیرت و مردانگی در مورد دستورات و تقاضاهای خلاف شرافت، فرمول اطاعت کورکورانه را زیرپامی-گذاریم و دهن آمر را هرکس و در هر مقامی که باشد با سرب پر میکنیم باید بامر وجدان از دستورات و اوامری که بضرر اکثریت فلک زده این مملکت و بنفع طبقه حاکمه است سرپیچی نموده ولوله‌های مسلسل و توپ را بطرف آنها و بطرف قصرهای باشکوهشان برگردانیم و انتقام ملت بیچاره را از آنها بگیریم و حقشان را باز ستانیم.

ما جیره‌خوار ملتیم ولی با سرنیزه خود تجاوزات مثنی دزد و خائن را نسبت بحقوق و حیات آن پشتیبانی میکنیم.

«چگونه میتوان این وضع را دید و سکوت کرد؟ چگونه میتوان بیطرف و کدخداسش بود؟ مگر آن زنجیری که حلقه‌های آن ناب داده و بیکدیگر پیوسته میشود جز برای گردن ما است؟ و خداوند دست و زبان و سایر حوارج را جز برای این ما داده است که برای رفع خطر از خود بکار ببریم؟ آیا خطر را برابر خود محسم بینیم و سکوت کنیم؟ اگر خداوند بسکوت ما راضی بود ما را لال خلق مینمود.....»

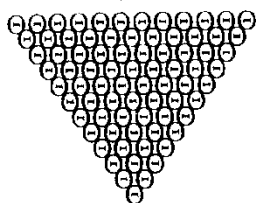
من میل دارم که ایران لااقل با حفظ مرزهای فعلی خود کشوری بتنام معنی مستقل و عاری از هر نوع نفوذی باشد.

عقیده دارم که باید دست طبقه حاکمه جبار خونخوار کنونی از اداره امور این اجتماع کوتاه شود، آرزو میکنم که سرنوشت و مقدرات ۵۰ میلیون ایرانی رنج دیده و ستم کشیده بدست اکثریت ملت باشد و قوانین بنفع این اکثریت وضع و اجرا گردد.

تقدیم کتاب

این کتاب بعموم افسران و درجه‌داران تحصیل‌کرده، جوان، روشن‌فکر، میهن‌پرست و شرافتمند ارتش ملی ایران تقدیم میشود؛ بکسانی تقدیم می‌گردد که حب وطن و احساسات میهن‌پرستانه با خون آنها آغشته و در دل دردناکشان سرشته است.

به آنهایی تقدیم می‌شود که شعار «چو ایران نباشد تن من مباد» را از صمیم قلب و صفای باطن پذیرفته و از روی ایمان به آن پای‌بند و علاقمندند و بالاخره بکسانی تقدیم می‌گردد که مخالف هرگونه استعمار مرئی و نامرئی و دشمن هر نوع تجزیه جزئی و کلی پیکر بیمار ایران مقدس و محبوب می‌باشند.



مقدمه

رفقا ، همقطاران و دوستان ارجمندم ، برای من جای بسی خرسندی است که پس از دو ماه ترک خدمت ، پس از دو ماه گوشه‌گیری و انزوا و بالاخره پس از دو ماه محرومیت از تمام حقوق آزادی و عدالت اجتماعی ، امروز می‌توانم ، با تقدیم کتاب ، با شما صحبت کنم ، بی‌ریا درد دل نمایم و آنچه را که بمقتضای مصالح عالی اجتماع و ملت باستانی ایران است با همقطاران عزیزم در میان گذاشته و در اطراف آن وارد بحث گردم .

امروز ایران در سر یک دوراهی خطرناک و مهیبی واقع شده که با کوچکترین غفلت و کمترین توجهی ممکن است راه منفی پیش گیرد ، بطرف انحطاط متمایل شود و بالاخره تا مدتی از نعمت هرگونه آزادی و استقلال محروم گردد .

ملت ایران به مقتضای نوامیس خلل ناپذیر طبیعت و بحکم قانون تکامل و اصل دینامیک در حال تغییر و تحول است این تغییر و حرکت ما در تمام شئون اجتماعی ما اعم از مسائل اقتصادی و روابط بین افراد محسوس و مشهود بوده و تحول افکار جوانان میهن‌پرست که زائیده همین روابط و مسائل است بخوبی ظاهر و نمایان می‌باشد .

این جنبش‌ها ، این حرکات و این همه نغمه‌های آزادی‌خواهی و تجدد طلبی کاملاً طبیعی و لازمه یک اجتماع زنده – یک اجتماع مترقی و یک اجتماع هوشیار و آزاد است .

در این دنیای پر آشوب ، در این دنیایی که حتی میهن‌پرستان جزائر دور افتاده اندونزی و جاوه با نداشتن وسائل کافی تن بجنگ‌های غیر مساوی داده و با نیروی عظیم امپراطوری انگلیس مصاف میدهند .

در این دنیایی که نغمه آزادی ملت‌ها در تمام اروپا طنین‌انداز است قطعاً ملت کهن سال ایران حق خواهد داشت که خود را از زیر نفوذ استعمار

مقدمه چاپ دوم

کتاب اطاعت کورکورانه هنگامی نوشته شد که از طرف صدراالاشراف (دژخیم باغشاه) و سرلشگر ارفع فشار فوق العاده‌ای بر عموم آزادی خواهان وارد میشد و تمام کلوپ‌ها و چایخانه‌ها در اشغال ژاندارم و پلیس بود و هیچ روزنامه‌چپ یا متظاهر بچپ منتشر نمی‌گردید و در عوض دامنه تبلیغات روزنامه اطلاعات و باختر و میهن بالا گرفته و حداکثر رسیده بود.

کتاب اطاعت کورکورانه با سبکی تازه و بیانی روشن و رسا بمنظور هدایت افسران ارتش نوشته شد و حتی الامکان از طرف نویسنده کوشش گردید که وارد مباحث علمی و فلسفی نشود تا برای افسران و درجه‌داران ارتش که علوم اجتماعی آشنا نیستند قابل استفاده باشد هم چنین کتاب اطاعت کورکورانه برای رفع اشتباه مردم در نوع قضاوت نسبت بافسران فراری که نخبه افسران شریف ارتش بودند برشته تحریر درآمد زیرا در آن روزها تمام روزنامه‌های آزادی خواه در محاق توقیف بودند و از طرف روزنامه‌های مزدور بر علیه افسران فراری تبلیغات زهرآگینی میشد که شایسته شرافت و وطن پرستی و پاک‌ی و حیثیت آنها نبود.

بهمین جهت کتاب اطاعت کورکورانه از شرایط نامساعدی صفحه‌صفحه در یکی از شهرستان‌های دور دست بطبع رسید و بعلت اشکال چاپ و دور بودن مؤلف تا اندازه‌ای تعداد غلط‌های چاپی آن زیاد شد. چاپ اول کتاب اطاعت کورکورانه با حروف ۱۸ و قطع کوچک بعمل آمد و بدون در نظر گرفتن مقدمه و اهدا، کتاب در ۱۶۲ صفحه بچاپ رسید ولی در چاپ دوم که حروف ۱۵ انتخاب شده و قطع آن بزرگ گردیده است صفحات متن کتاب از هشتاد صفحه تجاوز نمود و چون در تصحیح کتاب وقت زیاد مبدول شد تعداد غلط‌های چاپی نیز حتی الامکان تقلیل یافت پس چاپ دوم کتاب اطاعت کورکورانه بدون آنکه یک کلمه آن با متن اصلی تفاوت داشته باشد با کاغذ مرغوب و چاپ بهتر و قطع بزرگ در اختیار خوانندگان عزیز گذاشته میشود ضمناً ناگفته نباید گذاشت که محرک ما در انتشار مجدد کتاب اطاعت کورکورانه استقبال افکار عمومی از این کتاب است زیرا پس از محاکمه تاریخی خسرو روزبه همه از هم میپرسیدند مگر در کتاب اطاعت کورکورانه چه مطالبی نوشته شده است که مؤلف آنرا محکوم باعدام نموده‌اند و بعلت وجود علل مخفیه به پانزده سال زندانی با کار تبدیل کرده‌اند؟ تا آنجا که ما اطلاع داریم حتی کرایه مطالعه کتاب اطاعت کورکورانه ساعتی ۲۰ ریال بالغ شد و علاقه مردم را به مطالعه این کتاب ثابت نمود بهمین جهت در صد برابر آمدیم که با تجدید چاپ این کتاب یکی از خواسته‌های ملت ایران را برآورده کنیم و از اینراه نیز به جبهه مبارزه آزادیخواهان کمک شایسته‌ای نماییم.

طلبانه کشورهای بزرگ نجات داده و با جنس‌های ملی اجازه ندهد که باز هم گلویش در زیر چنگال خون‌آلود استعمارطلبان اروپائی و دلالان داخلی فشرده شود.

من نیز بمقتضای همین جوش و خروش و بموازات همین نهضت‌های آزادی خواهانه، لازم می‌دانم که در تحت چند عنوان مختلف که زنجیروار بهم بستگی داشته و لازم و ملزوم یکدیگرند حقایقی را برای شما روشن کنم. همان حقایقی که داستانش برای شما کفر محض بوده و بزعم خائنین و دلالان استعمار مخالف مصالح عالیه ا بشمار می‌رود.

می‌خواهم در ضمن یک کتاب مختصر و مفید تا اندازه‌ای که برای یک جوان روشن فکر یک افسر علاقمند با ایران و فرزند میهن پرست کشور باستانی ما ضروری است شما را برموز بعضی تغییرات غلط و برخی تفسیرات باروا آشنا کنم.

میل دارم از روی آن بت‌های پلیدی که غالباً باعث بدبختی و بیچارگی این ملت شده‌اند پرده بردارم و باین نوع افسانه‌ها که بهیچوجه مناسب با قرن بیستم و عصر اتم نیست خاتمه دهم. بهمین جهت کتاب مختصر خود را بیخش‌های زیر تقسیم میکنم.

- ۱ - دوره دیکتاتوری نظامی و مسئله انحطاط ملت ایران
- ۲ - موضوع افسران فراری و تشکیل حزب نهضت ملی
- ۳ - ترک خدمت و انزوی من
- ۴ - سیاست استعماری انگلیس و نهضت‌های آزادی خواهی

بخش اول

دوره دیکتاتوری نظامی و مسئله انحطاط ملت ایران

در این بخش رابطه حکومت دیکتاتوری نظامی کشورهای دست‌نشانده را با سیاست استعمار که مبنی بر اطاعت ملت‌ها است بیان می‌کنیم. این سیاست در هر کشوری بنحو خاصی تجلی نموده و باعث بدبختی آن جامعه و آن ملت شده است. سیاست چهارصد ساله استعمار موجب مذلت و تنگدستی توده‌های وسیع مشرق زمین و جنگ و خونریزی‌های موحش کشورهای اروپائی است. این سیاست منحوس که بطور نامرئی اعمال می‌گردد، غالباً بصورت ایجاد حکومت‌های دیکتاتوری نظامی جلوه می‌کند و در نتیجه باعث انحطاط ملت‌ها و موجب جنگ و خونریزی میشود. بدون شک، جنگ بین‌الملل اول زائیده همین سیاست بود و بمقتضای

حفظ حقوق مالک الرقابی کشورهای بزرگ بوقوع پیوست. آقای ر. نامور نویسنده توانا و مدیر باشهامت روزنامه شهیار در مقدمه کتاب اختناق هندوستان مینویسد:

«آیا ندیدیم چگونه حرص استعمار هندوستان و رقابت‌های سیاسی دول مغرب جنگ عالم‌گیر و خانمانسوز بین‌المللی را بوجود آورد و صفحه اروپا را که عروس جهانش میخواندند مبدل بآتش‌خانه مهیبی نمود که مردمان آن مانند گرگان درنده بجان هم افتادند؟

آری برای پیدایش جنگ بین‌المللی دلایل و عوامل زیادی ذکر کرده‌اند ولی اگر حقایق و کیفیت امر را بمطالعات دقیق‌تری معروض بداریم، اگر بدانیم که ترس و وحشت بریتانیا از اقدام سایر دول برای بلعیدن هندوستان موجب جنگ بین‌الملل بود، خلاصه اگر بدانیم خاتمه این جنگ بی‌ظنیر بریتانیا را از تعرض آلمان و روس باصون مالک الرقابی آن در هندوستان آسوده کرده است قبول خواهیم کرد که عامل اساسی جنگ ۱۹۱۴ اسارت هندوستان بود.

امروز هندوستان برای حصول استقلال میکوشد، موفقیت آن نجات آسیا و شکست آن یک جنگ قطعی عالمگیر دیگری است که برتاب از جنگ گذشته هولناکتر میباشد. درتائید عقیده آقای نامور عملاً دیدیم که این پیش‌بینی صائب بود و جنگ هولناک ۱۹۳۹ بوقوع پیوست در فاصله این دو جنگ، ملت هندوستان نتوانست طرق بندگی و رقیب را از گردن خود بردارد ولی قدرت روزافزون روسیه شوروی و انقلاب اقتصادی آن از یکطرف و قدرت نظامی فرانسه پس از جنگ بین‌المللی اول از طرف دیگر امپراتوری بریتانیا را بوحشت انداخت. زیرا سیاست خارجی روسیه شوروی سوسیالیستی مبنی بر آزادی اقتصادی و سیاسی ملل و مخالف استثمار و استعمار بود و امپراتوری فرانسه که در جنگ با آلمان پیروز گردیده بود از نظر نظامی برای امپراتوری

بریتانیا خطر بزرگی محسوب میشد بهمین جهت بانکهای ورشکسته آلمان و ایتالیا مجدداً اعتبار یافت و دو دیکتاتور عظیم‌الشان براین دولت مستولی گردید. نیرومندی این دو کشور وسیله حفظ توازن سیاسی و ضامن دفاع بریتانیا و تثبیت حقوق مالک الرقابی آن در تمام دنیا مخصوصاً هندوستان بشمار میرفت.

نتیجه همین بازی خطرناک سیاسی ایجاد جنگ بین‌الملل دوم بود که در ضمن خرابی‌ها و قتل و غارت‌های عجیب و وحشیانه‌ای ملت انگلستان را نیز بی‌نصیب نگذاشت و تخم فساد را که طیفه حاکمه آن کاشته بود درو کرد. ولی خوشبختانه پس از این جنگ برخلاف پیش‌بینیهای سیاستمداران بریتانیا نهضت‌های بزرگ آزادیخواهی در تمام دنیا شروع شد و بریتانیا از هر طرف نسبت به تعقیب سیاست دیرین خود مابوس گردید. در خصوص نتایج انقلابی جنگ عالمگیر اخیر در بخش چهارم به تفصیل صحبت میکنم اینک بهتر است رشته سخن را بموقعیت مخصوص ایران کشانیده و در اطراف حکومت دیکتاتوری و نتایج آن وارد بحث شویم.

ملت ایران که در طول چهار قرن اخیر در نتیجه سیاست استعماری همسایگان شمالی و جنوبی مکرراً متحمل جنگهای خارجی و مناقشات داخلی شده و با دزدی و ستمگریهای عمال سفارتخانه‌ها و غارتگران بی‌شرم محلی از هستی ساقط و از تمام حقوق انسانیت محروم گردیده بود، ملتی که با آرزوی حریت و مساوات با از دست دادن صدها قربانی تنها موفق شده بود مفهوم آزادی را در لفظ و در متن قانون اساسی بخواند و عملاً از مرایای آن محروم باشد، ملتی که در نتیجه جپاول مالکین و تجاری‌انصاف و دزدی حکام و مامورین انتظامی بخاک سیاه نشسته و در یک عدم تعادل عجیبی بزندگی سراسر نکبت و بدبختی خود ادامه میداد پس از انقلاب کبیر روسیه شوروی با داشتن ۱۵۰۰ کیلومتر مرز مشترک مستعدترین ملتی بشمار میرفت که آتش

انقلاب را برافروزد و خانمان ستمکاران و چپاولگران را بسوزاند . ولی این خطر بزرگ که آزادی عمل و منافع بریتانیا را در ایران تهدید میکرد و بعلاوه سرمشق انقلاب سایر کشورهای آسیائی میشد زمامداران بریتانیا را بر آن داشت که با استقرار یک حکومت دیکتاتوری نظامی آخرین رمق این ملت بدبخت را بگیرد و چنان بمبانی اخلاق و ملیت ما لطمه وارد سازد که از یکطرف هرگز فکر آزادیخواهی در معز ما خطور نکند و بردگی و اطاعت از اصول بردگی و نوکری عادت نمائیم و از طرف دیگر عندا رم برای حفظ منافع اربابان قدیمی دوش بدوش هندیها در صفوف جنگ داخلی شویم . همین ملاحظات قاعد عظیم الشان را علم کرد و قبله عالم و فرمانروای مطلق ما نمود .

در مدت بیست سال دوره دیکتاتوری که منجر بوقایع شهرپور گردید بیشتر جوانان این کشور مسخ محیط گشتند و در تحت تاثیر روزنامه دولتی اطلاعات و تبلیغات شوم پرورش افکار چنان از دنیا بیخبر و از مسائل اجتماعی و شرایط آزادی بری و بی اطلاع گردیدند که ایران عصر طلائی را بهشت موعود و روابط آقائی و بندگی موجود را بهترین شکل راه حل مسائل اجتماعی می شمردند . در این دوره ننگین که تاریخ ایران را لکه دار و کتیف نمود سیاست استعماری همسایه جنوبی بمنتها درجه رسید و شرایط انحطاط ملت بنحو احسن فراهم گردید .

نابغه گریزیا و کرم خاک خوار ایران و دلالت بزرگ استعمار که او را بقول رادیو لندن و اعتراف وینستون چرچیل نخست وزیر دوره جنگ بریتانیا خودشان آوردند و خودشان بردند از عهده ایفاء و وظایف نوکری و بندگی بخوبی برآمد و علی رغم حیرت تاریخ و تحولات اجتماعی زمینه مساعدی برای ادامه استعمار نامرعی فراهم نمود .

سیاست دیکتاتوری دوره سیاه فقط برفع دو طبقه تمام میشد و بهمین

دلیل هم باتمام قوا از آن پشتیبانی کردند ، یکی عناصر استعمار طلب خارجی که قرنها است در خلیج فارس و ناحیه جنوب ایران منافع حیاتی دارند و دیگری عوامل داخلی که از این آب گل آلود استفاده کرده وجیب های خالی خود را پر نمودند .

در اینجا باید رابطه حکومت دیکتاتوری و منافع دول استعمار طلب را واضح تر تشریح کنیم تا همقطاران عزیز علت پشتیبانی لندن را از حکومت رضاشاه دریابند و به سباهکارهای آن خائن بزرگ پی ببرند .

میگویند هنگامیکه اسکندر کشور ایران را فتح کرد بیکی از فلاسفه یونان نامه ای نوشت و در آن متذکر شد که کشور پهناور تمدن و ثروتمندی را بنام ایران فتح کرده ام و ارتش من قادر نیست برای مدت مدیدی استیلای خود را حفظ کند و براین مردم حکومت نماید لطفا راه حلی بنمیش و ما را از افکار فیلسوفانه خود بهره مند ساز فیلسوف در جواب نامه اسکندر نوشت :

افراد بی شخصیت و پست را بر آنها مستولی کن و وسائل فقر عمومی را فراهم نما تا آن افراد به طمع جاه و مقامی که بر خلاف استحقاق و لیاقت خود بدست آورده اند در نوکری و فرمانبرداری تو صمیمی باشند و ملت گرسنه هم بجز تلاش معاش در صدد اقدام دیگری بر نیاید .

در کودتای ۱۲۹۹ نصاب همین فیلسوف یونانی در گوش مردان سیاسی کزیدرهای وزارت امور خارجه لندن طنین انداز بود و در انتخاب مستر ضیاء الدین طباطبائی و رضاخان میرپنج آنها را هدایت کرد . مستر ضیاء الدین در مدت کوتاهی سند بی لیاقتی خود را امضاء نمود و کابینه سیاهش که منکی بهیچ حزب و دسته ای نبود و فقط در اوایل کار از طرف معاملات انگلیسی تقویت میشد محکوم بسقوط گردیده و در عوض رضاخان سردار سپه که در بین فراقها عده ای طرفدار داشت بجای او مامور تشکیل کابینه شد زیرا این مرد قلدر بی سواد که فرمانروای مطلق ارتش آن روز بود برای ایفاء

وظائف استعمار طلبانه مناسب‌تر بنظر میرسید بخصوص آنکه احمدشاه قاجار هم درسرمیزنهار سیاسی لندن باقرارداد ۱۹۱۹ مخالفت کرده و علاقه‌مندی بایران و میهن‌پرستی خود را ثابت نموده بود. بطور خلاصه اینها عواملی بودند که بالمآل سردار سپه را قادر مطلق و دیکتاتور عظیم‌الشان ایران ساخت. اینک پس از مختصر توضیحی که راجع به روی کار آمدن سردار سپه دادیم باید رابطه حکومت دیکتاتوری و منافع دول استعمار طلب را بیان نمائیم.

مهمترین رابطه‌ای که در اینخصوص قابل ذکر است:

مساعد بودن حکومت دیکتاتوری برای تحمیل شرایط استعمار به ملت می باشد.

مهمترین شرطی هم که برای مساعد نمودن رمیبه استعمار مرثی یا غیر مرثی یک ملت ضرورت دارد هماناسلب آزادی و عادت دادن مردم به‌توسری خوردن و پستی و بندگی و تنزل خصائل آزادگی و حریت افراد است. در این‌باره اگر از انصاف نگذریم، در دوره سیاه بیست ساله و در تحت لوای قائد عظیم‌الشان، ارتش در درجه اول و امنیه و پلیس در درجه دوم رل اساسی و مهم را بعهده داشتند، ازاینکه ارتش را در درجه اول قرار میدهم عصبی نشوید و فوراً قضاوت نسنجیده نفرمائید. ارتش ایران علاوه بر رل اساسی مخصوص خود قدرت بزرگی بود که باتکاء آن نیروی بی‌اهمیت‌شهریانی و قدرت ناچیز امنیه میتوانست به‌کثافتکاری، دزدی، قتل، جنایت، بی‌عصمتی و بی‌ناموسی خود ادامه دهد والا اگر برق سرنیز ارتش در رژه‌های میدان‌جلالیه نبود سرباس مختار باتمام پاسانان شیره‌ای خود قدرت تحمل مشت دویست نفرراهم نداشت و این‌سازمان عجیب جاسوسی که برای اختناق مردم، برای خفه کردن نغمه‌های آزادی و برای هزارگونه جنایت و ظلم و آدم‌کشی بوجود آمده بود نمی‌توانست درمقابل دندان و چنگال زنان و مشت و چوب

مردان بیچاره و مظلوم پایتخت مقاومت کند. وجود همین ارتش اجازه داد که سازمان پیشاهنگی با آن افتضاح و کثافت بوجود آید و پیش‌آهنگی را در دنیا ننگین کند آقای حکمت وزیرفرهنگ بانکاء همین ارتش بود که زیباترین دختران معصوم و بی‌گناه را به‌پیشگاه ولایت عهد و شاهپور علیرضا و سایر شاهپورها تقدیم میکرد و تقرب بیشتری میجست مگر جز بیم مرگ و ترس از تبعید و حبس عامل دیگری وجود داشت که سرتیپ و همردیف سرتیپ و الدوله و غیره هزارگونه ناملایم و بی‌عفتی به‌بینند و جرات نفس کشیدن نداشته باشند؟ آزادی قدرت ارتش مورد سوء استفاده امنیه و پلیس و قدرت هر سه مورد سوء استفاده مقامات عالی و دشمنان خارجی ایران قرار میگرفت. اگر از شما سؤال کند چرا قدرت ارتش بجای آنکه برای حفظ ناموس ملت، بکار رود مورد سوء استفاده واقع شده و در راه دست درازی به ناموس و جان و مال بکار افتاده است چه خواهید گفت؟ آیا شما هم مثل سرلشگر ریاضی میگوئید ارتش آلت دست فوه مجریه است و اگر هیئت حاکمه دست راست باشد بنفع آنها و ضرر اکثریت ملت بیچاره و بینوا استعمال میشود؟ آری همین اطاعت کورکورانه بی‌معنی و همین طرز تفکر غلط بود که ما را برخلاف وحدان و برخلاف شرافت، برخلاف مصالح میهن و ملت ایران و فقط بنفع سیف‌پور فاطمی‌ها، مسعودیها، ملک مدنیها و و اداره بعمل و جانبازی میکرد. شما تصور می‌کنید رابطه اطاعت کورکورانه مادون نسبت به مافوق و اینگونه روابط ریاست و مرئوسی زائیده اتفاق بود و بدون نقشه معین بوجود آمد؟ سردار سپه فقط روی عادت، عصا و شمشیر و چنار و لوله توپ را بوزراء بوکلا و بافسران عالی‌رتبه حواله میداد؟ زهی تصور باطل! در این‌جا باید اندکی دقت کرد و نسبت باصول منطقی بی‌اعتنا نماند - هیچ معلولی بدون علت نیست و تمام پدیده‌ها و حوادث عالم پایک رشته روابط علت و معلولی معین و مشخص بهم پیوسته‌اند

منتها اگرمانسبت باین روابط جاهل باشیم برای تسکین خاطر خود لفظ پوچ اتفاق را میسازیم و فکر تنبیل خود را از پژوهش و کنجکاوی باز میداریم. اینک علت‌العلل ایجاد آنگونه روابط ریاست و مرئوسی و یا بهتر بگوئیم آفائی و غلامی و یا خدائی و بندگی را تشریح میکنم:

در دانشکده افسری جوان هوسران و بی‌عصمتی مثل علیرضا به‌پیرمرد بیچاره و سرباز کهن سالی مثل سپهد یزدان‌پناه فحش میداد و اوهم ناچار دست بدامان سروان فولادوند مرئی نظامی و الاحضرت میرد تا مابین آنها را اصلاح کند و ملاطفت شاهپور شوخ چشم را نسبت باو جلب نماید منطقاً در نتیجه همین نوع رابطه ریاست و مرئوسی، یزدان‌پناه هم پس از هزار مرتبه بله بله قربان گفتن و خود را غلام ا معرفی کردن وقتی از پنجره‌طاق کار خود در عمارت قدیمی دانشکده افسری ناموزونی پای سروان شیوا را در تمرین رژه مشاهده میکرد بدون هیچ ملاحظه‌ای در حضور دانشجویان احتیاط و داوطلب دانشکده افسری باو فحش پدر سوخته میداد و سرهنگ برخوردار فعلی را در موقع تصدی فرمانده گروهان پیاده ستوانی بباد هزار گونه فحش و ناسزا میگرفت. در همین دانشکده افسری ستوان یکم مجیدی (سرهنگ دوم مجیدی فعلی) موقعی که در مراسم شامگاه برای ادای احترام بگروهان سوم افسری فرمان عقب‌گرد داد چون دانشجویان خسته بودند و عقب‌گرد مطابق میل تیمسار معظم صورت نگرفت مورد بی‌مهری شدید واقع شد و عکس‌العمل آن اذیت عجیب و وحشیانه‌ای بود که نسبت بدانشجویان اعمال کرد و در روز تیراندازی دانشجو قائم‌مقامیرا بقصد کشت مورد تنبیه بدی قرار داد. تیمسار شقاقی از ترس شاه بی‌هوش میشد و قلبش میگرفت ولی در اطاق موزه بروی دانشجویان پومبانداخت و آن‌ها را بشلاق می‌بست خلاصه روزی نبود که از این نوع اعمال یک یا چند مرتبه اتفاق نیفتد و من و شما با چشم خود مشاهده نکنم.

همه اینها در زیر ماسک اطاعت کورکورانه و قدرت نامحدود روسا اجرا میشد. در زیر همین نقاب باعماق فکر دانشجو فرو میکردند که سرباز باید مطیع و توسری خور باشد باید قدرت تحمل ناسزا شنیدنش زیاد شود و بنام سربازی بهرگونه پستی تن دردهد. با شما هستیم ا میدانید نتیجه این نوع تربیت چه شد؟ ملتفت هستید که چگونه با دست خود وسیله بدبختی خویش و ملت بیچاره را فراهم کردیم؟ آیا هنوز در خواب هستیم و به پیروی از بخشنامه‌های مسموم ستاد ارفع روزنامه باختر و اطلاعات را میخوانیم؟! در این باره باید مختصر توضیحی بدهم و تا آنجا که مقدور است شما را بیدار کنم:

نتیجه این نوع تربیت، نتیجه همین تربیت بندگی در مقابل روسا، نتیجه قبول فرصه غلط اطاعت کورکورانه انحطاط قطعی ملی و کوچکترین اثرش شکست افتتاح آورشهریوربود. یعنی شکستی که تاریخ ایران را لکه‌دار کرد، شکستی که ثابت نمود هیچگونه رابطه‌ای بین مردم اینکشور و آب و خاکشان وجود ندارد برای آنکه مطلب بهتر روشن شود باید رابطه منطقی و فلسفی این حادثه را بیان کنم:

وقتی دانشجوی دانشکده افسری بکتک خوردن و ناسزا شنیدن عادت کرد وقتی دانشجو دید که یک مقام عالی نظامی از تابعه عظیم‌الشان فحش ناموس میشوند و دم نمی‌زند، وقتی فهمید که یک سرلشگر هر دفعه پس از سرکشی شاه بدانشکده افسری قلبش میگیرد و تا یک هفته خدمت را ترک می‌کند گوید اولاً فحش شنیدن و توسری خوردن و هرگونه پستی را فوق‌العاده طبیعی تلقی نموده و امری عادی می‌شمارد ثانیاً اگر بعنوان عمل مقابله و یا خالی کردن عقده‌های دل هم شده باشد بزیر دستان خود فحش مبدهد و به آنها ناسزا میگوید با سرباز مثل حیوان رفتار میکند و او را بنده و عنده و عبید خود میدانند و هیچ گونه حد و مانعی هم برای آن قائل نیست وقتی چنین افسر

جوانی با این روحیه خراب سربازخانه قدم میگذارد و عملاً می بیند که فرماندهان عالیرتبه مقام اسب محار و قاطر توپکش را بالاتر از سرباز بلکه مهمتر از اسیر میدانند و وقتی با گوش خود میشود که سرلشگر کریم آقا، چنار و لوله توپ و هرچه در اطراف خود ببیند سرهنگ سید عباسخان حواله میدهد و او هم با عبارت کثیف اطاعت میشود قربان همه را بسمع قبول می پذیرد.

قطعا در مدت کوتاهی رابطه انسان با انسان را فراموش میکند و دور شخصیت و آزادی قلم قرمز میکشد.

همین روحیه خراب و مسموم باعث میشود که سرشپ زنده در شیراز رسماً بناموس افسران زیر دست خود و دختران خوانین و تجار شهر تجاوز می کند و هیچکس بکمتعال سرب نثار او نمی نماید.

همین طرز تربیت و همین قسم اخلاق که مخصوص مستعمرات است به سرلشگر مقدم قدرت میدهد که در کردستان برن هر افسری که طمع کرد او را باموریت بفرستد و غالباً افسران شرافتمند برای آنکه از تعرض فرمانده عالیرتبه خود مصون مانند ناچار میشوند با ۶۰۰۰ ریال حقوق جرح یک منزل را در ولایت خود و خرج خود را در منطقه ماموریت نظامی لشگر عهده دار گردند.

میخواهید چنین افسری برای جبران کسر مخارج خود دزدی نکند و کم در نتیجه چشیدن طعم پول بتقلید از افسران عالیرتبه فعلی وقتی بدرجه سپهبدی رسید چهارصد کتربرق نداشته باشد؟

آیا همین افسر به مفهوم فداکاری مطابق میل خود تغییراتی نمیدهد؟ و سپه را از درجه دیگری نمی بیند؟ برای چنین کسانی یکفرجارجی هزار بار بهتر از زنده و مقدم نیست؟ و باز هم انتظار داریم چنین افسری برای سپه امثال آفای زنده فداکاری کند؟

از اینها که بگذریم اگر در رابطه بین فرماندهان و سربازان دقیق شویم و نتیجه حاصله را در زیر میکروسکپ کنحاوی و پژوهش قرار دهیم می بینیم سربازی که در مدت دو سال خدمت دائماً کتک می خورد و فحش میشنود و هر روز بوسیله گروهبانیان گرسنه و مستحق تلکه میگیرد صفت درسنگاری را بکلی از دست میدهد و فاقد شخصیت فردی و اجتماعی میشود. همین سرباز بدبخت پس از اینکه با نثار سی شاهی صاحب سوزاک و سیفلیس شد و بخانه پدری خود بازگشت نمود در حین که از عواقب سیفلیس بی خبر است و اگر هم مطلع باشد قدرت مالیش اجازه مداوای او را نمیدهد این نحفه خاتمه خدمت سربازی را اول بزن بدبخت و در مدت کوتاهی تمام خانواده و بالاخره تمام ساکنین ده سوقات میدهد. ای کاش که بدبختی این گروه از مردم که طبقه رارع این کشور نفرین شده را تشکیل میدهند بهمین جا خاتمه مییافت و از شر زالوهای جامعه خلاصی داشتند. این بیچارهگان در حین که با درد و مرض، با سرما و گرما، با گرسنگی و بیلباسی، با آفتاب سوزان و سرمای شدید کوهستان گلاویز بوده و با طبیعت سر پنجه نرم میکنند مامورین امنیه مثل بلای آسمانی بر سر آنها نازل میشوند. این مامورین غلاظوشداد ژاندارم بمرغ و حوجه، بگوسفند و گاو و بالاخره بشیر و کره آنها فناعت نکرده و بجان و ناموس آنها تخطی میکنند. درست بخاطر دارم در سال ۱۳۱۷ که عضو کمیسیون بازرسی لشگر خراسان بودم کمیسیون تصمیم گرفت هنگ سوار بیرجند را بازرسی کند بیرجند تا شهر مشهد ۸۴ فرسخ فاصله دارد. موقع حرکت بما گفتند غذا و حتی آب را از مشهد با خودتان ببرید و مبادا در هیچ خانه دهاتی یا قهوهخانهای در راه ذره ای غذا خورده و یا جرعه ای آب بنوشید وقتی علت امر را استفسار کردیم جواب دادند در تمام طول راه مردم بلا استثناء سیفلیتیک هستند ولی ما عملاً دیدیم که از یک طرف صاحب تراخم و سیفلیس و از طرف دیگر بعنوان مسکن درد و دوا

فراموشی و بدبختی‌ها یکسره به‌افیون معتادند هر انسان سنگدلی که چشم-های قی‌آلود و تراحمی بچه‌ها را که غالباً در اثر سیفلیس ناقص‌الخلقه بودند و در میان خاک و خاشاک مثل کرم‌خاکی غلط میزدند مشاهده میکرد و دختران دوازده ساله را با چهره‌های زرد و رنگهای پریده بدون لباس حتی بدون شلوار میدید بی‌اختیار بآنها شفقت مینمود و تا حد توانائی کمک می‌کرد ولی همین بیچارگان از فشار و ظلم امسیه بی‌نصیب نبودند و یک ستوان چپ امسیه رئیس امسیه فائزات در منزل خود رادیو (با باتری) داشت و در میان آنها همه صحنه و ناله آهنگ رقص و آواز میگرفت و به لذت می‌گساری خود می‌افزود. از شما چه پنهان باید با نهایت انفعال اعتراف کنم که در آن روزها من هم مثل اغلب جوانان این کشور مسخ رژیم بودم و چشم به معجزه نابغه عظیم-الشان داشتم. آن روز من سلسله منطقی دلایل بدبختی و فقر عمومی را پژوهش نمی‌کردم و مثل اینکه معتقد بودم این مردم اصلاً بدبخت خلق شده و باید بدست قاعد توانا نجات یابند زحمت هیچگونه فکری را بخود راه نمیدادم.

ولی پس از وقایع شهریور و بالا رفتن پرده کم‌کم چشم و گوشم باز شد و با حقایق تلخی آشنا و روبرو گشتم اکنون از شما می‌پرسم آیا انتظار داریم کسی که در منجلاب اینهمه بدبختی غوطه‌ور است بخاطر وطن امثال کازرونی حاج علی‌نقی - نیک‌پور - سید ضیاء - سپهبد امیر احمدی - سرلشگر کریم آقا - سرلشگر خدایار خان - مسعودی و جان خود را فدا نماید؟ آیا میتوان مطمئن بود که معنی توسری و شلاق از دست درجه‌داران ارتش و مامورین ژاندارم و پلیس با کتک و شلاق سرباز هندی و اردنگی سربازان امریکائی و انگلیسی برای او فرقی دارد؟ آیا فحش شنیدن از دهن سرباز هندی و استماع هزارگونه ناسزای عجیب و غریب که مخصوص امسیه و پلیس ایران است برای او تفاوتی میکند؟ وانگهی افراد یک ملت موقعی می‌جنگند

و هنگامی فداکاری میکنند که جان و مال و ناموسشان در معرض خطر باشد آیا ما میتوانیم با جرات ادعا کنیم که اهالی این کشور تاکنون امنیت جانی و مالی و قضائی داشته‌اند؟ وقتی ملتی صاحب جان و مال و ناموس خود نبود آیا آنقدر احمق است که آنها را برای دیگران حفاظت کند و خودش از دور نظاره نماید مگر چپاول سرلشگرها و دزدی فرماندهان عالیرتبه خود را فراموش کرده‌ایم مگر همین‌ها نبودند که حتی بحیره ناقابل نفرت هم چشم طمع داشتند و گاری گاری برنج و روغن و غند بمنزل فرمانده لشگر فرستاده می‌شد؟ مگر نه اینکه پدران و مادران بدبخت دختران پیش‌آهنگ باحالت تب در میان کثافت و فقر غوطه‌ور بودند و شاهپور علی‌رضا بانگاه ناپاک خود به عصمت آنها چشم طمع دوخته بود. مگر فراموش کرده‌ایم که کشتن امثال فرخی‌ها مدرس‌ها - ارنی‌ها - جهانسوزها و چنان تسمه از پشت ملت کشیده بود که امنیت جانی خود را یکسره فراموش کرده بودیم؟ آیا نداشتن هیچ‌گونه امنیت و پایمال شدن همه‌گونه حقوق و شخصیت فردی و عادت دادن مردم بتوسری خوردن و تن دادن بهرنوع پستی عوامل شکست افتصاد آور شهریور و نشانه مسلم انحطاط ملی نبود؟ آیا قدرت ارتش و سوء تربیت افسران و گنگ و بی‌خیر بودن آنها نسبت بمسائل اجتماعی مسبب اصلی این واقعه شوم نیست؟ و سیاست حکومت دیکتاتوری شرایط اینهمه بدبختی را فراهم نکرده است؟ بنابراین بهوش آئید و قدر و منزلت خود را دریابید - شما در مقابل نسل آینده مسئول هستید - شخصیت اجتماعی خود را بسنجید - زیر بار نفوذ غیرقانونی روسا نروید - با افراد زیر دست خود آزادی عمل و شخصیت فردی بدهید و آنها را نسبت بوظایف سنگینی که بعهده دارند آگاه سازید.

ما وظایف بزرگی بردوش خود داریم اول باید دست عناصر ناپاک و نفوذ آنها را که ایران را ملک مطلق خود میدانند از این صحنه کوتاه

اگر در واقعه ۱۷ آذر که یک بازی کثیف و مانور سیاسی بیشتر نبود افسران ارتش با چشم باز حقایق را می‌دیدند و بخاطر آن مقام عالی غیر مسئول ملت را بمسلسل نمی‌بستند امروز جنبش آزادیخواهی صد برابر شده بود و اگر ما مورین قتل سرهنگ یولادین‌ها و جها‌ن‌سوزها و محکومین باغشاه و ... از اطاعت کورکورانه عدول میکردند امروز کشور ما غیر از این بود که حالا هست .

ما همانطور که بفرمان احساسات و بحکم غیرت و مردانگی در مورد دستورات و تقاضاهای خلاف شرافت ، فرمول اطاعت کورکورانه را زیرپایمی‌گذاریم و دهن آمر را هرکس و در هر مقامی که باشد با سرب پر میکنیم باید بامر وجدان از دستورات و اوامری که بضرر اکثریت فلک زده ایسن مملکت و بنفع طبقه حاکمه است سرپیچی نموده ولوله‌های مسلسل و توپ را بطرف آنها و بطرف قصرهای باشکوهشان برگردانیم و انتقام ملت بیچاره را از آنها بگیریم و حفشان را باز ستانیم .

چنانکه بیان کردیم در تحت عنوان همین اطاعت کورکورانه سیاست مخرب دیکتاتوری وابسته سیاست استعمار بود بخوبی پیشرفت کرد و ملت را بخاک سياه نشاند و از آنها سلب شخصیت و حقوق آزادی نمود وبالاخره با انحطاط اخلاق ملی و فراهم نمودن زمینه شکست شهریور ما را بین سایر ملل و نسل ما را در پیشگاه تاریخ پر افتخار ایران شرمنده و سرشکسته ساخت .

ملل یوگسلاوی در مقابل هجوم وحشیانه آلمان مردانه جنگیدند و پس از آنکه ارتش منظم آنها نابود شد با تفنگ بطور غیر منظم نبرد را ادامه دادند .

این جنگ نامساوی که نشاند میهن پرستی و دلیل زنده بودن ملل یوگسلاوی بود آنقدر ادامه یافت تا آخرین سرباز هیتلری معدوم یا اسیر

کنیم باید کشور ایرانی بخاطر آسایش اکثریت ملت بوجود آوریم که مطابق تعریف خودمان باشد نه اینکه در تفسیر سید ضیاء و سیف پور فاطمی صدق نماید آن وقت متفقاً از تمام منافع آن دفاع کنیم و خون ناقابل خود را برای آن فدا نمائیم . اگر غیر از این راه طریق دیگری پیش گیریم و به پیروی از فرمول غلط اطاعت کورکورانه خود را در اختیار ارفع یا ریاضی بگذاریم بخود و کشور و ملت و پرچم ایران خیانت کرده‌ایم . بهمین دلیل ما باید بمفهوم و مقصود این اطاعت کورکورانه درست پی ببریم و آن را کاملاً تجزیه و تحلیل کنیم .

منظور از اطاعتی که در ارتش‌های ارتجاعی کلمه کورکورانه را بآن افزوده‌اند اطاعت از دستورات فنی و جنگی است زیرا معمولاً اگر فرماندهان ارتش در تمام مراحل افسران تحصیل کرده و لایفی باشند نظر باینکه فرماندهان مقام‌های بالاتر ، افق بازتر و روشن‌تری را می‌بینند و مفروضات و اطلاعات و معلومات بیشتری در دسترس خود دارند و بعلاوه از افسران و درجه‌داران زبردست خود کار آزموده‌تر و مجرب‌تر هستند حق خواهند داشت ناکتیک خود را در حیطه فرماندهی بزیردستان خویش تحمیل نمایند معدالک در مواردیکه زیردستان صحیحاً تشخیص بدهند که نظریه خودشان مقرون به موفقیت بیشتری است حق خواهند داشت با مسئولیت کامل خود از دستور مافوق عدول نموده و نظریه خود را بکار بندند ولی آنهائیکه میخواهند ارتش را چشم بسته و کور در راه منویات کثیف خود و بر ضرر منافع اکثریت بطور بندهوار وی اراده بکار ببرند اطاعت کورکورانه را بطرز عجیبی تعمیم داده و از آن تفسیرات ناروایی کرده‌اند . می‌گویند امر رئیس ولو آنکه غلط و خیانت محض هم باشد حتمی الاجرا است و فقط می‌توانید حکم کتبی دریافت دارید . مگر سرگرد نیو و پاسبار نادری در اجرای اوامر خائن بزرگ سرتیپ البرز سرپیچی نکردند و نام نیک خود را در تاریخ آزادی ایران ثبت نمودند

گردید .

آری یوگسلاوی بهیچوجه تسلیم دشمن نشد و فاتحانه شرافت ملی خود را حفظ کرد .

کشور کوچک یونان در مقابل سیل ارتش موسولینی مقاومت کرد و آنرا وادار بهزیمت نمود و بالاخره در مقابل ارتش آلمان دلاورانه مصاد داد و افتخارات تاریخی خود را حفظ کرد دلیل آنهایی که میگویند ضعیف نباید بافوی سرپنجه نرم کند متکی بجنب وهراس است والا فداکاری مفهوم دیگری ندارد .

اگر من بدانم در مبارزه‌ای که در پیش دارم صددرصد موفقیت خواهم داشت ، دخول من در مبارزه حاکی از فداکاری من نیست . آری ملت یونان و یوگسلاوی مردانه فداکاری کردند و شرافت تاریخی خود را حفظ نمودند اگر ملت ایران با یک ضربه از پای درآمد و در مقابل تجاوز اجانب هیچگونه مقاومتی نکرد ، تربیت بیست ساله حکومت دیکتاتوری عامل اصلی آن بود در این مدت باکمال تردستی شرایط اقتصادی و رابطه آفائی و بندگی اینگونه استعمارهای نامرئی و انحطاط اخلاقی ملت فراهم شد و بشکست بدون مقاومت شهرپور منجر گردید .

اگر افسران و درجه‌داران شرافتمند به بقای ملت ایران مقدس علاقه دارند باید به سختی از دیکتاتوری بیزار باشند و پاکسانی که میلیتاریسم را تجدید میکنند و برای بهره‌برداری بیشتری بنفع خود و اربابان خویش حزب نهضت ملی را بوجود می‌آورند مخالفت نماید درست دقت کنید و چشم و گوش خود را باز نمائید **ایجاد حزب نهضت ملی و برقراری رژیم میلیتاریست دنباله همان سیاست ۲۰ ساله است** والا ماهی سیصد هزار ریال مخارج تشکیلات حزبی از طرف مقامات غیر مسئول پرداخت نمیشد و در نگاهداری ارفع این همه اصرار و ابرام نمی‌گردید . افسران و درجه‌داران شرافتمند و میهن پرست

ارتش را روی سخن من با شماست بیائید کلاه خود را قاضی کنیم و بوضع فلاکت بار ارتش با نظر دقت بنگریم .

مگر ما از میلیتاریسم دوره گذشته چه نفعی برده‌ایم که امروز هم برای تجدید و تثبیت آن اقدام نمائیم . تنها استفاده مشروعی که افسران ارتش میکردند این بود که بیش از حق قانونی بدرشکه‌چی باج نمیدادند و موجهم برخلاف تمام موازین حق و عدالت نمی‌توانست سالی دو مرتبه کرایه خانه آنها را زیاد کند .

بهمین جهت هر وقت درشکه را صدا میزدند میگفت مسافر دارم یا متعذر بیاز کردن درشکه و رفتن بطرف اصطبل میشد . موحترین هم اصولا خانه خود را با افسران کرایه نمیدادند . بخاطر دارم که در اهواز محله‌ای بنام (دوب) وجود داشت که نظیر ناحیه ۱۰ تهران بود . هر وقت افسری بلسگر اهواز منتقل میشد دژیان یادگان خانه یکی از معروفه‌ها را بزور برای او خالی می‌کرد در نتیجه این عمل افسران هم محله و همسایه معروفه‌ها بودند و فقط رفت و آمد این دو طبقه در آن محله طبیعی و خالی از منظور بنظر میرسید اگر درست دقت کنیم طبقه افسر و درجه‌دار ارتش در دوره میلیتاریسم بیش از سایر طبقات تحت فشار بی‌چیزی و بدبختی و اهانت و ترس و حبس و زجر بود . افسران صورت خود را با سیلی سرخ میکردند و با جیب خالی در خیابان‌های اسلامبول و لاله‌زار قدم میزدند ، از قوت لایموت همسرو فرزندانشان خود میکاستند تا برای حفظ حیثیت ارتش لباس خوب بپوشند ولی بالاخره سر آنها فاش شد و شعر عامیانه « زن افسر مشوا افسر فقیره . . . » وضع رقت آمیز داخله زندگی آنان را برملا کرد . آن وضع ملت و این هم وضع افسر . آیا باز هم ما حاضریم چنین خیانتی را بخود و ملت ایران هموار کنیم و با دست خویش با ایجاد میلیتاریسم و تهیه زمینه دیکتاتوری ، میهن مقدس ایران را بطرف انحطاط سوق دهیم ؟ . بعقیده من هیچ افسر شرافتمندی باین

همه پستی راضی نمی‌شود و عاملین ایجاد حزب نهضت ملی را که در صدد تجدید ملیتاریسم هستند سختی خائن و بی‌وطن میخواند. افسران ارتش میدانند که ارفع میلیونر عامل کثیف خارجی و دلال استعمار اجانب است. ارفع برای حفظ یک گردان گاو ولارک و لیره‌های خود کمر غلامی خارجی‌ها را محکم بسته است و خانم انگلیسی‌جاسوس معروفی است که مدت‌ها با نصب عبارت «بسم الله الرحمن الرحیم» در روی سینه خود میان بومیان آفریقا جاسوسی نموده و از سالهای پیش تاکنون بمعیت شوهر عزیزش بهمین شغل مقدس ادامه میدهد اما فقط امثال ارفع و واخوی و مردیلیدی مثل سرگرد ضرام که چهره‌اش حاکی از قلب سیاه و چشمانش دلیل کوتاهی و کوری عقل اوست میتوانند برای بازگشت ملیتاریسم کوشش کنند و افسران آزادیخواه را ماجراجو و خائن بنامند. همین متملقین و استفاده‌چیها که بوئی از میهن-پرستی و شرافت نبرده‌اند مقام عالی و ساده لوحی را لمعبه بازیها و منافع خطرناک خود قرار داده و دیر یا زود نابغه و دیکتاتور عظیم‌الشان دیگری برای نابودی این ملت بدبخت میبروراند. ما نباید اجازه بدهیم چنین روزی تجدید شود و حیات ملی ما را تهدید نماید. همیشه ملت ایران از دست قبله‌های عالم رنج‌هاکشیده و سختی‌ها دیده است. همین قبله عالم مرحوم، اهالی مازندران و گرگان و بجنورد و را بخاک سیاه نشاند و قصر-هائی به تعداد جزایر اوقیانوس کبیر در قلب پای تخت و سعدآباد بوجود آورد. سالی میلیون‌ها لیره بیانگهای خارجی فرستاد و ملت ایران لخت و گرسنه و بی دوا در زیر شلاق زاندارم و پلیس جان داد. کشور را از شخصیت‌های آزادیخواه و شرافتمند خالی نمود و یک مشت ارادل و اوباش خونخوار و پست را بر ملت مستولی کرد. اینک که رشته اتصالی و منطقی روابط دیکتاتوری و فقر عمومی با سیاست استعمارطلبی روشن شده است به‌بینیم عمال استعمار از یک حکومت دیکتاتوری دست‌نشانده چگونه استفاده اقتصادی

میرند و قبله‌های عالم که قادر و متعال و فرما‌روای مطلق و بلا معارض ملت بدبخت هستند چگونه وظیفه‌نوگری و مراتب جاکری خود را انجام میدهند. در این زمینه مسائل گفتمنی بسیار است ولی ما بملاحظه رعایت اختصار با استفاده از کتاب نفت بمسئله اهداء و تجدید قرارداد نفت داری اکتفا میکنیم تا بار دیگر با ارقام ضرر قبله‌های عالم و خیانت حیران‌ناپذیر آنها را نست بملت فقیر ایران ثابت نموده باشیم:

یکروز قبله عالم مظفالدین شاه قاجار یکی از اشاع استرالیا را مورد عنایت و لطف مخصوص خود قرار میدهد و «خاطر خطر ملوکانه از راه لطف و مرحمت به ویلیام ناکس داری و با خلاف ا و عمال او دوستان او اوحاره مرحمت مفرمایند که برای مدت ۶ سال در سرزمین ایران تحقیقات و تفتیشات نموده چاه حفر نماید بهر عمق که مایل باشد و نتیجه محصول زیر زمینی هر چه باشد حق بلامانع او تلقی شود. و خلاصه مال ملت را به باد میدهد و از کیسه فقراء حاتم خشی میکند، ۳۲ سال بعد «بدون آنکه کسی از باطن امر بطور صحیح خبر داشته باشد دولت ایران بدون مقدمه در اواسط سال ۱۳۱۱ شمسی مطابق اواخر سال ۱۹۳۲ میلادی امتیاز نفت جنوب را لغو نمود. در آنروزها شور غریبی در سکنه ایران پیدا شد، جراید وقت آنرا با یک آب و تابی جلوه دادند، مجالس شادی و سرور تشکیل گردید که امتیاز نفت جنوب لغو شده. در همان روزها هم اشخاص مطلع پیش‌بینی میکردند که این عمل لغو امتیاز برای تمدید مدت امتیاز است و مال‌کاران چنین پیش‌بینی میکردند در واقع هم همینطور شد.

بیست و هشت سال زیادتر با آخر امتیاز نمانده بود و این ۲۸ سال هم در عصر یک ملتی که دوهزار و پانصد سال تاریخ روشن و برجسته دارد چندان وقت زیادی نبود و بزودی سیری میشد در آنوقت تمام موسسات شرکت بدون چون و چرا بموجب همان امتیاز بدولت و ملت ایران تعلق میگرفت ولی

مصلحتین خیراندیش بواسطه قول و قرارهایی که سالهای قبل برای رسیدن بمقامات عالیه بمقامات عالی دولت ذینفع داده بودند نمی توانستند صبر و تحمل را پیشه خود سازند و بگذارند این بیست و هشت سال که در عصر یک چنین ملتی بیش از چند روز نمود ندارد سپری شود و ملت ایران بحق خود برسد آتیم حقی که میلیون میلیون لیره ارزش دارد و فقط به یکصد هزار فرانک واگذار شده است ...

بالاخره بفرمان فائد عظیم الشان که برای چنین روزهایی سراریکه سلطنت حلوس فرموده بودند و بدلالی نقی زاده لندنی که سمت وزارت دارائی را داشت امتیاز داری تعیین شد و طبق حساب دقیق آقای دکتر مصدق نماینده باشاهت و دانشمند تهران «۱۲۶ میلیون لیره انگلیسی از قرار ۱۲۸ ریال ۱۶/۱۲۸/۰۰۰/۰۰۰» ملت ایران ضرر رسید و تاریخ عالم نشان نمیدهد که یکی از افراد مملکت بوطن خود در یک معامله ۱۶ بیلیون و یکصد و بیست و هشت میلیون ریال ضرر زده باشد و شاید ما در روزگزار دیگر نزیاد کسی را که بیگانه چنین خدمتی کند ...

در آن روزها هیچکس حرات نداشت برخلاف تمایل قبله عالم سخنی بگوید و یا چیزی بنویسد. آن روز دیکتاتور ایران می بایست از اربابان خود حق شناسی کند و وظایف نوکری را بصر اربابان حقیقی یعنی ملت ایران انجام دهد این حق شناسی یکسره بر روی بقای ۱۵ میلیون نفر که حکم بنده او را داشتند فلم ترمز کشید. موضوع نفت موضوع بی اهمیتی نبود. بقول لرد کرزن وزیر امور خارجه انگلستان «موتلفین روی امواج نفت بظرف فتح و پیروزی روان شدند.. و بقول کلما نسویر فرانسه «هریک قطره نفت ارزش یکقطره خون دارد» و اینک بنا به همین اهمیت نفت است که بوین وزیر امور خارجه دولت کارگری انگلستان میگوید «ما در جنوب ایران و خلیج فارس منافع حیاتی داریم.. بنا بر این مسطفا در میبایم که انتخاب ملک مدنی و عباس

فاطمی و عباس مسعودی و نگرديم از نقطه نظر داخلی هم خون ما باید در راه تامین منافع اکثریت فلک زده و بدبخت ریخته شود نه آنکه عده‌ای دزد و بی‌شرف از پیرزن دهاتی صدی پنجاه مالیات قند و شکر گرفته و ما را با پول خودمان بنوکری خویش بگمارند و ما هم احمقانه در راه حفظ منافع کارخانه کازرونی و شرکت بلور و . . . آتش مسلسل را بروی ابناء ملت باز کنیم و جنگال خود را بخون آنها آغشته سازیم .

ما باید از مسئولیت‌های گذشته درس عبرت بگیریم و تاریخ را تکرار ننمائیم آهن و سنگ و کاخ‌های سلطنتی از تحجیر خون ملت بیچاره بوجود آمده و ما مستقیماً در این خیانت و مسئولیت داشته‌ایم .

اهرام مصر که امروز مصریها احمقانه به آن افتخار میکنند در زیرشلاق دیکتاتورها و ضجه و ناله مردم مصر و قبایل دست نشانده ساخته شده ، سنگهای عظیم آن از هزارها فرسخ بدوش ملت ستمکش انتقال یافته‌هزارها انسان در راه این مقصود جان خود را از کف داده‌اند . میدانید اینهمه ظلم و جور و آدم‌کشی برای چه بود؟ برای آنکه یکی از همین بت‌ها و فرعون‌ها نام خود را در تاریخ ثبت کند و پس از مرگ هم در نقطه‌ای مرتفع و در راس هرمی مافوق طبقات رنج دیده و زحمتکشیده بخواب ابدی برود و در همان لحظه آخر هم از بردگان خود ممتاز باشد .

اگر جوانان روشنفکر و افسران و درجه‌داران تحصیلکرده ایران اجازه دهند همین بساط و همین اوضاع تکرار میشود و زهی بدبختی و زهی جهالت! در دوره بیست ساله دیکتاتوری ترارها قانون مظلوم‌کش با یک قیام و قعود نمایندگان فرمایشی بتصویب رسید این قوانین که بنفع اقلیت حاکمه و بضرر اکثریت بیچاره بود آخرین شیره حیات این ملت بدبخت را کشید و کباره آنها را بخاک ساه نشاند ما باید با اهمیت این‌گونه قوانین یکطرفه‌یی ببریم و فواینی را که حافظ منافع اکثریت نیست محترم شماریم .

در این دوره که بین اکثریت مردم و اقلیت حاکمه یک قدم تعادل عجبی حکم‌رما است . ارتش و قوانین انتظامی بنفع ظالم و بضرر توده مظلوم وسیله اجرای قوانین یک طرفه و غلطی است که بدست خود هیئت حاکمه رضع میشود اگر ما درست دقت کنیم ، روح این قوانین را با پرنسیب و جنبه آزادی‌خواهی خود مخالف می‌بینیم مرحوم دکتر ارانی در محکامه تاریخی خود راجع بقانون چنین میگوید :

«حق که بمجرد پیدایش بشر و اجتماع وی بوجود می‌آید عبارتست از مجموع اختیارات یکنفر یا یکنفر قانونی . حق یکنفر در مقابل افراد دیگر مفهوم وظیفه را بوجود می‌آورد . عدالت و حقانیت عبارت از حفظ آن حقوق و وظائف است که بر حسب ساختمان و تکامل طبیعی و منطقی فرد و جامعه بایستی بدانها تعلق گیرند .

اصیلترین و اولی‌ترین آنها عبارت است از حق حیات و آزادی یعنی حقوق و وظائف متساویه نسبی افراد در مقابل رنج تولید و استفاده از مصرف انتظام امر تولید و مصرف .

بنابراین عدالت واقعی در حفظ آزادی این حقوق و وظائف سیاسی ، متفکرین بزرگ مانند ارسطو بتضمین این حقوق بوسیله قیام‌ها و اعتراضات شدید فتوا میدهند .

قوانین عبارت از فرمولهای مثلور و متحجری است که طبقه واضع آن ادعا دارد که بعدالت واقعی در قالب آن قوانین صورت عملی داده است چون جامعه همواره در حرکت و طبقات حاکمه و ایده‌تولوزی آنها در ادوار تاریخی در تغییر است پس قوانین نیز که محصول فکر و حافظ منافع آن طبقات است وقوه قضائی که ماشین اجرا و اعمال آن مدرج‌ها است در جریان دانشی می‌باشند بنابراین قوانین ماسد حسابهای رنکارنگ گاه تیره و گاه شفاف‌دور نور ثابت عدالت واقعی را فرا گرفته است .

آیا ممکن است توانینی که بدست اقلیت وضع شده شفاف و حاکی عدالت باشد؟ چه چیز ضمانت میکند که اقلیت واضع قانون علی‌رغم طبع و مشی منافع خود بفکر توده باشد؟

تاریخ بر از قوانین تیره و تار است قوه قضائی و مدرج‌های آن یعنی قوانین، تابع طبقه حاکمه و تکامل ادوار تاریخ است.

چه صحنه‌های جنایت و قوانین جابرانه‌ای که بنام عدالت در تاریخ بشر ظاهر و منسوخ گردیده‌اند.

در یونان قدیم بنام همین قوانین تیره و مفتضح حام شوکران بدست سقراط بعنوان مخالفت با ارباب انواع شهر که آن روز مقدس بود داده شد. در روم جمع‌کنیری در صحنه‌ها طعمه وحوش گرسنه گردید.

در قرون وسطی بنام خدا و مسیح از طرف ادارات انگلیسیون رانها بریده شد و توده‌ها از افراد بشر زنده زنده با آتش ریخته شدند در قرون وسطی محاکمه بین ارباب و رعیت جنگ تن به تن بود که در آن خان‌سواره و با سلاح و رعیت پیاده و بدون سلاح در مقابل هم قرار میگرفتند. پس از ختم آن صحنه فحیح نعش آن رعیت، بعنوان محکوم از جلسه محاکمه بیرون کشیده میشد. در دوره تجدد (رسانس) پیشوایان سعادت بشر مانند جوردانو، برنو و ناپولس و غیره بسوختن در آتش و زبان بریده‌گی محکوم گردیدند گالیله نیز اگر رامو بزمین نمیزد و با انگشت پا دنیائی را بریش پاپ نمیخنداسید در آتش میسوخت آیا قوانین جبار امروز و شهرتانی‌های طبقات ممتاز با آن قوانین و تعصبات ادوار قبل تفاوتی دارند؟ نه، دنیا تا آخر نرسیده و تاریخ هم نایستاده است و همان افتضاحات است که بدست قوای قضائی طبقات ممتاز تکرار میشود تا آنکه دوره وضع قوانین مطابق عدالت واقعی و نفع توده بشر برسد. هر قدر این محکمه و لباس‌های رنگارنگ شما به نظر من مقدس مآذ قانون سقراط و تعصبات مذهبی کاتولیکی

هم بنظرشان مقدس بود، این جلسه هم مانند آن جلسات مصحک و فحیح روزی موضوعی برای صحنه‌های نمایشات خواهد شد.

قوه محرک و تغییر قوانین محدودی بزرگ است که بزرگترین تعصبات هم نمی‌تواند مانع آن تغییر شود کافی است به تغییر قوانین شرعی و عرفی در محاکم ایران با وجود اینهمه تعصبات توجه کنیم. پس قانون مقدس نیست اما فقط آن قانون مقدس است که حافظ منافع توده باشد حدیث کبید با نظر وسیع و وجدان پاک حکمیت نمائید تا کارتان روزی مضحکه سل‌آینده نشود.

حالا بقانونیکه در این جلسه مطرح است توجه نمائید. هرگاه اقتصاد که پایه جامعه است و قوانین اجتماعی بمرحله‌ای برسد که نتواند باقی بماند بوسیله انقلاب تحول مییابد. محصولات انقلاب که جریان طبیعی تاریخ آنها را ایجاد کرده است حقانیت دارد قانون اساسی فعلی ایران محصول یک انقلاب خونین این ملت است که برای تحصیل آن در هر گوشه از خون جوانان وطن لاله دمیده بود. هزاران نفوس بجهت تحصیل این چند ماده قانون قربانی شد. این انقلاب برخلاف مشهور بدست اجانب صورت نگرفت، بلکه اجانب از آن استفاده نمودند. هنوز آن انقلاب ناقص، و محصول آن نیز از نظر عدالت ناقص بود. زیرا اصول آن قانون از نفوذ فکر مونتسکیو، ولتر و روسو به قوانین فرانسه و از آنجا به قوانین ملل دیگر و از جمله ایران به وجود آمده است.

تازه ولتر راجع به این قوانین مشروطه مینویسد این قانون نظیر همان رنگی است که موشها بگره بستند یعنی استبداد را از میان نبرده است فقط اقدام ظلم را قبلا اطلاع میدهد واضح است که قانون اساسی هنوز از نظر عدالت خیلی ناقص و بهمان ترتیبی که تحصیل شده باید تکامل گردد. «

اکنون که روح اینگونه قوانین بکطرفه روشن شد و فهمیدیم که طبقه حاکمه و اقلیت خونخوار آنها را برای نابودی اکثریت و منظور بهره‌برداری

میشود، از تمام مظاهر تمدن بهره‌مند میگردد.

پسر جوانش هر شب در کافه‌های درجه اول پنج هزار ریال پول میزد می‌دهد و آخر شب هم چند هزار ریال بابت کثافتکاری و عیاشی خود می‌پردازد خرج مهمانی‌های بزرگ و وصلتهای سیاسی از دایره محاسبه خارج است. از شما سؤال می‌کنم این مخارج از کجا نامین میشود؟ آیا بجز مکیدن خون رعیت ممر دیگری را میشناسید؟ آیا بجز تحمیل حق اربابی کمرشکن و گرفتن سرانه و هزار نوع باج و مالیاتهای مختلف راه دیگری متصور هست؟ نه بالنتیجه برای آنکه یک خانواده بیکاره یک فامیل طفیلی و یک‌عده مردمی که سر بار جامعه هستند چند صباحی خوش باشند و چند روزی درناز و نعمت زندگی کنند باید هزارها مردم بدبخت در خاک و خون بغلطند، از گرسنگی بمیرند، آرزوی یک شکم سیر و یک شلوار گشاد کرباسی را بگور ببرند وزن و بچه آنها در نهایت سختی و فلاکت زندگی نمایند.

مگر فراموش کرده‌ایم که در چند ماه پیش اول آقای محمد بیات و بعدا پسر حوان و همقطار عزیز ما سروان موسی بیات بضرب گلوله نوکرهای ظفر-السلطان ظفری نماینده‌تحمیلی ولایات ثلاث بخاک و خون غلطیدند میدانید این فاجعه دلخراش که منتهی به قتل دو نفر شد و سروان بیات را با آرزوی داشتن یک بچه که چند روز پس از شهادتش دنیا آمد بزیر خاک سیاه برد برای چه منفعت کتیفی بود؟

ظفرالسلطان می‌ترسید که ده پر منفعت و آباد بیان را از دست بدهد و در دوره پانزدهم هم از وکالت محروم باشد. آقا ابراهیم، نورچشمی ملک مدنی‌نماینده مشترک سررید ربولارد و سپهبد امیر احمدی یک رعیت بیچاره را که تقاضای تجدید نظر در روابط رعیت و مالک داشت بضرب گلوله از پای درآورد و یک ژاندارم در زیر ماسک قانون و بعنوان الزام برقراری نظم و آرامش مسئولیت قتل رعیت بیچاره را بخود نسبت داد و به قضاوت همان

و رودن دست‌مخ ملت وضع کرده است باید بدانیم که ضامن اجرای این قوانین مفتضح ارتش است و این وظیفه را نه تنها در داخله کشور بلکه در ماوراء مرزها و دریاهای بردوش دارد.

زیرا اسعاده از منابع داخلی و استثمار مردم مملکت حدی دارد و دیرباز رودبسته بی‌بستی منتهی می‌گردد بدین جهت سرمایه‌داران پیش‌بین که برای حریف و آرزو آنها هیچگونه سرحدی نمی‌توان قائل شد دامنه استثمار و مکیدن خون مردم را بکشورهای دیگر میکشانند و با استثمار این کشورها، اسیرا طوری‌های بررگی مسطور بر کردن کسسه‌های خود و زوال قطعی ملل دست‌نشانده بوجود می‌آورند.

ما در این باره مجدداً در بخش چهارم صحبت نموده و مقاصد امپریالیستی را بیان خواهیم کرد.

ایک در کادر کوچک مملکت ایران وضع طبقات و رل ارتش را در نظر می‌گیریم.

در کشور ایران دو طبقه بیش از همه طبقات جلب نظر میکنند: یکی طبقه سرمایه‌داران و مالکین بزرگ که عده آنها فوق‌العاده محدود است.

دیگری طبقه زارع و کارگر که اکثریت ملت را تشکیل میدهد. متأسفانه در کشور ایران تعداد کارگران نسبت به بزرگان چندان زیاد نیست و وسائل تولید بزرگان هم همان وسائل تولید قرون وسطی است. ناس معنی که در تمام نقاط ایران نظیر هزار سال پیش با گاو آهن زمین را سخم می‌رسند و با وسائل بدوی بآبیاری و برداشت محصول می‌پردازند ولی در عوض احیاحات مالکین صد برابر زیاد شده و محصول زارع هیچگونه عبیری نگرفته است.

امروز فلان حان با مرکا مسافرت میکند، انوسیل آخرین سیستم سوار

نوع قانونی که قبلا بیان کردیم مورد تشویق قرار گرفت امروز از برکت همین تحول ناقص و یکمک حربه برنده دزدی و چپاول عده‌ای میلیاردی شده و بجای شراب خون مردم بدبخت را در قذح میریزند و بیشرمانه بسر میکشند، وقتی نیک‌پور، در یک شب ۳۰۰/۰۰۰ ریال میبازد و با کمال بی‌شرفی میگوید «برای من اهمیتی ندارد فردا پنجاه دینار به قیمت هر استکان اضافه می‌کنم» میدانید چگونه آخرین شیره حیات این مردم بدبخت را میکشد؟ و چگونه از درآمد ناچیز یک پیره زن دوک ریس و یک زارع بیچاره صدی پنجاه مالیات میگیرد؟

این‌ها نمونه کوچکی از فجایع و خونخواری این طبقه است که بخاطر شهرت و بمنظور خوشگذرانی و تفریح مرتکب میشوند.

اگر قطعه آهن گداخته‌ای را که فرضاً درجه حرارتش ۱۰۰۰ درجه سانتیگراد است در ظرف آبی بیندازیم که درجه حرارتش بیش از ده درجه نباشد پس از مدت کمی مقداری از حرارت خود را با آب پس میدهد و هر دو صاحب یکدرجه حرارت میشوند.

اگر دو خازن را که با هم اختلاف سطح الکتریکی دارند بهم وصل کنیم، از خازنی که سطح الکتریکش بیشتر است آنقدر الکتریسیته بخازن دیگر داده میشود تا اختلاف سطح آنها از بین برود.

قانون ظروف مرتبطه نیز بطور آشکار تمایل طبیعت را بتعادل و هم سطحی نشان میدهد پس طبیعت بتعادل علاقه خاصی دارد و باین بی‌عدالتیها و عدم تعادلها به نظر نفرت و انزجار مینگرد. میدانید عامل پایداری این تعادل ناپایدار و غیر طبیعی کیست؟ و این گروه بی‌شرم با تگه‌چه کسانی به جنایات خود ادامه میدهند؟ اگر خجالت نکشیم باید اقرار کنیم که در سایه سرنیزه ما اینهمه بی‌عدالتی و جنایت روی میدهد و ما هستیم که بی‌اراده بدپیروی از اطاعت کورکورانه این همه تسهیلات را فراهم کرده‌ایم،

ما جیره‌خوار ملتیم ولی با سرنیزه خود تجاوزات مشتی دزد و وراثت رانستیم بحقوق و حیات آن پشتیبانی میکنیم.

آقای فرامرزی که مدیر روزنامه کیهان در جواب نامه آقای نامور مدیر باشهامت روز نامه شهباز که می‌نویسد: «دوست دانشمند من! این اندازه اصرار در خوش‌بینی نداشته باشید، مدت‌ها است در ایران همه نوع ناله و شکوه و شکایت از طرف بردگانی که تمام حقوق زندگی و مزایای بشری از آنها سلب گردیده مورد تعقیب دژخیمان قرار میگیرد، مدت‌ها است سرنیزه این طبقه یا بدست مختاریها و گماشتگان رضاخان یا بدست جانشینان آنها بنام مقررات حکومت نظامی برگردن و پهلوی آن کسی که نام آزادی بر زبان بی‌آورد فرو میرود، مدت‌ها است اختناق ملت ایران و ترور دسته‌جمعی آزادی-خواهان ادامه دارد و زبانها بریده و قلبها شکسته میشود» چنین جواب میدهد: «این حرفها را بروید بکسی بزنید که نداند یا خودش منکر باشد. چه وقت من از این اوضاع دفاع کرده‌ام، کدام خوش‌بینی را دارم که میفرمائید در آن اصرار نکنم؟ مگر شما کیهان را نمیخوانید؟ این معایب را که شما می‌بینید من هم می‌بینم و همانطوریکه شما متاثر میشوید من هم متاثر می‌گردم بعلاوه چون من بیش از شما با مردم خارج از تهران ارتباط دارم بهتر میدانم که چه وضعی در این کشور حکمفرماست.

آزادی فکرو عقیده چیست؟ ملت ایران بقدر حیوان، بقدر سگ، بقدر گربه در کشور خود حق حیات ندارد. آیا شما میدانید که در سال ۱۳۲۱ و ۱۳۲۲ چندصد نفر از مردم لارستان به بندرعباس فرار کردند و هیئت حاکمه ایشان را از آنجا بیرون راندند و در بازگشت تماما توی راه از گرسنگی مردند؟ برادر من در یکی از دهات بین راه لارستان و آبادان منزل داشت، میگفت هر روز صبح که از خواب برمیخواستیم تا چشمان کار میکرد آدم میدیدیم که پشت سرهم افتاده‌اند، بعضی‌ها مرده، برخی غش کرده، جمعی نیمه‌جان

افتاده و عده‌ای ناله و راری میکردند ، هر کس مرده بود راحت شده بود و هر کس زنده بود بعد از مقداری ریج و شکنجه دو سه کیلومتر آنطرف‌تر میرسد . اینها مردم لارستان و بنادر و سایر نقاط فارس بودند که برای پیدا کردن کاری به آبادان می‌رفتند و از صد نفر یکی هم بمنزل نمی‌رسید و آنهم که می‌رسید تازه راهش نمی‌دادند و باید برگردد و در برگشتن بمیرد . اگر بگوئیم بیش از دوثلث ، مردم لارستان و بنادر تابع آن در دو سال ۲۱ و ۲۲ مردند مبالغه نکردم بچه دردی مردند؟ بدرد گرسنگی ، مقررات ، راه تجارت و ارتباط بنادر عربستان را که مورد زندگی ایشان است برایشان بسته است ، محصول زراعتی آنها را که کفایت ثلث احتیاج ایشان را نمیکند ما مورین غله از ایشان گرفتند از حیره‌ای که دولت مطابق قانون حیره‌بندی تعیین کرده بهیچ کدامشان نرسید بلکه میان چند نفر گردن کلفت تقسیم شد و در بازار سیاه فروختند ، مثلاً یکی از کدخداها که دو نفر وکیل بمجلس می‌فرستد بذر یکساله یک بلوک را گرفت و در بازار سیاه فروخت و با قیمت آن که عبارت از پانصد هزار تومان باشد همان بلوک را خرید ، شاید شما در کتب خوانده باشید که بعضی از طوایف وحشی دخترهای خود را از گرسنگی می‌فروشدند این عمل در بنادر تابع لار و لنگه در سال ۲۱ و ۲۲ واقع شد و کشتیهایی که از کویت یا بنادر دیگر عربستان آمدند مردم دختران خود را بایشان فروختند و بعضیها نیز مفت بایشان دادند و در ازای این افتخار جاویدانی که برای ایرانیان نزد عربها حاصل شد چند نفر در شیراز و سایر نقاط فارس میلیاردر شدند ، بعضی از کدخداهای کوچک در ماه بین یک میلیون و یکمیلیون و نیم تومان از فروش حیره مردم عایدی داشتند ، فکر کنید ، یکمیلیون و نیم تومان در ماه می‌فهمید چه می‌گویم !

راکفلر و فرداینقدر دارند؟ اینها که کدخداهای کوچک بودند ، اما خوانین بزرگ که بکش بالاتر . در یکی از نواحی معروف است بلکه بتواتر

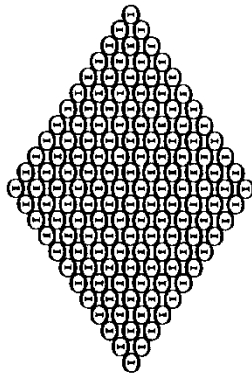
رسیده است که دو نفر وکیل با رئیس خواربار شریک بودند و ماهی شصت هزار تومان از او میگرفتند ، هر کدام روزی هزار تومان ا فکر کنید وقتیکه رئیس خواربار روزی دو هزار تومان بدونفر وکیل میدهد خودش و اجزای زیردستش چقدر میبرند و آن عمال و کدخداها که این پول را بایشان میدهند و حیره مردم را میگیرند چه میکنند؟ ۱ .

همفطاران عزیز ممکن است شما باین سکنه‌ها برخورد کرده باشید ولی قطعاً با بیقیدی تلفی نموده و بدون فکر از آنها گذشته‌اید امروز روزی نیست که من و شما بسرنوشت ۱۵ میلیون بدبخت بی‌علاقه باشیم ، باید مردانه تصمیم بگیریم و ریشه این مظالم را از بیخ و بن براندازیم ، ما که امروز در نهایت سختی زندگی میکنیم و با مرگ تدریجی بحیات خود خاتمه میدهیم چرا بخاطر یکمشت مظلوم و برای نجات یک اکثریت بزرگ جان خود را فدا نکنیم و لااقل نسلهای آینده را از نعمت آزادی و آسایش برخوردار نسازیم؟ .

امروز عده انگشت شماری در این کشور ، ارتش و دولت را وسیله اجرای مقاصد خائنه خود قرار داده‌اند وکیل میشوند یا وکیل می‌تراشند ، بادسته بندیهای خطرناک خود دولتهای مخصوصی را روی کار می‌آورند و پس از بهره برداری استفاده‌های لازم آنها را برکنار میکنند .

شوخی نیست ، قدری توجه کنید در تمام مدت جنگ هشتاد درصد سهمیه اجناس خاورمیانه که از طرف متفقین وارد میشد توسط مسعودی و عاملین او وارد گردید . حساب منافع این یک فقره معامله سر بجهنم میزند . آنوقت می‌خواهید عباس مسعودی از ترس آنکه بسرنوشت رئیس خواربار میانه‌دچار نشود یا هرگونه جنبشی مخالفت نکند؟ همه کس را وطن فروش نداند؟ و در روزنامه‌ها اطلاعات افسران آزادیخواه را خائن معرفی نکند و هر جنبش آزادی-خواهانه را مخالف مصالح عالیها بشمارد؟ اینجا است کسه مفهوم مصالح عالیه روشن میشود و منظور از ایران و میهنی که مسعودی مینویسد واضح

نظری با استعمار ملت ایران داشت ما باید مردانه کمرهمت ببندیم بایک جنگ غیر مساوی که منتهی به نابودی آخرین فرد ایرانی شود با آنها مصاف دهیم . ولی همانطور که قبلا بیان شد حکومت شوروی تمامیت استقلال ارضی ما را محترم خواهد شمرد و طبق منشور ملل متفق ، در ایران طالب وجود یک حکومت دموکراسی و آزادی است که رویه های فاشیستی را ترک گوید . این ملت بدبخت را بیش از این بخاطر منافع خود و محافل استعمار نامرئی و چهارصد ساله خارجی تحت فشار ظالمانه قرار ندهد .



می گردد . آنوقت از ما هم دعوت میشود که برای حفظ میهن مسعودی او نیکو و حاج علینقی و کازرونی بروی آزادیخواهان مسلسل ببندیم و این عدم تعادل غیر طبیعی را همچنان پایدار نگهداریم ۱۱

اگر بعنوان تفریح هم شده باشد یکشب روزنامه اطلاعات را بخريد و به بینید عباس مسعودی برای حفظ ثروت بی انتهای خود و برای فرانک هائی که در بانکهای سوئیس گذاشته است با چه وفاحت و بی شرمی جنبش های آزادی خواهانه ایران و سایر کشورهای تحت الحمايه امپراطوری متبوعه خود را تخطئه میکند . محافل مرتجع و عمال استعمار هر نوع قیامی را بدیگران نسبت می دهند و با تمام قوا جنبه ملیت آن را انکار مینمایند . از این آقایان باید سؤال کرد که آیا قیام میهن پرستانه میلیون هند هلند هم بدست مقامات شوروی صورت گرفته است ؟ کسانی که میگویند شوروی نسبت به ایران نظر استعمار دارد مغرض و خائنند دولت شوروی هم چنانکه در کنفرانس تهران و بارها در رادیو مسکو استقلال و تمامیت ارضی خاک ایران را تأیید کرده است به مقتضای نوع حکومت خود از ابرام این نظر ناچار خواهد بود . آنهايي که جنبش های آزادیخواهانه را مخالف منافع خود و اربابان قدیمی خویش میدانند و کسانی که از دار مجازات میترسند و از تصفیه حساب با ملت بینا کند ، این نغمه های شوم و این اخبار جعلی را پراکنده میکنند تا مگر از حس فرور و از روح میهن پرستی جوانان این کشور برای حفظ منافع خود استفاده نمایند و بار دیگر با تمام قوا بر این ملت ستم کش سوار شوند . ما نیز باید بحکم میهن پرستی و علاقه به تمامیت ارضی و استقلال کامل ایران با هر کشوری که مخالف شئون خود مختاری ما باشد نبرد کنیم و برای حفظ مرزهای ایران مقدس و محبوب جان خود را نثار نمائیم .

اگر بر فرض محال دولت شوروی برخلاف دستورات لنین و قانون اساسی خودشان که مخالف هرگونه استعمار و تصاحب خاک دیگران است کوچکترین

حاکمه بشوراند ، میتواند ریشه بیداد را برکند و کاخ ستمگری را با خاک یکسان نماید .

ولی افسوس که تمام آمال خود را بگور برد و در لحظات آخر زندگی ، موقعیکه در زیر جنگال خون آلود دژخیمان سیاه دل دست و پا میزد و هنگامی که در راه آزادی ، مرگ خود را با چشم میدید و قدرت هیچگونه عکس العملی را نداشت یا حسرت جان سپرد و نسبت بآینده کشور و وضع خویش نگران بود او بخوبی میدانست . که بدستور استاد ازل ، با ایجاد وحشت و ترور و با نابود کردن آزادیخواهان و شخصیت‌های ملی رژیم زور و قلندری در ایران تثبیت میشود و آزادی و حریت از بین میرود . بهمین جهت حق داشت مایوس و نگران باشد و وضع آینده ایران را با اضطراب بنگرد . متأسفانه این نگرانی صورت حقیقت بخود گرفت و مردان آزادیخواه ایران یکی پس از دیگری بدست دژخیمان شهربانی جان سپردند . آزادی قلم ، آزادی گفتار و آزادی عقیده از بین رفت و امنیت جانی و مالی و قضائی مردم سلب گردید . نفس‌ها در سینه حبس شد و ترس و وحشت عجیبی سر تا پای وجود مردم را فراگرفت . درحقیقت رژیم دیکتاتوری ایران بمراتب از رژیم هیتلر و موسولینی سخت‌تر و خطرناکتر بود و سلطنت رضاشاه بیشتر ضحاک عرب شابهت داشت . در قصص و حکایت خوانده‌ایم که روزانه مغز دو جوان برای خوراک مارهای دوش ضحاک از کاسه سر خارج میشد و دو خانواده را بعزای فرزندان خود به ناله و فغان و امیداشت ولی در دوره بیست ساله دیکتاتوری مادیدیم که روسای پیش‌آهنگ ، وزرای فرهنگ و عمال شهربانی روزانه چندین دختر بکاخهای سلطنت بردند و باعث سرشکستگی و هتک ناموس خانواده‌ها شدند . بفرمان فائد عظیم‌الشان ، طفل پنج ماهه و غیر شرعی ولایت عهد ، بادست پزشک و عمل جبری راه فنا پیش گرفت و هزارها جنایت و قتل‌ظهور پیوست . مال مردم محاناً در مقابل پرداخت مبلغ ناچیزی بنام فیله عالم

بخش دوم

موضوع افسران فراری و تشکیل

حزب نهضت ملی

مرحوم فرخی یزدی مدیر روزنامه طوفان یعنی همان رادمرد آزادی-خواهی که بدست عمال شهربانی دوره ننگین دیکتاتوری با وضع فجیعی بقتل رسید در غزل معروف خود که در زندان قصر قاجار سروده است از روی کمال ایمان و با منتهای سوز دل میگوید :

طییدن‌های دلها ناله شد آهسته آهسته

رسانتر گر شود این ناله‌ها فریاد میگردد

آری مرحوم فرخی ناله کرد و نابود گردید .

ازظلم و استبداد شکایت کرد و بقتل رسید ، گمان میکرد ناله‌اش بفریاد بدل میشود و مثل کاوه آهنگر میتواند ملت ایران را برضد شاه مستبد و طبقه

ثبت گردید و تنها از درآمد شهرداری تهران که حقا میبایست بمصرف لوله کشی آب رسیده باشد سی و پنج میلیون تومان در راه ایجاد کاخهای سلطنتی خرج شد. اگر بجنوب شهر برویم و مایع غلیظ و سیاهی را بنام آب مشاهده کنیم و اگر متوجه شویم که هشتاد درصد متوفیات این ناحیه ناشی از کثافت همین آب است آنوقت با چراغ بدنبال مرحوم ضحاک رفته و تصدیق میکنیم که فحایع این دوره از مظالم عهد ضحاک بمراتب بیشتر است. ولی همانطور که مرحوم فرخی پیشبینی میکند بنیان جور و جفا سخت بی بنیاد است و کاخی که پایه آن بر ظلم و ستم گذاشته شود محکوم فنا است.

بویرانی این اوضاع هستم مطمئن زین رو

که بنیاد جفا و جور بی بنیاد میگردد

آری خرابی از حد گذشت، بیدادگری بمنتهای درجه رسید و در تائید

عقیده فرخی که میگفت:

دلم از این خرابیها بود خوش ز آنکه میدانم

خرابی چونکه از حد بگذرد آباد می گردد

وقایع شهرپور پیش آمد و قائد عظیم الشان که ملتی را پشتیبان خود می دانست یکدفعه احساس تنهائی و بیکیسی کرد بجای رژه های سوم اسفند اعمال و مظالمش مثل فیلم از جلوی دیدگانش گذشته و وجدان باطنی او را متاثر و سرزنش نمودند. خاک میهن رضاشاه را طرد کرد و بجنوب افریقا فرستاد. یعنی سرانجام بخاک امپراطوری بزرگی که در آن سمت نوکری داشت گسیل گردید و دور از ایران بمرض خوره جان سپرد. ولی با رفتن رضاشاه بنیان ظلم ریشه کن نشد. امرای فراری شهرپور، وکلای فرمایشی دوره استبداد و عاملین اجرای سیاست دیکتاتوری یکی پس از دیگری وارد صحنه سیاست شدند و دروازه چشم قائد عظیم الشان هرکدام در حیطة خود روش دیکتاتوری پیش گرفتند. یکروز با اشاره سفارتخانه های خارجی و بفرمان رضاشاه امثال:

علی دشتی، عباس مسعودی، ملک مدنی، سید یعقوب انوار، اعتبار و..... نماینده مجلس شدند و بنا قیام قعود بی اراده خود تمدید امتیاز نفت و صدها قوانین غلط را تصویب نمودند روز دیگری همین آقایان و همین بازیگران عصر طلائی صاحب اختیارات نامحدود شدند و عزل و نصب وزرا و کابینه ها را مطابق منافع شخصی بخود اختصاص دادند. بازار رشوه و ارتشاء رونق گرفت تدین ها و سهیلی ها از برکت وزارت خواربار و انتخابات دوره چهاردهم میلیارد شدند. ولی در ضمن این همه مظالم و در قبال تمام خساراتی که از این جنگ خانمانسوز نصیب ملت ایران گردید، بما تنها یک منفعت رسید و ما را به نتایج خود امیدوار ساخت. این منفعت بزرگ که در ظاهر ناچیز بنظر میرسد بیداری ملت است روزنامه ها کم و بیش آزاد شدند و از روی فحایع دوره گذشته و زمان حاضر پیده برداشتند. کم کم مردم بهوش آمدند و نسبت بدنیای خارج و مفهوم آزادی و دمکراسی واقف گشتند. در اوایل کار نظر به سوء ظنی که مردم در نتیجه تربیت دوره گذشته نسبت بهم داشتند تعداد زیادی حزب و دستجات سیاسی بوجود آمد و هر دسته که از ده نفر تجاوز نمیکرد از دوستان فوق العاده صمیمی تشکیل میشد ولی چون در ضمن عمل احساس کردند که ده نفر قدرت فوق العاده ناچیزی است و نمی توانند با گرگهای کهنه کار مبارزه نماید کم کم بهم نزدیک شدند و امروز بیش از پنج حزب نسبتا سرشناس وجود ندارد که سه تا از نیرومندترین و خوش نامترین آنها طرفدار منافع اکثریت ملت یا باصلاح سیاسی دست چپند و دوتای دیگر که فقط قدرت مالی و اعتبار لیره دارند از تکلیف ترین و سرجنابان طبقه حاکمه تشکیل شده و چون برای حفظ منافع این اقلیت تلاش میکنند دست راست محسوب میشوند در این گیرودار افسران و درجه داران ارتش نیز در اثر خواندن روزنامه ها و مطالعه مطبوعات خارجی کم و بیش روشن شدند و با علاقه خاصی که نسبت بسرنوشت میهن مقدس خود دارند جریان وقایع

رابایی قیدی تلقی نکردند کم کم صدای افسران بلند شد دزدیها وزدوبندند. های عده‌ای از افسران ارشد و امرا در روزنامه‌ها انعکاس یافت افسران و درجه‌داران ارتش تشخیص دادند که هیچ قانونی نباید آنها را بنده و مطیع محض روسا نماید لذا در طرز گفتار و مکاتبات خود نسبت بمقامات عالی تجدید نظر کردند و در اجرای دستورات مافوق ابتکار خود را دخالت ندادند بدون شک این وقایع روحیه افسران ارشد و امرای فراری را متزلزل نمود و آنها را نسبت بافسران جزء مرعوب ساخت همین سرکار سرهنگ مصدقی که بمعیت آقای بیات استاندار آذربایجان بعنوان بازرس نظامی به سمت تبریز پیرواز نمود بارها خود را وارد بحث افسران جزء دانشکده افسری میکرد و مکررمی گفت «افسران جزء خیلی ناقلا شده‌اند» ضمناً از بدبینی افسران جزء نسبت بافسران ارشد گله می نمود آیا گفتار سرهنگ مصدقی ترجمان نگرانی محافل افسران ارشد نبود؟ وثابت نمیکرد که این محافل تا چه اندازه از بیداری افسران جزء وحشت دارند؟ آری این مطلب و صدها بخشنامه که هرکدامشان یک صفحه ماشین شده از کتاب «قوای وحی» سرتیپ مقتدر بود نشان میداد که بیداری افسران مخالف مصالح عالی آنها و منافی منافع استعمار است بهمین جهت سرلشگر ارفع بدستور سفارت متبوعه مامور تشکیل حزب نهضت ملی شد تا میلیتاریسم را در ایران تحدید کند و در ضمن محورآزادی و نابود کردن آزادی خواهان موقعیت متزلزل فراریان شهرپور را تثبیت نماید.

حزب نهضت ملی تشکیل شد و مرامنامه آن توسط بنگاه مطبوعاتی پیروین بچاپ رسید.

دسته دسته افسران آمادگاه و لشکر یکم مرکز در منزل سرگرد امین زاده و باشگاه افسران اجتماع کردند و با یک گزلیک و قرآن مراسم سوگند را بجا آوردند.

این دسته بندی سیاسی بسرلشگر رزم آراء دشمن قدیمی ارفع بودا اجازه

داد عده‌ای را بدور خود جمع کند و باصطلاح شوشتری در مقابل دزفول بنا نماید.

مستر ضیاءالدین هم عده‌ای از افسران ورزشکار و لوطی مآب را کسه مغزشان بیشتر به گج شابهت داشت و برای زیر تخماق مناسب بنظر میرسید با وعده و وعید کمکهای مالی بسک حلفات دعوت کرد و در عداد عراده کشان اراده ملی قرار داد.

عده زیادی از افسران هم که پایه علمی کافی داشتند دور از این دسته بندی‌ها بخواندن روزنامه‌های افراطی معتاد شدند و اصول عقاید خود را بر مبنای فلسفی و علمی استوار ساختند.

مجامع افسران صورت عجیبی بخود گرفته بود هر قسم روزنامه و هر نوع عقیده‌های عده‌ای طرفدار و هواخواه داشت و غالباً بحث‌های خسته کننده و طولانی بین آنها صورت میگرفت.

در همین باشگاه دانشکده افسری یک افسر مثل دختری که از هم بازی خود بماردش شکایت میکند پس از یک بحث مذهبی که منجر بشکست او شده بود بمعاون دانشکده شکایت کرد و تنبیه رفیق خود را خواستار شد این همه جوش خروش و این همه استقبال و پیشقدمی افسران برای دخالت در سرنوشت خود و ملت ایران مقامات عالی را متزلزل نمود و محدوداً ارفع را بریاست ستاد ارتش منصوب کرد. سرلشگر ارفع که در اثر داد و فریاد روزنامه‌ها و استیضاح نمایندگان مجلس از کار برکنار شده بود روش محافظه کارانه پیش گرفت و جلسات علنی و پرحمیت حزب را بحلسات چند نفری و سری تبدیل نمود.

تلیغات صورت انفرادی یافت و در عوض با تهدید انتقال و محرومیت از اخذ درجه توام گردید. سرهنگ احوی و عمال او با اینتلیجنس سرویس روابط ایتم بفرار کردند و پیروی از دستورات آن موسسه بزرگ که سابقه

عمل طولانی در کشورهای مستعمراتی دارد برای افسران روشن فکر و مخالفین خود مشغول پرونده سازی شدند .

محافل افسران و باشگاه‌ها تحت کنترل قرار گرفت و عده‌ای بعنوان جاسوس گزارشات راست یا دروغی برای رکن دوم تهیه نمودند . از طرف روسای باشگاه روزنامه‌ها محدود شد و روزنامه‌های معینی که جنبه ارتجاعی داشت در دسترس افسران قرار گرفت و در همین دانشکده افسران برای سرگرمی افسران و بمنظور جلوگیری از بحث و مطالعه روزنامه‌ها قریب ده هزار ریال بمصرف خرید چند دست شطرنج رسید و سرهنگ مصدقی که با افسران جزء نزدیکی بیشتری داشت مامور ایفای این رل شد .

اگرچه نگارنده در مسابقه نهایی شطرنج شرکت نموده و قهرمان دانشکده شد و با اینهمه موفق باخذ یک جام نقره گردید ولی باید بگویم که در حدود پنج ماه مرخصی شطرنج شدت دامنگیر افسران دانشکده بود و آنها را از هر نوع مطالعه و بحثی باز داشت کم‌کم در محافل افسران شایع شد که ستاد ارتش دست بانتقالات بزرگی خواهد زد و همانطور که سرلشکر رزم‌آراء با قانون انتقالات معروف خود دسته ارفع را متلاشی کرد ارفع نیز عده زیادی را تبعید میکند و مخصوصاً منتقلین را به ناحیه جنوب ایران یعنی در تحت لوای پرچم انگلیس میفرستد . خبر انتقال افسران یکی بعد از دیگری مرتباً بگوش میرسید .

یک روز حکم انتقال سروان رصدی اعتماد و ستوان یکم آگاهی ستوان یکم وطن‌پور به دانشکده افسری واصل شد چند روز بعد خبر انتقال سروان طفرائی و ستوان یکم قهرمان انتشار یافت .

در خارج دانشکده افسری نیز عده‌ای از قبیل سروان رحمانی و سروان آگهی و سروان جودت و سروان پزشکیان و . . . منتقل شدند . دلیل انتقال افسران اصولاً ذکر میشد و با احتیاج مرمی که ارتش باین افسران میرز داشت

از حوزه ماموریت خود طرد می‌گشتند . انتقال افسران بصورتی خشن و برخلاف شئون افسری صورت میگرفت . مثلاً چنانچه شایع است یک سرگرد بمعیت چند دزبان مسلح بمنزل بیلاقی سروان رصدی واقع در سوهانک حمله کردند . سرگرد مامور با طیانچه لخت وارد زیر زمین شد و هر چه سروان رصدی میگفت «این اطاق بیش از یک در ندارد ، در خارج اطاق بایستید تا من لباس بپوشم . شما حق ندارید بجائی داخل شوید که مادر و خواهر من با لباس استراحت در آنجا هستند » افسر مامور باتکاء همان دستورات غلط از اطاق خارج نشد . همین سروان رصدی در حالیکه یک سرباز باتفنگ و یک افسر با طیانچه مشایعتش میکرد برای تحویل و تحول و برای انجام کارهای اداری باردوگاه اقدسیه آمد و همه افسران را متاثر کرد . افسری که شش سال چشم و چراغ رسته توپخانه محسوب میشد افسری که باتالیف کتاب نقشه برداری و روش مخصوص تدریس خود مورد احترام و استفاده کلیه دانشجویان و مورد حسد همه افسران واقع شده بود ، افسری که هیچکس در شرافت ، میهن پرستی ، بی نظری و باوجدانی او تردیدی نداشت ، در حین احتیاج مبرم رسته توپخانه منتقل شد و در قبال تمام خدمات خود تا این حد مورد اهانت قرار گرفت . سروان طفرائی و ستوان یکم آگاهی و ستوان یکم قهرمان از برجسته ترین افسران مخابرات ارتش بودند و با رفتن آنها رسته مخابرات دانشکده افسری بکلی فلج شد . سروان طفرائی برای مزید اطلاعات خود دو سال از دوره دانشکده فنی دانشگاه تهران را تمام کرده بود و در شعبه شیمی بکلاس سوم ارتقاء مییافت . ستوان یکم وطن‌پور که شاگرد اول دوره خود بود در عداد بهترین افسران توپخانه بشمار میرفت . این انتقالات بيموقع که مخصوصاً بدون ذکر علت صورت میگرفت آنها را متوحش کرد و وقتی شنیدند که دژخیمان رکن دوم تصمیم دارند افسران منتقل را بعنوان ماموریت در خارج شهرها و پادگانهای جنوب نابود کنند و اسم بر خورد با اشرار بروی آن گذارند و وقتی

مطمئن گردیدند که با حریه دادگاه صحرائی و بدستور امثال سرلشگر ارفع و سرتیپ هوشمند افشار محکوم باعدام خواهند شد فرار را برنا بودی مسلم خود ترجیح دادند. گناه این افسران این بود که بمویات خیانت آمیز ارفع و دسته بندی او پی برده بودند و با تجدید میلیتاریسم مخالفت میکردند. این افسران که در ضمن بررسی های خود از دنیای خارج خبر داشتند و بعلاوه بمطالعه تاریخ و فلسفه علاقه مخصوصی بخرج میدادند از نفوذ کشنده استعمار و رژیم دیکتاتوری وابسته بآن بسختی بیزار و متنفر بودند و تجدید دوره ننگین گذشته و ادامه وضع نکبت بار فعلی را مخالف مصالح ملت ایران میدانستند. این انتقالات بمشهد هم سرایت کرد و افسران آنجا را هم بوخشت انداخت و فنی شنیدند افسر تحصیل کرده و اروپا رفته ابرا مثل سرهنگ کیانوری بگناه اینکه برادر خام کامبخش نماینده فراكسیون توده است با آن افتضاح سوار انومسل کرده و بخارج فرستاده اند و وقتی از موضوع انتقال واهانت بافسری مثل سروان رصدی خبر یافتند تصمیم گرفتند که با ایجاد یک حکومت صالح ملی که حافظ منافع اکثریت باشد در گوشه دور افتاده های ترک خدمت گویند البته این اقدام مستلزم مراعات احتیاطاتی هم بود بهمین جهت بردن مقداری اسلحه و دو کامیون ضروری نظر میرسید و برای آنکه بمال مردم تجاوز نکند و دست نکدی بمپیش این و آن دراز نمایند محتاج مقداری پول بودند و آنهم از راه بردن حقوق خودشان تامین گردید.

بعدها افسران دیگری که تحت فشار و مورد غضب سازمان ننگین حزب نهضت ملی واقع شده بودند بآنها پیوستند.

این افسران بدون آنکه قصد تجاوزی بشهریانی و ژاندارمری گنبد قابوس داشته باشند با کمال سادگی و بی احتیاطی بحرکت خود ادامه دادند ولی ناگهان مورد شلیک ژاندارمها و پاسا پاسی واقع شدند که قبلا موضع گیری و منظر آنها بودند.

ژاندارمها و پاسا پاسان گفته بودند که از طرف شاه مشروطه با اقامت سر هر افسر هزار تومان معین شده و کسیکه موفق بکشتن یا اسارت یکی از آنها شود این مبلغ را بعنوان جایزه دریافت خواهد کرد. پاسا پاسان شیرهای بدبخت با ژاندارم دزد بی آبرو منتظر چنین فرصتی بود که با کشتن یک افسر میهن پرست هزار تومان بگیرد و چند روزی خوش باشد.

واقعه شوم و قتل فجیع هفت نفر بوقوع پیوست و دل میهن پرستان واقعی را متاثر و داغدار کرد.

سرگرد اسکندانی که از افسران دانشمند و دانشگاه دیده این ارتش نفرین شده محسوب میشد، سرگردی که هنوز هم دانشجویان رسته توپخانه دانشکده افسری از کتاب لوله او استفاده میکنند و افسریکه در شناسائی اجتماع و مسائل مربوط بآن ببطولانی داشت و مطالعات بسیار عمیق و قابل استعدادهای در این راه نموده بود بضرر گلوله ژاندارم جان سپرد و بدنش در اثر اصابت هفتاد گلوله پنجره گردید.

یکی از همین ژاندارمها برای اظهار خوش خدمتی و خوش رقصی در همان حال سراور از بدن جدا کرد و در کروی دریافت هزار تومان بدست خود گرفت این جنایات که بدست مامورین بیروح و بی اراده انتظامی و بخاطر حفظ منافع مسعودیها و نیکوورها صورت گرفت ملت ستمکش ایران را خشمناک کرد.

روزیکه شراره آتش غضب این ملت با آسمان برسد و ساعتیکه مشت گره کرده میلیونها نفر آدم گرسنه و بدبخت برای گرفتن انتقام بالا برود کله های بی مغز و برکاه مسبین این جنایات و سرهای گرد و بی شعور کسانی که قیمت سر هر افسر را هزار تومان معین میکنند بر سردار خواهد رفت «تا بداند که بی بها سر او است نه سر افسران میهن دوست».

این پیش آمد برای ارفع خاش و عمال وطن فروش او مفید واقع شد و برای دستگیری و تبعید افسران مخالف مستمسکی بآنها داد. ارفع برای آنکه

چند روزی در پست ریاست ستاد ارتش باقی بماند و بدزدی و سوء استفاده از علوفه هنگ سوار سلطنت آباد ادامه دهد، مقام عالی ساده لوحی را با جعل عملیات دامنه‌داری بوحشت انداخت و اختیارات نامحدودی کسب کرد بگیر و ببند در تمام لشگرها شروع شد و عده‌ای را نیمه شب بکرمان تبعید نمودند. اینک برای روشن شدن ذهن شما چند نفر از همین افسران را که غالباً در دانشکده افسری سمت فرماندهی داشته‌اند و شما آنها را می‌شناسید معرفی می‌کنم تا بدانید که روزنامه اطلاعات و رکن دوم بمقتضای مصالح ننگین خود بجه کسانی لقب ماجراجو داده‌اند:

یک روز در روزنامه‌ها خواندیم که **سرگرد احمد شفا‌ئی** رئیس حموزه نظام وظیفه سبزوار پست خود را ترک کرده و با افسران فراری پیوسته است. سرگرد شفا‌ئی در تمام مراحل تحصیل در بیستان گرفته تا دبیرستان و دانشکده افسری و دوره تکمیلی دانشکده توپخانه شاگرد اول بود این افسر زحمتکش و با شرف که کتاب‌های، قوانین تیر، خدمات صحرائی، دو جلد تیر ضد هوایی، آئین‌نامه قوانین تیر و بیشتر آئین‌نامه‌های رسته توپخانه یادگار اوست و همین کتاب‌ها اسکت کتابهای توپخانه دانشکده افسری را تشکیل می‌دهند. افسری فوق‌العاده باهوش، با استعداد و با احساسات است که یک موی سفیدش بصد نفر مثل ارفع و اخوی رجحان دارد. سرگرد شفا‌ئی که بزبان فرانسه کاملاً مسلط است برای جبران کسر مخارج خود بانتشار رمان مبادرت میکرد و ذره‌ای پای خود را از دایره شرافت بیرون نمی‌گذاشت. در مراتب میهن‌پرستی او نیز کوچکترین تردیدی نمیتوان داشت. این افسر زن و سه فرزند کوچک خود را بحوادث سپرد و بطرف سرنوشت نامعلومی رهسپار گردید.

— **سرگرد هداایت‌اله حاتمی** از کردستان بعنوان گذرانندن دوره ششماهه مالی دانشگاه جنگ مامور تهران شد. روز ورود در اثر هجوم میکرب مالاریا

که یادگار مسافرت کردستان بود بتب شدیدی مبتلا گشت. سرگرد دکتر ریاحی که از افسران فوق‌العاده با شرف و ضمناً طبیب حاذقی است برای مداوای او دعوت شد.

در همین ضمن **سروان قاضی اسداللهی** که در کردستان با سرگرد حاتمی و سرگرد احمد جعفر سلطانی هم منزل بود بعلت نزدیک بودن و وضع حمل خانمش با مرخصی یکماهه بتهران آمد و موقع معرفی بدژبان بازداشت شد. بعداً خبر رسید که **سرگرد جعفر سلطانی** را هم در کردستان زندانی کرده‌اند. باوصول این اخبار بازداشت سرگرد حاتمی نیز حتمی بنظر میرسید. به همین جهت پس از آنکه اندکی احساس سلامتی کرد متواری شد و از شر تبعید و حبس و اهانت نجات یافت. سرگرد حاتمی بزبانهای انگلیسی و فرانسه تسلط کامل داشت و آلمانی را با اندازه رفع احتیاج میدانست. جزء محصلین اعزامی، بمصر مسافرت کرد و با کلاسمان مشعشی دوره تحصیلات عالی نظامی را در ارتش انگلستان طی نمود. در بازگشت خود گزارش جامع و مفیدی راجع بسازمان و اصول تربیت ارتش انگلستان تهیه نمود. مفاد این گزارش که تهیه‌اش فقط باهوش سرشار و تیزبین این افسر دانشمند امکان‌پذیر بود برای اصلاح ارتش ما پند ذی قیمتی بشمار میرفت. ولی مناسبانه بسرعت بایگانی گردید ولی چون هرافسر یا دانشجوئی پس از استماع این سخنرانی بسازمان غلط و اصول آموزش و پرورش مستعمراتی کشور ما واقف میشد و افق بالاتری را میدید، این افسر روش و خوش فکر از طرف معاون و فرمانده دانشکده افسری مورد بازخواست قرار گرفت.

سرگرد حاتمی دانشمندترین و خوش ذوق‌ترین افسر پیاده ارتش ما بود و در زیر عینک خود چشمانی نافذ و فوق‌العاده باهوش داشت. از نقطه نظر شرافت و میهن‌پرستی بی‌نظیر بود. سرگرد حاتمی فرهاد و افسانه خود را ترک کرد و سرنوشت نامعلومی را باسارت و بندگی ترجیح داد. ناشامین

دو بچه سمپانیک را ببینید ناهمیت فداکاری حاتمی بی تمبیرید . منکه این همه ادعای فداکاری و مہین پرستی دارم نمی توانم با جرات پیش بینی کنم اگر جای سرگرد حاتمی بودم چه رویه ای اتخاذ میکردم . این دو بچه باهوش ، نجیب ، سمپانیک و مہربان که حاصل رندگی سرگرد حاتمی و مادری فوق العاده باهوش ، با استعداد ، نجیب ، با تربیت و لیسانسیه هستند بدون شک اگر محیط مساعد باشد در آینده جزء نواع بزرگ خواهند شد . تا ببینیم منافع امثال مسعودی و کازرونی و حاج علی نقی و غیره چگونه افتضا کند ا

— همین سروان قاضی اسد اللہی کہ مثل فرشته آسمانی معصوم و با شرف است و دوست و دشمن بمراتب احساسات و شرافت و مہین پرستی او بنظر احترام مینگرند در اثر سوء رفتار جانشینان سرباز محتار و مامورین زندان باعشاه ، خانم حامله و دختر کوچک خود را به قضا و قدر سپرد و پس از فرار از زندان به غلط نامعلومی فراری شد .

— سروان بہرام دانش کہ امروز در قید زنجیر دژبان است ، از با احساسات ترین ، با شرف ترین و مہین پرست ترین افسران ارتش ما است . در خانواده های روشنفکر و شرافتمند و در خانواده های کہ میتوان کانون مہین پرستیش نام نهاد پرورش یافته و قسمت اعظم تحصیلات خود را در بیروت بیابان رسانیده است . در سخنرانیهای پر شور کہ حاکی از احساسات نامتناہی او بود هیچکس تاب مقاومت نداشت و خواه ناخواہ تحت تاثیر قرار میگرفت . یک روز در دانشکده افسری حق ایراد نطق را از او سلب کردند ، روز دیگری در مشہد مجبورش نمودند کہ پس از دو ماہ عروسی خانم و خانواده خود را ترک گوید و راہ بیابان پیش گیرد امروز ہم روح بلندش اسیر قفس ننگ زندان است تا کی سروس آزادی گوش او را نوازش دهد و باردیگر برای خدمت بہ مہین آماده گردد .

— آقای علی اصغر وزیری در روزنامہ داریا راجع بہ سرگرد نیو مطالبی

نوشته اند کہ از نقطہ نظر اہمیتی کہ دارد ذکر بعضی از قسمتهای آن در این جا مفید بنظر میرسد . سرگرد نیو افسری است کہ از فرمان قتل عام اہالی کوهک سرپیچی کرد و ما قبلا نام پرافتخارش را زینت بخش صفحات این کتاب کرده ایم .

«بنا بتصدیق دادستان ارتش سرگرد نیو افسر شرافتمند و انسان دوستی بوده و عمل او کاملا قانونی است این افسری کہ دوازده سال قبل در سالہائی کہ اسمی از روسیہ شوروی و مرام او در ایران نبود بالاترین مقاومت را در مقابل امر غیر قانونی یک سرتیب نمود و برای بشر دوستی جان و حیثیت خود را بخطر انداخت . امروز دوازده سال عمر او اضافه شدہ . بیشتر مطالعه نموده ، دورہ دانشگاه جنگ را طی کرده و حتما فہمیدہ تر شدہ است . میگویند گناہ سرگرد نیو این است کہ روزنامہ های چپ را مطالعه مینمودہ و بر فقای خود از ناپایداری وضع فعلی سخن میرانده است و پیدایش این احوال را در سرگرد نیو مربوط بہ تبلیغات عناصری میدانند کہ سیرافکارشان با مرام ہم سایہ شمالی یکی است و بہمین تصور جرم را محرز میدانند (یعنی قصد مطالعه در اوضاع اجتماعی داشته و آرزوی اصلاحات را مینمودہ و عملی ہم انجام ندادہ است) معہذا باید زندان کرمان فرستادہ شود . اگر فرض کنیم کہ قصد چنین اصلاح در افکار سرگرد نیو پیدا شدہ باشد معلول چہ عللی است؟ ما معتقدیم کہ تبلیغات متفقین دموکرات ما علت اصلی نمیتواند باشد بلکہ علت اصلی را باید در اعمال فرماندہان جستجو نمود ، علت صدور او امر غلط و غیر قانونی است ، کشتن بچہ در دامان مادر سبب پیدایش فکر نو می گردد ، قتل عام ۷۳ نفر زن و بچہ بیگناہ افکار سرگرد نیو را منقلب میکند ، وقتی بیروضا سیدالشہداء و قتل ہفتاد و دو تن معصوم میرسند . روضہ خوانہا میگویند از این ظلم و جور عرش خداوندی بلرزہ در آمد . شما میخواستید ارکان وجود یک جوان شرافتمند ، یک افسر دانش پژوه ، یک ایرانی پاک از مشاہدہ قتل

۷۳ نفر از ابناء وطن خود متزلزل نگردد؟ البته تولید این افکار را بفرض صحت به بیگانه پرستی و دشمن دوستی نسبت میدهند، اسم او را خیانت یکشور و ارتش میگذارند، اعتبار قول و شرافت یک انسان زنده و افسر شریف را برای یک نشان که میخواهند بر سینه نصب کنند لگدمال کرده و عکس العمل زشت خود را تبلیغ دشمن معرفی میکنند. تف بر این عدالت و قضاوت...»

برخورد اخیر سرگرد بهرامی با سرتیپ انصاری نمونه شهامت و حسن تشخیص این افسر است. اینک شرح قضیه: «در دل شب اتومبیلها حاضر شده عده‌ای افسر را بدون اینکه از وضعیت زن و فرزندان خود خبر داشته باشند میخواهند بزدان کرمان بفرستند. سرتیپ انصاری در موقع حرکت میخواهد با سرگرد بهرامی دست بدهد، سرگرد با شرف دست خود را عقب کشیده میگوید شما ما را بجرم خیانت بکشور تبعید میکنید حیف نیست دست سرتیپ وطن پرستی چون شما بدست سرگرد وطن فروشی چون من بخورد؟ مرا بجرم طرفداری از اجانب یعنی یکی از متفقین فداکار خودمان بزدان میفرستید. دیگر دست دادن یعنی چه ما را مسخره کرده‌اید؟»

بمنظور رعایت اختصار از ذکر بیوگرافی سایر افسران فراری خودداری نموده و قضاوت مندرجات روزنامه‌های ارتجاعی و اعلامیه‌های ستاد ارتش را به هم میهنان و هم قطاران عزیزم واگذار میکنم.

افسران فراری گل سرسید افسران ارتش ایران محسوب میشوند نه تنها از نقطه نظر معلومات و تخصص فنی بی نظیر هستند بلکه از نظر هوش و استعداد و شرافت و میهن پرستی مقام شامخی دارند. ستاد ارتش با تمام اصراری که در خراب کردن این افسران داشت. نتوانست کوچکترین لکه سیاهی بدامان سفید و منزله آنها بچسباند. فقط پس از آنکه سرگرد ضرغام چندین ذره بین قوی رویهم سوار کرد و همه را به عینک خود اضافه نمود سرهنگ دوم نوائی را در موقع فرار متهم به بردن مبلغی پول کرد در صورتیکه ما میدانیم این

افسران برای دفاع خودشان تفنگ، سی سیم، مسلسل، فشنگ، کامیون و حیپ لشکر را بردند وقتی بمنظور امنیت حوزه توقف خویش یک پادگان را خلع سلاح نمودند در این صورت آیا مبلغ ناچیزی پول که حقوق مرداد ماه خود افسران بوده اختلاس محسوب میشود؟ باید از ستاد ارتش سؤال کرد که اگر اعلامیه‌های شما آلوده به غرض نیست چرا سابقه درخشان سرهنگ نوائی را نالاحظه فرار تشریح نکردید؟ و مردم را در جریان شخصیت این افسر میهن پرست و شرافتمند قرار ندادید؟

ستاد ارتش پرونده عظیمی را پیراهن عثمان کرد و چون هیچگونه لکه‌ای بهیچیک از افسران فراری نمیچسبید، در تمام اعلامیه‌ها از این پرونده نام برد ولی تا آنجا که ما اطلاع داریم گویا سرهنگ عظیمی در دادستانی ارتش هیچگونه محکومیتی نداشته باشد.

ستاد ارتش وقتی از این راه تیرش بسنگ خورد، انتساب بحزب توده ایران و همسایه شمالی را وسیله حمله خود با افسران فراری قرار داد.

اولا انتساب افسران فراری بحزب توده ایران همان اراجیکی است که ستاد ارتش و عمال نهضت ملی برای مرعوب ساختن مقامات عالییه اشاعه میدهند تا آنجا که من اطلاع دارم حزب توده ایران حتی الامکان میل دارد اصلاحات خود را از طریق پارلمان انجام دهد بنابراین نیازمند افسروا سلحه نیست و بعلاوه با فرض محال اگر چنین نسبتی هم صحیح باشد اصولا عضویت حزب جرم نیست و قانونی برای تنبیه این افسران وجود ندارد. ضمنا باید گفت کسانی که حزب مخرب و خانه برانداز نهضت ملی را تشکیل داده‌اند چگونه میوانند از دخالت افسران در امور سیاسی جلوگیری کنند؟ آیا این عمل به وعظ همان واعظ نا متعظ شبیه نیست؟

ثانیا انتساب افسران فراری به محافل سیاسی همسایه شمالی از آن بی انصافیهای است که هیچ آدم با شعور و با شرفی مرتکب آن نمیشود.

شما تصور میکنید امثال سرگرد شفائی، سرگرد حاتمی، سرگرد نیو، سروان رصدی و سروان دانش از مسعودیها، سیف پور فاطمیها، ملک مدنیها، سیدضیاءها، دشتیها، ارفعها و ریاضیها بی هوش ترند؟ نمی فهمند که با نزدیکی به همسایه جنوبی صاحب لیره، اتومبیل، عمارت چهار طبقه، وکالت و وزارت میشوند و خلاصه هر چه بخواهند برای آنها فراهم میگردد؟ اینها استنباط نکرده اند که بدین ترتیب لااقل میتوانند در حوار زن و بچه خود زندگی کنند و بسرنوشت بیابان گردی و جادرنشینی دچار نشوند؟ پس اگر اینها قصد خیانت به کشور را داشتند چرا بنفع انگلستان خیانت نکردند که صاحب همه چیز و مصون از هر نوع تعرض و خطری باشند؟

شما گمان میکنید با هوش ترین افسران ایران و خوش نامترین و خوش فکر ترین آنها تا این درجه گنگ و احمق هستند؟ البته جواب این سؤال منفی است ما باید با در نظر گرفتن شخصیت افسران فراری مطمئن باشیم که آنها هیچوقت کوچکترین خیانتی باین کشور نخواهند کرد و کشور ایران را برای آسودگی اکثریت بدبخت ایران خواهند خواست. این نغمه های شوم از گلوئی کسانی خارج میشود که میهن را لیره و اتومبیل و پارک و مقام میدانند و از نهضت های آزادیخواهانه سخت در هراسند. درست دقت کنید وطن این طبقه از مردم یا میهن من و شما فرق بسیار دارد.

همین آقا پس از آنکه محمد علی شاه مجلس را بتوپ بست، آزادی - خواهان آذربایجان را اشرار، ماجراجو، خائن قلمداد میکردند و صدرمحلای آزادیخواهان را در باغشاه محکوم باعدام نمود. امروز هم میهن پرستان هند هلند که در زیر آتش توپ و مسلسل و انفجار بمب های کشور آزادیخواه انگلستان بسر میبرند شورشی، ماجراجو و خائن محسوب میشوند. مگر قضا؟ یونان و دخالت بیشرمانه چرچیل را فراموش کرده ایم؟ امروز عده ای از نمایندگان عوام انگلستان نسبت به قلع و قمع میهن پرستان یونان اظهار

تاسف میکنند و دولت گذشته را سرزنش مینمایند ولی ما باید بدانیم که این اظهار تاسف نظیر همان ندامتی است که ابدن از طرز رفتار بریتانیا در ایران خورد و باکمال شرمندگی گفت: «رفتار ما لااقل تا یک نسل ایرانیان را از ما مزجر و متضرر کرده است». همقطاران عزیز ما باید قضا یا را روشن تر و دقیق تر به بینیم و از روی اصطلاحات و مقاصد محافل ارتجاعی برده برداریم. امروز روزی نیست که ما هم به پیروی از سیاست استعمار و منافع دلالان داخلی عزیزترین و فداکارترین همقطاران خود را ماجراجو بخوانیم و آنها را هدف گلوله یا تهمت فرار دهیم. بقول آقای وزیری: «در محاکمه سرتیپ البرز نتیجه این شد که ملت ایران افسران تبعیدی و فراری را شناخت که از چه قماش هستند».

یعنی مهمید که این افسران کسانی هستند که احکام غیر قانونی روسا را اجرا نمیکند.

اگر دستور داد که در جنوبی را ببندید گداها را بمسلسل بسته کشید سؤال میکنند تشکیل ارتش برای دفاع در مقابل دشمنان خارجی و در موقع لزوم تنبیه یا غیاب داخلی است.

پرتقال فروش اسلامبول یا عمله کاخ دادگستری و یا شاطرهای سیلو و استادان دانشگاه و وکلای مجلس شورا از کدام طبقه هستند؟ دشمنان خارجی یا یاغیان داخلی اگر یاغی هستند در مجلس چه میکنند؟ در شهر تهران چه میگویند؟

یاغی گوی ملازمه با داشتن اسلحه دارد و اسلحه آنها چیست؟ امر غیر قانونی را نمیشود اجرا نمود.

همان طوریکه کشتن بچه در دامان مادر دور از تکالیف نظامی و مورد تصدیق دادستان ارتش است.

کشتن یکمشت هموطن لخت و برهنه دور از غیرت سپاهیگری می باشد

ما چنین نامردی را نمیکنیم . بروید مزدوران ضعیف‌النفس دیگری پیدا کنید
البتد اینگونه افسران که پی به روح و طیفه شناسی برده‌اند آلت بدون اراده‌ای
برای مطامع فرمانده خود نیستند و باید آنقدر تعید و حیس شوند تا خودشان
استعفا داده و از ارتش فرار کنند .

افسران روشن فکر از هر خبری زود نگذرید . موقع یاریک و دشمن
بیدار و عصبی است .

یک ذره بین بزرگ بدست گرفته روی تمام اخبار بگذارید و آن را صد
مرتبہ بلکه هزار مرتبہ بزرگ کنید تا در خاطر تان نقش بندد . مجموعه این
خبرها سیاست کشور شماست زندگی و حیات شما و فرزندان تان را تشکیل
میدهد ، خطر را نشان میدهد ، راه سعادت را تعیین میکند . موجودیت و
نیستی شما در باطن این خبرهای ساده نهفته است . بر روی محکومیت سرتیپ
البرز را اگر ذره بین گذاشته بودید و آنرا با خبر اعزام سرگرد نیو بزنندان و
عدم اجرای حکم شاه سابق تطبیق مینمودید خیلی چیزها حس می‌کردید
وقتی محسوسات قومی بر روی یک مسیر و هدف قرار گرفت و منحرف نشد
حتماً سعادت نصیب آن خواهد شد .

خبر مجلس را با عمل چاقوکش میدان محمدیه ، تصویب منشور ملل
متفق و تشدید حکومت نظامی و ملاقات ائلی و ترومن و جنگ دویست و شصت
ملیون مردم صاحب عقیده چین و مداخله امریکا را با شرفیابی فریزر رئیس
شرکت نفت و اضافه قیمت قند و شکایت روزنامه دوست ایران و خبر اتحاد
عرب و خلیج فارس و گردش‌های ملکه محبوب ایران در خاورمیانه و ممالک
عربی همه را در زیر ذره بین عقل بگذارید و نتیجه مثبت که حاوی یک تصمیم
جدی باشد بگیرید .

دل هر ذره را که بشکافی

آفتابیش در میان بینی

در دوره اتم اگر ملت ایران هوشیارانه اخبار را زیر ذره بین میگذاشت .
علت واقعی تعید افسران را بخوبی می‌فهمید و تشکیل حزب نهضت ملی را
بدست تحصیل کرده‌ها « ا » حس میکرد . آقایان خواندن تا حس کردن تفاوت
بسیار دارد ، حکومت خودتان را حس کنید . وقتی می‌خوانید که سرلشگر کریم
آقا فلان معامله را انجام داده و او را در وقت اعدام سرهنگ پولادین حس
کنید . عدسی ذره بینی تصور را بزرگ نموده بینید اگر دستور کشتن پولادین
را سرگرد نیو قانون دان روشن فکر داده بودند اجرا میکرد؟ هرگز! بعوض
اعدام نزد او میرفت و چشم او را باز می‌کرد ، دست او را گرفته فشار میداد
و میگفت من و شما باید برای کشور خدمت کنیم .

این سیاست ارتجاع است که بمن امر می‌دهد . دستور قانونی نیست
ولی از کریم آقای بی‌سواد که از ابتدای عمرش با اصول ترور تزارسم تعلیم
یافته چه انتظار باید داشت؟

بطوریکه نویسنده توانا آقای فرامرزى مثل طلا و کثافت را توجیه با
ضعیت ما نمودند . « هنوز گرفتار اثرات افسران استعمار طلب تزاری در تعلیم
و تربیت افراد قزاقخانه هستیم و شاید سالها از نتایج آن خلاص نشویم .
گناه سرهنگ پولادین و سرگرد نیو این بوده که ذره بین چشم آنها
دوازده سال بعد را دیده است ا ا و لیاقت تیمساران ما در این است که جلوی
چشم خود را نمی‌بینند .

* نظامات دنیا بر روی دو اصل کلی قرار دارد :

در مقابل خیانت تنبیه و برای حسن خدمت پاداش و لدا در مقابل
حسن خدمت بنا به تشخیص دادستان ارتش سرگرد نیو به تعید و یارداشت
بدون مدت در کرمان و دوری از زن و فرزند تشویق میشود ا ا

همه باید فکر کنیم که زمامداران ما چه میکنند؟ چرا آتش را در زیر
پنبه میگذارند؟

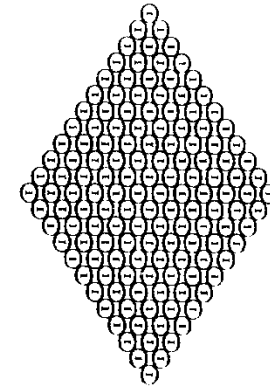
از این عمل چه نتیجه خواهند گرفت؟ و این چه تفریح کثیفی است که با پریشانی یک ملتی توأم شده است؟ حقیقه فاعل مختارند یا برای اجرای یک سیاست کلی دامن بآتش زده و حرمن نیمه سوخته ملتی را شعله‌ور می‌سازند؟ آزادی خواهان چرا ساکت نشست‌اند و ناظر این گونه اعمال فحیص شده‌اند؟ ..

بخش سوم

تَضَمُّنُ تَرْكِ خَدْمَتِ وَاَنْزَوَايِ مِنْ

در ضمن بخش دوم فعالیت‌های مسموم و خائنانه ارفع و عمالی‌وطن حزب نهضت ملی تشریح شد و دیدیم که این عناصر پست چگونه کمک اینتلجنس سرویس شرایط نابودی افسران شرافتمند و مخالفین خود را فراهم کردند.

فرار افسران میهن پرست خیلی طبیعی بود و بحکم غریزه و تمایل ادامه حیات و بمنظور انجام خدمات اجتماعی صورت گرفت. تعقیب من نیز یگانه ده سال حسن خدمت و بغلت آتشی که از عشق میهن در کانون دلم مشتعل بود حتمی و غیر قابل اجتناب بنظر میرسید. ولی ایجاد پرونده‌های جعلی و تعقیب من چندان آسان نبود و رکن دوم را با اشکال بزرگی مواجه ساخت زیرا پرونده خدمتی از یکطرف و حسن نظر قاطبه افسران جوان و شرافتمند از طرف دیگر خار راه معرضین و حائسین بشمار میرفت.



رفقا میدانید که من در سال ۱۳۱۶ دوره دانشکده افسری را تمام کرده و بهنگ مستقل توپخانه ضد هوایی مرکز منتقل شدم. دو سال تمام بکمک مطالعه و ترجمه‌های متعدد درباره اصول علمی تیر ضد هوایی تحقیق نمودم و این رشته کاملاً فنی و علمی را علماً و عملاً فرا گرفتم.

قبل از انتقال باهواز یک جدول مکانیکی برای حل اغلب مسائل تیر... اداری توپخانه رمبسی تهیه نمودم که رسم قسمتی از منحنیهای صفحه ثابت آن با تمام و مستلزم وقت زیادی بود. انتقال من باهواز که بیشتر صورت تبعید داشت و شرح مفصل آن ملال‌آور است مرا نسبت به تعقیب این عمل دل‌سرد و مایوس نمود. حسن خدمت و جدیت فوق‌العاده من در هنگ ضد هوایی مرکز مورد تصدیق عموم افسران تیب مکانیزه است و سرکار سرهنگ ریاحی که هیچکس در مراتب شرافت و میهن پرستیش کوچکترین تردیدی ندارد و در زمره دانشمندان استادان دانشگاه تهران محسوب میشوند صالح‌ترین کسی است که میتواند نظرحود را در این زمینه صریحاً آرا داشته و وسیله معرفی خدمات من گردند.

سربازان آتشبار سوم هنگ ضد هوایی (در سال ۱۳۱۸) که غالباً جای آئین‌نامه‌های خستک وی‌بی‌بی باستماع کنفرانسهای اجتماعی از قبیل: وظیفه افراد در انتخاب نماینده مجلس، اصول تربیت فرزند، تاریخ و جغرافیای کشور ایران و کشورهای همجوار، منابع ریززمینی و محصولات ایران، وظائف فرد در جامعه و غیره عادت کرده و هیچگونه تبعیض و سوء نیتی از فرمانده سابق خود ندیده بودند هنگام خداحافظی، چندین بار آخرین نطق من را با گریه شدید خود قطع کردند. من نیز پیمان میکنم که تحت تاثیر آنهمه احساسات پاک وی‌بی‌آلایش فرار گرفتم.

پس از دو ماه خدمت در آتشبار مستقل ضد هوایی لشکر ۶ اهواز عین این صحنه و نظیر همین ابراز احساسات بی‌آلایش تکرار شد و برای تقبل سمت مری و فرماندهی در رسته توپخانه دانشکده افسری عازم تهران گشتم. در

اینجا باید بگویم. که اصولاً سرباز ایرانی صمیمی و قدرشناس و با وفا است و در کمترین وقتی بروحیه فرمانده خود آشنا میشود و تمام اختصاصات او را تشخیص می‌دهد. سرباز سیاه چشم ایرانی با سرباز سیاه پوست مستعمرانی هندی فرق بسیار دارد و اگر با کمال دلسوزی برای تربیت این توده مستعد و باهوش، اقدامات میهن پرستانه بعمل آید در اندک مدتی کشور ایران در عداد متقدمترین کشورهای جهان فرار خواهد گرفت ولی افسوس که سیاست استعمار قدرت میهن پرستان واقعی را محدود کرده و برنامه تعلیم و تربیت ما که از طرف وزارت امور خارجه انگلستان دیکته میشود مانع بزرگی برای پیشرفت و ترقی این جامعه بشمار میرود.

باری در اول مهرماه ۱۳۱۸ بدانشکده افسری معرفی شدم و در مدت ۶ سال خدمت در کانون و قلب ارتش ۱۱ جلد کتاب بشرح ذیل ترجمه و تدوین کردم:

الف - برای رسته توپخانه دانشکده افسری

- ۱ - کتاب فندان
- ۲ - کتاب بالیستیک داخلی
- ۳ - کتاب بالیستیک خارجی
- ۴ - کتاب ریاضیات «عالی» تخصصی رسته توپخانه
- ۵ - کتاب محترقه‌ها
- ۶ - کتاب تیرهای ساحلی

ب - برای رسته پیاده

- ۷ - اصول علمی تیراندازی ادوات سگ برعلیه هدفهای متحرک «زمینی و هوایی»
- ۸ - دیدبانی

ج - برای همه

۹ - شطرنج

۱۰ - اسلوب علمی و نظری برای حل مسائل ساختنی هندسه

۱۱ - خودآموز شطرنج

بازاء این خدمات علمی بنا به پیشنهاد فرماندهی دانشکده افسری به اخذ نشان دانش نائل شدم . و برای مزید اطلاعات خود سالهای اول و دوم دانشکده فنی دانشگاه تهران را طی کردم . در همین ۶ سال اخیر در دانشکده و دبیرستان کشاورزی و دامپزشکی و دانشکده افسری و دانشکده فنی متجاوز از دوست کتفرانس رسمی علمی و نظامی ایراد نمودم و چون چاشنی تمام این کتفرانسها مسائل اجتماعی بود هر دفعه از طرف شنوندگان مورد تشویق واقع می شدم .

در سال ۱۳۲۱ پیشنهادهائی برای تغییر و اصلاح بعضی از قطعات مسلسل سنگین و توپ ترفیقی و حمیاره اندازه و همچنین ایجاد مکانیسم مخصوصی برای اجرای تیرهای تعلیماتی و حقیقی هوائی ضد مسلسل و بوپ صد آراهه دادم که پس از مشاوره و تصویب کمیسوی ریاست سربیب چهارمست دستنور ساختمان آنها داده شد ولی هنوز هم علت نداشتن بودجه کمترین اقدامی در این باره عمل نیامده است .

مجموعه این خدمات علمی و نظامی و تشویق هائیکه در احکام فسمتی عمل آمده و در پیرونده من منعکس شده بود با مصام حسن نظر فاطمه افسران حوا و شرافتمند ارتس . رک دوم را دچار محظور عجیبی کرده بود که بدون تمهید مقدمه و مشاوره با مقامات صلاحیت دار خارجی ا حل آن فوق العاده مشکل نظر میرسید .

سناد ارتس اطلاع داشت که من در ضمن برخورد با افسران ، و در کلاس های درس و حسی در محامع عمومی از اظهار نظر صریح و بیان عقیده خود

کوتاهی نمکیم و بخوبی میدانست که اثر گفتار من در دانشجویان و افسران فوق العاده زیاد است . سناد ارتس توسط ستوان یکم فضل الله مقدم یعنی جاسوس معروفی که مدتها با تو بخت و مایر آلمانی و دستجات آنها تماس داشت و بتفع اینتلجنس سرویس خدمت میکرد ا مطلع شده بود که من بارها مفهوم اطاعت کورکورانه را بصورت کتفرانس در گروهان فنی دانشکده افسری روشن کرده و مخصوصا برای مثال گفته بودم که اگر در واقعه ۱۷ آذر بمن امر شده بود که بروی دانشجویان و دانش آموزان و سایر طبقات اهالی پایتخت تیر اندازی نمایم ، لوله های مسلسل را متوجه آمرین و مسببین اصلی میگردم و بجای یکمشت مردم بیچاره و بدبخت ، طبقه طفیلی و ظالم را هدف گلوله فرار میدادم . این نطقها و صدها اظهار دیگر دلالتان نهضت ملی را که برای تجدید میلیتاریسم بدل مساعی میکنند از طرف من بکلی مایوس بلکه متوحش نموده بود . در اوایل تاسیس حزب نهضت ملی یعنی در همان وقتیکه نازه مراسمنامه آن توسط بنگاه مطبوعاتی پیروین بچاپ رسیده بود ، آقای عزت الله همایونفر مدیر و صاحب بنگاه پیروین که در آنروزها اغفال شده و سمت ریاست دایره تبلیغات حزب را بعهده داشت ، مرا برای قبول عضویت حزب دعوت کرد اضافه نمود که سرلشگر ارفع ریاست این حزب را عهده دار است و بطور کلی این حزب برای حفظ منافع مقام سلطنت بوجود آمده است ولی من رسماً از قبول عضویت و حتی بحث با مقام شامخ ریاست حزب خودداری کردم این مطالب مجموعه عواملی بود که سازمان حزب را از طرف من مایوس ساخت و مطمئن شدند که من آلت دست ارفع و اربابان او نمیشوم . در همان روزها مقاصد پلید تعزیه گردانان حزب نهضت ملی که با اشاره سفارت انگلیس و بمنظور تجدید میلیتاریسم و خفه کردن آزادیخواهان ایران ایفای این رل خائنه را بعهده گرفته بودند ، برای من مثل روز روشن بود . اگر ارفع و عمالش بقدر یکجو شعور داشتند ، میفهمیدند که ایرانی در ضمن تمام

بدبختیها و اشکالاتیکه در پیش دارد فوق‌العاده حساس و میهن‌پرست و در عین حال باهوش و تیزبین است. ایرانی در مدت کمی خائن را از خادم و طالع را از صالح نیز میدهد. ایرانی تمام مسیبن بدبختی و بیچارگی خود را میشناسد و در روز انتقام کله‌های بی‌مغز و سرهای پرگاه آنها را ببالایدار می‌فرستد. ارفع باید فهمیده باشد که خوردن نان و سنگجین بجای ناهار مفصل و پیر انرژی دانشکده افسری از نظر افسران ارتش محو میشود و ممر حلال خرید یک گردان گاو را بخوسی تشخیص میدهند. هنوز تعویض انباردار رسته مهندسی اردوگاه اقدسیه از خاطر افسران دانشکده افسری محو نشده و همه میدانند که امضای این حکم اولین امضای سرلشگر ارفع بسمت ریاست ستاد ارتش بود و همه ناخبرند که این همدردی بیچاره جز انجام وظیفه و حفظ الوارهای رسته مهندس از دستبرد سرلشگر ارفع تقصیر دیگری نداشت.

بهر حال منمهم مثل سایر افسران شرافتمند ارتش متوجه خیانت و سوء نظر ارفع بودم و بهمین جهت در تمام دعوتها دست رد بسینه او گذاشتم. علاوه بر این که ارفع و عمال او من را دشمن یا نفوذ سازمان حزب نهضت ملی و مخالف تجدید میلیتاریسم میدانستند یک عامل خصوصی دیگری هم وجود داشت و آن مبارزه من با گروه طرفداران عشق غیر طبیعی ارتش بود. افسران دوره شهاب از جزئیات این مبارزه آگاهند و میتوانند رفقای خود را در جریان این واقعه بگذارند. آنچه مسلم است این گروه دوستان هم‌مشریشان، امروز سازمان حزب نهضت ملی را احاطه کرده و کارگردانان اصلی آن محسوب میشوند من در ازاء شکستی که باین فرقه داده بودم. در این موقع انتظار داشتم که از هرگونه مخالفت و عنادی خودداری نکنند و بهمین دلیل هم مردانه برای مواجهه با آن آماده شدم. روزی که من یکه و تنها برای این مبارزه کمر همت بستم این گروه در دانشکده افسری ستاد ارتش، دفتر نظامی دربار و خود دربار طرفداران با نفوذی داشتند.

من علی‌رغم تمام این نیروها و عدم تمایل مرحوم تیمسار شهاب از تحمیل اراده من بریاست دانشکده برخلاف تمام نصایح و تمایل تیمسار بهارمست که در گوشه جنوب شرقی عمارت بارانف نمودند و مرا به ترک مخاصمه و پس گرفتن استعفا تشویق میکردند و برعکس نصایح همین تیمسار انصاری معاون فعلی ستاد ارتش که آن روزها در این موضوع سمت بازرس داشتند مبارزه خود را با موفقیت و سماجت انجام دادم. و برای هرگونه عکس‌العمل و اقدام خشنی هم حاضر شدم. این مبارزه در اردوگاه اقدسیه شدت یافت و مرحوم تیمسار شهاب و سرهنگ منوچهری و سرهنگ حشمتی و سرهنگ شریفی و سرگرد سمیعی و جمعی دیگر از افسران، هواخو. جدی تصفیه دانشکده افسری از افسران و دانشجویان فاسدالاخلاق شدند، اگر چه مرحوم سرتیپ شهاب که از راه مردان ایران و فداکارترین و باشرفترین افسران ارتش ما بود جان خود را در راه این مبارزه فدا کرد ولی محیط دانشکده افسری که کانون تعلیم و تربیت و در حقیقت قلب ارتش ایران است تا اندازه‌ای از عناصر فاسد تصفیه شد و راه را برای اصلاحات آینده هموار ساخت. گروه عشق غیر طبیعی که آن روزها دفتر سروان صفا مرتضوی کانون و محل اجتماعشان محسوب میشد نظر باینکه هنوز حزب توده ایران سر و صورتی نداشت و آلمانیها بسرعت در حال پیشرفت بودند ما را فاشیست میخواندند. درست بخاطر دارم که با یک کاریکاتور که دست بدست میگشت، سرهنگ منوچهری و من را در حال نطق بالای تانک و در جلو جمعیت نشان داده بودند و در آن سرهنگ منوچهری موسولینی بود و من سمت رئیس ستاد ارتش و رایزن موسولینی را بعهده داشتم هم چنین کاریکاتورهای دیگری از سرهنگ منوچهری و سروان یوسف مرتضوی (ملقب بگورینک) و سروان دانش بطور مختلف تهیه کرده بودند. بعدا که گروه طرفدار منوچهری بوسیله نوبخت و مایر و ارفع باعمال فعلی نهضت ملی که آنروز دشمن هم بودند نزدیک شدند تازه فهمیدند که

انتساب من بگروه منوچهری اشتباه بزرگی بوده و من از همان مرفع هم طرز عمل کودکانه منوچهری و رفقایش را دوستانه انتقاد میکرده‌ام .

امروزه سرهنگ منوچهری برای آشنی دادن جوانین بخنباری و تجهیز سواران آن ایل بجنوب رفته و مثل یک بچه بدون آنکه بفهمد چه خیانتی را مرتکب میشود خود را در دامان ارفع و همسایه جنوبی انداخته است در صورتی که من عقاید خلل‌ناپذیر خود را همچنان محفوظ داشته و کوچکترین تعبیر رویه‌ای نداده‌ام . همان کسانی که آنروز من را فاشیست میخواندند امروز هم عضو حزب توده ایران میدانند من باکی ندارم از اینکه عضو حزب توده ایران باشم و حتی عضویت این حزب آزایخواه و مترقی که پیشقدم و طلایه آزادیخواهی و دموکراسی است انتخاب میکنم ولی منافع‌خانه باید اقرار نمایم که من عضو حزب توده ایران نیستم . من حزب توده ایران را اصلاح-طلب یا بااصلاح فرانسویها رفرمیست میدانم یعنی حزب توده ایران میخواهد از طریق پارلمان و بتدریج اوضاع ناگوار این کشور و ملت بدبخت را اصلاح کند در صورتیکه من شیفته انقلاب هستم و میل دارم که با یک رولوسیون بحساب طبقه حاکمه رسیدگی گردد و انتقام خون میلیون‌ها کسانیکه در نتیجه دزدی و ظلم این طبقه از گرسنگی مرده یا در زندان‌ها جان سپرده‌اند گرفته شود . بقول مرحوم دکتر ارنانی «محصول انقلاب حقانیت دارد» و ما باید باین حق طبیعی نائل شویم و از مزایای آن برخوردار گردیم .

برای اجتناب از تطویل کلام و تسهیل چاپ ، این بخش و سایر بخش‌ها را خلاصه‌تر میکنم و بیشتر بذکر روس مطالب میپردازم .

مقصود این بود که ستاد ارتش در مورد من با اشکال بزرگی مواجه شد و مجبور بتمهید مقدمه گردید . رکن دوم میدانست که اگر بطور ساده سرا بازداشت کند با اعتراضات زیادی روبرو میشود بهمین جهت قبلاً سه عسدد کارت حزبی از روی خط من جعل کرد و بکمک ستوان یکم فضل‌اله مقدم بین

سمنفر از دانشجویان ناراضی گروهان فنی تقسیم نمودولی چون من از جریان امر اطلاع داشتم وحتی ساعت بازداشت خود را نیز میدانستم تا چند دقیقه قبل از موقع بازداشت در محوطه دانشکده افسری بمرافقت پرداختم و بعدا ترک خدمت را برای خدمت‌ننگین ترجیح دادم چون قطعاً رفقاً اعلامیه‌های مرا در روزنامه‌ها خوانده‌اند از تکرار مطالب مشترک خودداری میکنم .

در تعقیب ترک خدمت من گروهی از افسران دانشکده افسری تصمیم گرفتند استعفا داده و بازگشت مرا حداً خواستار شوند . عین این نظر در بین افسران سایر پادگان‌های مرکز مورد بحث فرار گرفت ولی ستاد ارتش که قبلاً باین خطر پی برده بود در ضمن صدور یک اعلامیه بالا بلند شماره کارت - های جعلی را قید کرد و افسران را نسبت بعمل و تصمیم خود دلسرد نمود ستاد ارتش برای فرار سرهنگ‌ها و فرار دسته جمعی افسران که هر روز صورت میگرفت هیچ اعلامیه‌ای صادر نکرد و صدور این اعلامیه بالا بلند و تشتت جعل خط و امضای من حاکی از مراتب اضطراب و نگرانی رکن دوم و محافل نهضت ملی بود .

دوستان من باید بدانند همانطور که در پاسخ اعلامیه ستاد ارتش اشعار داشته‌ام در تهران یعنی حوزه ماموریت خود توقف خواهم کرد و بمبارزه خویش ادامه خواهم داد .

امروزه مبارزه در پایتخت بیش از مبارزه در سایر نقاط کشور ارزش دارد .

اصول عقاید من همان است که در خلال سطور این کتاب دیده میشود و یکبار هم بصورت ده اندرز بدانشجویان فارغ‌التحصیل ۱۳۲۵ - ۱۳۲۱ هدیه کرده‌ام .

من میل دارم که ایران لااقل با حفظ مرزهای فعلی خود کشوری بتمام معنی مستقل و عاری از هر نوع نفوذی باشد .

عقبه دارم که باید دست طبقه حاکمه جبار خونخوار کنونی از اداره امور این اجتماع کوتاه شود، آرزو میکنم که سرنوشت و مقدرات ۳۵ میلیون ایرانی رنج دیده و ستم کشیده بدست اکثریت ملت باشد و قوانین بنفع این اکثریت وضع و اجرا گردد.

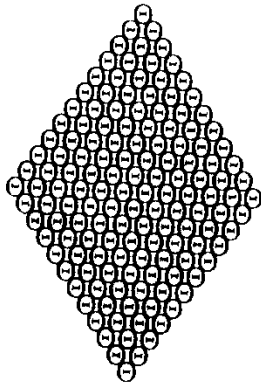
مخصوصاً سعادت مند خواهم بود اگر احساس کنم روزی دست دلالتان استعمارطلب انگلستان از محیط ایران کوتاه شده و قاطبه این ملت باستانی و کهن از شر دخالت این دولت آزادی خواه اراحت گردیده اند.

من بمقتضای تربیت خانوادگی و بحکم تشخیص خود نسبت باستعمار-طلبان انگلیس کینه و تنفر دارم و تمام مساعی خود را برای کوتاه کردن دست آنها از ایران مصروف خواهم کرد. «دره دره جمع گردد عاقبت دریا شود...» همه کس میدانند که اگر فرضاً بنا بود بین ۴۰۰ نفر سزوان پنج نفر به درجه سرگردی نائل شود قطعاً با سوابق و حسن نظری که وجود داشت من یکی از آن پنج نفر بودم بطوریکه ترقی های آینده من و راه وصول بدرجات عالی کاملاً صاف کردم که علاوه بر کسب اطلاعات جدید، وجودی اتکالی و متکی بحقوق و درجه ارتش نیاشم تا بتوانم در گفتار و رفتار و استقرار روابط خود با زیردستان و روسای عالیمقام آزادانه تجدید نظر کنم. اگر بالفرض ارفع و ریاضی مرا بخوبی شناخته باشند شما میدانید که آنقدرها بیهوش و گنگ نیستم و قطعاً میتوانستم محیط اجتماع خود را درک نمایم من نفوذ و قدرت کسانی را که در یکدست بهشت و در دست دیگر جهنم دارند تشخیص داده ام و بخوبی میدانم که طرفداری از استعمارطلبان انگلیس و دلالتانی آبرویی مثل ارفع و سیدضیاء مساوی است با یول، مساوی است با جاه و مقام مساوی است با اتومبیل و پارک و بالاخره مساوی است با همه گونه مصونیت و کسب قدرت و همچنین مخالف با این اربابان و طرفداری از پانزده میلیون آدم بدبخت و محترم شمردن شرافت و روح غرور ملی و ایران پرستی بقیمت

ترک خدمت، محرومیت، حبس و اعدام تمام خواهد شد. ولی من تمام این محرومیتها را استقبال کردم و امروز هم با تزییقات و اشکالات فراوانی که با روح من سازگار نیست زندگی نموده و در ضمن ادامه مبارزه منتظر فرا رسیدن روزهای آخرین نبرد هستم.

بامید موفقیت

زنده و پاینده باد ایران مستقل و نیرومند.
برومند و جاوید باد ملت باستانی و نجیب ایران.
توانا باد افسران و درجه داران و سرباران میهن پرست.
نابود و کوتاه باد دست خائنین و عمال استعمار.



نموده و ما را به برادر کشی‌های داخلی و جنگهای خارجی وادار کرده است. مخصوصاً از زمانی که سرمایه‌داران انگلیسی به منافع بیکران و ثروت سرشار هندوستان چشم طمع دوختند، ملت ایران بسرنوشت شوم کنونی محکوم شد و سیاست مخرب و خانه برانداز آنها توسط اعمال انگلیسی و دلالان داخلی دامنگیر این ملت گردید.

ملت ایران پیش از سلسله صفویه، بیست و بلندبهای بشماره‌ی رادرمیان آن حوادث و ناملايمات بيهوده و ملیت و حیات خود را حفظ کرده است. پیدایش سلسله صفویه مجدداً عظمت ایران را تحدید نمود و ایران در عداد ملل بزرگ و متمدن اروپائی قرار گرفت. از زمان سلطنت شاه عباس کبیر که برجسته‌ترین سلاطین خاندان صفوی است بیش از پیش توجه ملل اروپائی نسبت به ایران معطوف گردید. انگلیس در مشرق دارای منافع شد و کشور هندوستان با ثروت سرشار و منابع اولیه و بازار تجارت عظیم خود اشتباهی سرمایه‌داران بریتانیا را تحریک کرد. و بعدها نیز منابع و ثروت ایران در دام طمع آنان گوشه‌ای برای خود باز نمود. در آن موقع کشور ایران برای ملل اروپائی رقیب خطرناکی بشمار میرفت و علاوه راه اروپا به هند محسوب میشد، همین علل کافی بود که آنها را برای تضعیف و انهدام ملت ایران مصمم کند. این تصمیم در طول چهار قرن صورت عمل بخود گرفت و ما امروز از ثمره منحوس آن برخوردار هستیم. لشگرکشی نادرشاه و فتح هندوستان مویذ قدرت روحی و نظامی ملت ایران است و استعمارطلبان پیش‌بین‌ار دیر باز باین خطر بزرگ پی برده بودند.

از طرف دیگر ملت ایران صاحب خانه زورمندی بود که چهل تا پنجاه میلیون فرد غیور در آن سکنی داشت و اجازه تحطی و تجاوزیکسی نمیداد. برای دست یافتن و نابودی این ملت معصب صبر و حوصله لازم بود. بهمین جهت نقشه وسیعی طرح گشت و پی‌ریزی آن آغاز شد. مصالح آن بندریج

بخش چهارم

سیاست استعماری انگلیس و نهضت های آزادینخواهی

در این بخش میخواهم علت بدبختی، انحطاط ملی، فقر و بیچارگی تحلیل تدریجی و نابودی افراد، تقلیل جمعیت ایران از چهل میلیون به جمعیت معلول و مریض کنونی، تدنی اخلاق، از بین رفتن حس همدردی و اتحاد، پیدایش دردهای بیدرمان، اعتیاد باقیون، ابتلا بامراض نایب-کننده، فقدان وسائل صنعت و فلاح و بالاخره عدم آنچه که یک ملت زنده بدان محتاج است و پیدایش آنچه را که یک ملت محکوم بزوال بدان دچار است برای شما روشن کنم.

هیچ تردیدی نمیتوان داشت که موقعیت جغرافیائی ایران و هم‌چنین وجود منابع زیرزمینی آن باعث دخالت‌های نابودکننده کشورهای استعمار طلب در تمام شئون اجتماعی ما گردیده است. تماس منافع انگلستان با روسیه تزاری در طول چهار قرن اخیر کشور ایران را به قتلگاه مخوفی تبدیل

فراهم گردید و مهندسين استعمار پایه‌های آن را بنا نهادند .
بتدریج بنا ساخته میشد و ملت ایران راه انحطاط پیش میگرفت نقشه
استعمارطلبان خیلی روشن و عبارت بود از :
۱ - نفوذ بداخل حصار ایران و سکنی گزیدن در آن .
۲ - بسط نفوذ و شروع به تخریب خانه .
ولی برای تامین بسط نفوذ و تخریب خانه شرایط زیر حتمی بنظر می-
رسید :

- ۱ - نقصان جمعیت
 - ۲ - متزلزل مبنای ملیت و اتحاد
 - ۳ - استخدام نوکرهای بی‌اراده بمنظور اجرای جزئیات نقشه استعمار
- این‌ها خلاصه برنامه وسیعی بود که برای پریشانی ما تدوین شد .
کسانی که جمع خود را در پریشانی ما می‌دیدند برای پر کردن جیب
خود و غصب حقوق حیاتی سایر ملل اجرای چنین نقشه شومی را ضروری
تشخیص دادند .
این نقشه طرح گشت و از طریق تزویر و حقه بازی و دورویی با اجرای
آن پرداختند .
بنا بگفته پر ارزش تولستوی « سرمایه‌داری تولید نفاق و دورویی و
کارگری تولید روح برادری میکند » سرمایه‌داران راحت طلب اروپایی بجز
دورویی و حیل‌گری چاره‌ای نداشتند و بهمین جهت ایجاد نفاق بین افراد
یک ملت را برای ربودن کلاه آنان و پر کردن جیب خود ضروری دانستند .
اینک از نظر تاریخی بشرح عملیات و اجرای سیاست استعمار انگلستان
در ایران میپردازیم .
چنانچه گذشت مقارن سلطنت شاه عباس کبیر ، کشور ایران مجد و
عظمت مخصوصی داشت و مورد احترام کلیه ملل را قبه و متمدن آنروز بود .

در همان موقع دولت پرتغال صاحب قویترین حربه دنیا بود ، تحار
پرتغالی در هندوستان تجارت‌خانه داشتند ، تمام جزایر و بنادر خلیج فارس
در تحت تسلط آنها بود و تجارت ابریشم به آنان انحصار داشت .
در سال ۹۶۹ هجری ، در زمان سلطنت شاه طهماسب اول سفیری از
طرف الیزابت ملکه انگلستان بنام آنتونی جنکین سن بایران آمد و تحار
انگلیسی سرمایه‌داران آن کشور را در جریان دخایر بیشمار و منابع بی‌پایان
ایران قرار داد .

در سه سال بعد یعنی ۹۷۲ هجری هیئتی بریاست (آرتور ادواردز)
راه ایران پیش گرفت و در قزوین شاه طهماسب را ملاقات نموده مال‌التجاره
های خود را از نظر شاه ایران گذراند .
شاه طهماسب با آنها ملاطفت کرده و امتیازاتی با آنها بخشید و از پرداخت
حقوق گمرکی و راهداری معاف‌شان نمود . بتجار انگلیسی نیز اجازه داد که
در تمام ایران با آزادی مسافرت نموده و تجارت کنند شاه طهماسب در گذشت
و زمام امور سلطنت بدست شاه عباس کبیر افتاد .
در سال ۱۰۰۲ هیئتی مرکب از ۲۵ نفر انگلیسی بریاست شخصی موسوم
به سر آنتونی شرلی ، بایران آمد .

آنتونی شرلی از طرف کنت اسکس ماموریت داشت که بایران آمده و
شاه عباس را بچنگ با عثمانی و اتحاد با ممالک اروپا برضد آن دولت برانگیزد
و برای تجار انگلیسی نیز از شاه عباس امتیازات خاصی تحصیل نماید .
در سال ۱۰۰۹ هجری بفرمان ملکه الیزابت در انگلستان شرکتی بنام
(شرکت تجار درلندن که با هند شرقی تجارت میکنند) تاسیس شد و بلافاصله
جهازات انگلیسی راه هند شرقی را پیش گرفتند و باب تجارت با انگلستان
مفتوح گردید .

آنتونی شرلی و برادر کوچکش ربرت شرلی در دربار ایران نفوذ زیادی

نمودند بحدی که موفق شدند شاه عباس را با عزام سفرائی بدربارهای اروپا وادار کنند .

خود انتونی شرلی بمعیت (حسنعلی بیک بیات) عازم اروپا شد و برادر کوچکش در ایران توقف نمود و در جنگ‌های شاه‌عباس با عثمانی‌ها شرکت کرد . بریت‌شرلی در اثر نفوذ خود امتیازات زیادی برای تجار انگلیسی که نمایندگان شرکت هند شرقی بودند تحصیل نمود و بالاخره بدست‌او تاجار انگلیسی در ایران صاحب نفوذ زیادی شدند و حتی این نفوذ بجائی رسید که دست پرتغالیها از حلیج فارس کوتاه گردید ، بالنتیجه از یکطرف راه تجارت و استفاده از منافع اقتصادی و انحصار تجارت ابریشم برای آنها هموار شد و از طرف دیگر نفوذ تاجار پرتغالی از هند و ایران ریشه‌کن گردید . وقتی بدقت جریان این وقایع را تعقیب می‌کنیم در می‌یابیم که اعزام اولین هیئت انگلیسی و نفوذ برادران شرلی در شخص شاه ایران برای سرمایه‌داران ساحل تلمز حائز منافع زیادی بوده است باین معنی که دست رقیب دریایی یعنی پرتغال و اسپانی از منافع پرثروت هند کوتاه شد و تجارت ایران بآنها اختصاص یافت . در حقیقت بدین ترتیب ماده اول برنامه استعماری یعنی نفوذ در حصار ایران عملی گردید .

در تاریخ ایران راجع بشخصیت‌هاییکه بعداً بایران آمده‌اند اثروشنی در دست نیست و نام این اشخاص فقط در سفر نامه‌ها یا سیاحت نامه‌های خارجی مذکور است .

السنه این اشخاص مقدمات کار را از هر حیث آماده کرده‌اند و اگر تسلیم این فرضه گردیم که هر نتیجه‌ای را مقدمه‌ای بوده است میتوانیم در تاریخ ۱۵۰ سال اخیر ایران نتایج آن مقدمات را مشاهده کنیم . آنچه مسلم است مامورین ریادی از انگلستان بایران آمده و در لباسهای مختلف انجام وظیفه نموده‌اند . دست پروردگان داخلی نیز بآنها کمک زیادی کرده‌اند . این

خائنین داخلی بدون مقدمه ظهور نکرده و ویاال گردن این ملت بیچاره نشده‌اند بلکه ۱۵۰ سال وقت و جدیت همان جاسوسها مصروف شده تا توانستند نفوذ خفه کننده خود را بسط داده و افراد و خانواده‌هائی را برای وطن‌فروشی و علامی و دلالی ترتیب نمایند . عملیات وسیع و موثری که عمال انگلیسی از اوایل سلطنت فتحعلی شاه در ایران نموده‌اند موید همین نظر است . هر قدر منافع و نفوذ انگلیسی در هندوستان زیاد شده ب همان نسبت نفوذ مرئی یا غیر مرئی آنها نیز در ایران شدت یافته است . پیدایش وجود یک هیئت انگلیسی در ایران مقارن با پیدایش منافع در هندوستان بوده است .

سرگرد اوزلی که یکی از مامورین و جاسوسهای انگلیسی در زمان فتحعلی شاه است در تاریخ ۱۵ اکتبر ۱۸۴۴ از پتر زبورغ نامه‌ای بمضمون زیر سه وزارت امور خارجه انگلیس مینویسد :

«عقیده صریح و صادقانه من این است که : چون مقصود نهائی ما حفظ سیانت هندوستان است در اینصورت بهترین سیاست این خواهد بود که کشور ایران را در این حال ضعف و توحش و بربریت بگذاریم و سیاست دیگری مخالف آن تعقیب نکنیم . . .»

بهمین جهت نباید از این عقیده تحاشی بنمائیم که در همین ۱۵۰ سال استادان گراوزلی ، مشغول بسط نفوذ و تربیت خائنین و اضمحلال ایران بوده‌اند و تشکیلات آنها را از زمان ورود برادران شرلی تا کون رو توسعه رفته و لحظه‌ای از فعالیت باز نایستاده است . زیرا در فاصله بین ورود آنها تا زمان فتحعلیشاه حوادث مشکوکی نظر ما را بخود جلب میکند که باید نتایج شوم آن را ناشی از اعمال همین سیاست بدانیم . اعتشاشات داخلی ، جنگهای خارجی و موانعیکه در راه اصلاحات و اقدامات مردان برجسته و ملی ایران بوجود آمده نتیجه تاثیر مستقیم همین سیاست مخرب است . در این

مدت بطوری عمال آنها در امور داخلی ایران کنجکاو و وارد بوده‌اند کسه تاریخ روزانه زندگی نادرشاه و حتی امور داخلی حرم او هم بدست یکنفر انگلیسی در هندوستان برشته تحریر درآمده است. اجرای تمام مواد برنامه استعماری انگلستان پس از نفوذ بداخله این حصار با دقت آغاز گردیده و ما نتایج روشن آشکار آنرا از زمان سلطنت فتحعلیشاه بعد که با آمدن سر جان ملکم و کشته شدن حاج ابراهیم خان اعتمادالدوله شروع میشود بخوبی احساس میکنیم همین عمال استعمار بکمک ایادی خائن داخلی، آزادی عمل را در سیاست خارجی از ما سلب کردند بطوریکه کلیه سلاطین قاجاریه اجبارا از سیاست آنها متاعت نموده و مقاصدشانرا بضرر ملت ایران صورت عمل دادند.

بمنظور تضعیف حکومت مرکزی و بالنتیجه تحمیل اراده و گرفتن هرگونه امتیاری هر وقت که اداره مستعمرات انگلستان صلاح میدید، در یک گوشه ایران بدست همان خانواده‌های دست پرورده اغتشاشی برپا میشد غائله سالار که در زمان امیر کبیر دردسر بزرگی در راه ایجاد امنیت داخلی فراهم کرده بود، یکی از همین نوع بازیهای سیاسی و خطرناک است: « غائله خراسان بدست محمد حسن خان سالار پسر الهیار خان آصفالدوله وزیر سابق فتحعلیشاه و خالوی محمدشاه در سال ۱۲۶۰ شروع شد » بشهادت تاریخ خود سالار و پدرش در عداد عمال انگلیسی و آلت اجرای نظریات آنان بوده‌اند.

ظهور پیغمبران و امام زمانهای مختلف بمنظور تزلزل مبانی دین اسلام که وقتی نقطه مشترک اتحاد و وحدت اکثریت ملت ایران بوده رانیده همین سیاست است.

فته باب و آشوب عجیبی که بالاخره بدستگاه بهائیت منتهی شد و فضیه ملال آور آقاخان محلاتی شاهد صدیق ما است. امروزه دستگاه بهائیت

در ایران یکی از بزرگترین مراکز حاسوسی انگلستان بشمار میرود و خدمت آنها کمتر از اینتلیجنس سرویس نیست پیدایش باب و مقدمه آن بدست یکی از عمال زیر دست انگلیسی بنام ارتور کونولی و به معیت یک خائن داخلی بنام میرزا حسین بشرویه‌ای انجام گرفت.

یکی دیگر از مواد کثیف و خلاف انسانیت آنها شیوع تریاک است که با فرستادن عده‌ای هندی و تعلیم کشت و زرع و طرز استفاده از آن جامعه عمل پوشیده و ملت ایران را بطرف بی‌غیرتی و زوال و مرگ سوق داد. یکی دیگر از مواد برنامه استعماری را باید محو شخصیت‌های برجسته ایران و مخالفین این سیاست نابودکننده دانست مثلا: فتحعلیشاه را وادار به قتل حاج ابراهیم خان اعتمادالدوله نمودند و محمدشاه را باعدام قائم مقام فرهنگی واداشتند ناصرالدین شاه را بکشتن امیرکبیر تحریک کردند.

بالاخره بازار رشوه و ارتشاء را رواج دادند و تخم موهوم پرستی و بدگمانی و اعتقاد به قضا و قدر را در قلب ساده این مردم بدیخت کاشتند. قبل از انقلاب کبیر روسیه که حکومت تزاری گاهگاهی در کشور ما دخالت‌هایی میکرد حکومت لندن برای حفظ ظاهر و جلب محبت و ایجاد حسن ظن قدری صورت ظاهر را حفظ مینمود ولی پس از آنکه دولت شوروی روی کار آمد و به اصلاحات داخلی پرداخت حکومت بریتانیا پرده‌ای را که بر روی عملیات خود میکشید پس زد و چنانچه تاریخ کودتا نشان میدهد مستقیما یکی از دست‌پروردگان خود را که فوق‌العاده مطیع و باوفا بود بردوش ملت ایران سوار کرد. پس از سیصد سال نفوذ و ریشه دواندن در تمام شئون سیاسی و اقتصادی و قضائی ما، در همین بیست سال حکومت دیکتاتوری نظامی بدست قائد توانا چنان مبانی اخلاق و ملیت ما لطمه زد که حمله اعراب و هجوم جنگی و تیمور در مقابل آن ناچیز و بی‌اهمیت بود. اینتلیجنس سرویس برای محو آزادیخواهان و نابودی آنان به شهرتانی کمک میکرد و مانع

هر نوع جنبش و حرکتی میگردید. بهترین نمونه این نهضت‌ها تشکیل کمیته محازات بود که اعضاء و وطن پرست و عبورش عدای از غلامان خارجی و دزدان داخلی را با ضرب گلوله بديار عدم فرستادند ولسی بالاخره اینتلجنس سرویس سازمان آنها را کشف کرد و بدست وثوق الدوله حائن اعضاء آن را نابود نمود. ولی برعکس هرکس که بعمال انگلیسی سر میسر مقام شامخ و حساس را برای برگردن حسب خود اشتغال میکرد. مسعودی در طرف چند سال از گدائی و فوادی و حروف چینی وهم چنین برادرش از قضایی بمقام اشرافی و میلیونری رسیدند.

سیاست استعمار همانطور که محو شخصیت‌های اجتماعی را ضروری میدانست. سپردن مشاغل حساس و مهم را به قره نوکرها و مردم پست لازم مسترد بهمین جهت غالباً وزراء، وکلا، امرا و سفرا کنوز ایران از بیس بدساعه‌ترین و ردل‌ترین مردم انتخاب شده و بکمک عمال یا سفارت انگلیس به مقام‌های شامخ رسیده‌اند.

در همس دوره حاضر انتخاب سیدصبا و رضاخان سردار سپه برای کودتا و اسباب امثال سیف‌پور فاطمی، مسعودی، محیط، فرهودی، معدل، گله‌داری، دشنی، اعجاز و غیره عنوان نماینده مجلس و ارتقاء بناها و مقی‌های بی سواد بدرجات سرلشگری و سپهبدی و انتصاب سهیلی‌ها و تدبیرها بسمت ریاست دولت و وزارت، تابع همین سیاست کلی است. شما نا سوگرافی این عناصر نکس را که یکی از دیگری کثیف‌تر است بدف‌ندانید نمی‌توانید تا همت موضوع پی برید.

سیف‌پور فاطمی که غالباً نامش را تکرار کرده‌ایم، امروز نماینده مجلس و مدیر روزنامه ناخبر است همین سخت در روزنامه ارگان احثی پسرستان خود آزادیخواهان و مسپ‌پرستان را ماجراجو و حائن و بی وطن میخواند. ایک برای ایکه ارزش اسهامات و سخا این مرد یلید برای شما روشن شود

بیوگرافی مختصر او را مینویسیم:

«سید نصرالله فرزند سیف‌السادات نائینی تا قبل از بیست سالگی در قهوه‌خانه‌های اصفهان به‌پست‌ترین مشاغل اشتغال داشت و هنگامی که شاگرد کالج انگلیسی اصفهان بود برای آنکه بیشتر جلب اعتماد روسای مدرسه را نموده و خود را برای قبول هر نوع ماموریت جاسوسی آماده معرفی کند دست از مذهب اجدادی خود برداشت و با بجا آوردن غسل تعمید قبول مذهب عیسویت نمود. در ازاء این همه پستی، شغل تصدی کتابخانه کالج باو محول شد. بعدا ازدواج با یک دوشیزه بهائی را بعلل مادی و غیره بمنفعت خود تشخیص داد و چون یکی از شرایط ازدواج قبول بهائیت بود مجددا تغییر مذهب داد و بآئین بهائی درآمد. بالاخره هنگامیکه آقای رضا افشار حکمران اصفهان شد بمنظور استخدام در شهرداری اصفهان مسلک جدیدی را قبول کرد. این مسلک که فقط امثال سیف‌پور فاطمی‌ها بآن می‌گروند بی‌شرفی و ناموس‌فروشی بود بهمین جهت با زور و فشار و خواهش و تمنا خود را با کمال وقاحت برای معاشرت با فرماندار رضی‌وآماده ساخت. شهرت این قضایا در اصفهان و مخصوصا در بین عموم طبقات مردم بحد شیاع است و بعلاوه هر یک از این سوابق درخشان جداگانه در پرونده‌های مختلفی منجمله در پرونده نمایندگی ایشان هنگام طرح اعتبارنامه منعکس گردیده است.

آقای سیف‌پور فاطمی پس از طی مراحل شرافتمندانه ا فوق و تعقیب جریانات دیگری بالاخره فرماندار شیراز شد. اختلاس‌ها و دزدی‌های او در فارس که با شرکت روسای دارائی و پخش و آقایان امام جمعه و نمازی و معدل (نمایندگان مجلس) بمنظور بلع قسمت اعظم سهمیه قند و شکر و قماش توده بی‌نوا و گرسنه فارس صورت گرفت از حدود میلیون‌ها ریال متجاوز است. بالاخره آخرین موفقیت ایشان انتخابات فریدن و نحف‌آباد

اصفهان است که بدستاری صارم الدوله (میلیونر و مرتجع و کهنه حاسوس معروف) و سواران مرتضی‌قلی‌خان صمصام ایلخانی بختیاری و برادرش مصباح فاطمی (که شرح حنایات و آدم‌کشی نامبرده در چهارم‌حال و بختیاری‌بمنظور ربودن اموال توده‌های بدبخت داستانی جداگانه است) نوکر جناب ایلخانی موفق به تعویض صندوق انتخابات شد و بالاخره وکیل بی‌موکل ملت گردید. «عباس مسعودی نماینده ثابت مجلس و مدیر روزنامه اطلاعات کدیو»

گرافی کامل او را محمد مسعود مدیر روزنامه مرد امروز منتشر کرد و شخصیتش را به جامعه معرفی نمود. هر روز یک مسافر محترم او تازه وارد می‌تراسد و راجع به اوضاع آذربایجان خیالی‌بافی‌های عجیب و غریب میکند. عباس مسعودی از مهم‌ترین کسانی است که با انتشارات مسموم خود پایه حکومت دیکتاتوری را محکم نمود. همه ما در عصر طلایی روزنامه تقریباً منحصر بفرد اطلاعات را خوانده‌ایم و بهرل کیفیت این مزدور بیگانه پرست واقفیم. روزنامه اطلاعات همه آزادیخواهان را خائن و ماجراجو معرفی میکند و حتی برای هم‌آهنگی با رادیوها و خبرگزاری‌ها و روزنامه‌های امپراطوری در شماره ۵۹۲۱ مورخه ۱۳۲۴/۹/۸ راجع به میهن پرستان اندونزی چنین مینویسد:

«در هر صورت ماجراجویان اندونزی که تشکیلاتی از زمان سابق و از جنگ بین‌المللی گذشته داشتند و پیوسته تقاضای آزادی هند هلند را می‌کردند پس از بدست آوردن اسلحه، در تحت ریاست «سوکارنو» دوباره تقاضای استقلال نمودند. . . . بنابراین در فرهنگ روزنامه اطلاعات ماجراجو کسی است که تقاضای آزادی و تقاضای استقلال میکند. ما باید بفرهنگ‌این خائنین و میهن‌فروشان آشنا باشیم و مفهوم کلمات و اصطلاحات آن‌ها را بخوبی درک کنیم. عباس مسعودی نوکر و جیره‌خوار انگلیسی‌ها است. و بکمک آنها امروزه صاحب میلیونها ثروت شده و کیسه این ملت را خالی نموده است.»

پس طبعاً میل دارد که ایران همیشه در تحت نفوذ استعمارطلبانه آنها باقی بماند. در اینصورت اگر عده‌ای میهن پرست و آزادیخواه تقاضای استقلال کردند روزنامه اطلاعات آنها را ماجراجو مینامد و از هر تهمتی نسبت به آنها فروگذار نمیکند. از اینکه گفتیم «اگر عده‌ای میهن پرست و آزادیخواه تقاضای استقلال کردند» بمن اعتراض نکنید و نگوئید که ما مستقل و آزاد هستیم و این نهضت‌ها هیچگونه محملی ندارد!

تاریخ نفوذ انگلستان در چهارصد سال اخیر حکایت مینماید که منافع حیاتی آنها همیشه ایجاب میکرده است دولت ایران توسط سیاستمداران لندن اداره و هدایت شود. ما نباید خودمان را گول بزنیم و حقایق را ندیده انگاشته و سرسری بگذریم. جواهر لعل نهرو، لیدر حزب کنگره هندوستان در نطق خود خطاب بهندیها میگوید: «انگلیسیها میگویند شما استقلال می‌دهیم، آیا میدانید این استقلال آنها چه معنی دارد؟ . . . استقلال اسمی و فلابی مثل استقلال کشورهای ایران و عراق و افغان . . . مانی-خواهیم اسماً مستقل باشیم و رسماً آلت دست شلاق سرمایه . . . اصلاً ما آزادی و استقلالی را که اغلب ملل دنیا دارند قبول نداریم در دنیا فقط یک کشور و یک ملت مستقل وجود دارد و آن کشور شوروی است. دیگر حتی انگلیسی‌ها هم اسیرند اسیر دست سرمایه‌داران، سرمایه‌دار ملیت ندارد، ملیت او یعنی پول او» بدیخانه ما باید اعتراف کنیم که چهارصد سال است در اثر نفوذ استعمارطلبانه بریتانیا استقلال نداشته‌ایم و علاوه بر این امروز هم از نظر فلسفه جدید، اسیر سرمایه‌داران هستیم. مگر فراموش کرده‌ایم که چندی قبل همینکه خبر رسید اعضاء حزب دموکرات به قزوین رسید هاند بیشتر سرمایه‌داران، تهران را تخلیه کردند؟

اگر حقیقتاً این خبر صحیح بود فرضاً تهران هم اشغال میشد همان

سرمایه‌داران قم را تخلیه کرده باراک می‌رفتند بهمین ترتیب با ۲۴ فرسخ فاصله بسواحل خلیج فارس رسیده وبا کشتی بآمریکا عزیمت می‌مودند. شما گمان می‌کنید آمریکا و ایران برای امثال مسعودی، نیکپور، کاررونی، حاج علی‌نقی فرقی دارد؟ قطعاً همان‌طور که حواهر لعل نهرو گفته است وطن آنها بیول آنهاست. فقط بعلت وجود جابخانه و موسسات تجارتي و مغازه و خانه و سایر اموال غیر منقول ممکن است چشمشان بدنبال ایران باشد همان‌طور که رضاشاه هم موقع سوار شدن در کشتی چشمش متوجه مازندران وقصور سلطنتی بود. فقط ما هستیم که باید در ایران بمانیم و تمام سختی‌ها و محرومیت‌ها را از جان طالب و خریدار باشیم. ما باید برای تأمین آسایش ۱۵ میلیون بدبختی که در این کشور زندگی میکنند و این آب و خاک متعلق به آنهاست مردانه فداکاری کنیم ودست ظالمین و دزدان طبقه حاکمه و عمال خارجی را کوتاه سازیم. بقول آقای نامور، ما که تا این حد پای‌بند استقلال ایران هستیم، باید بدنبال عواملی باشیم که استقلال ایران را تضمین میکند و هیچ چیز استقلال ایران را تضمین نخواهد کرد مگر آزادی ملت ایران واستقرار حق حاکمیت این ملت و اجرای اصول آزادی و مشروطیت و کوتاه کردن دست یغماگران و دزدان و منابع فساد. ملت ایران مدت‌ها است آزادی واستقلال معنوی خود را از دست داده و اسیر زنجیر یک عده بیدادگر شده و بدست این عده در غرقاب فقر و فلاکت مستغرق گردیده بطوریکه حتی پرده‌هایی که در قرون وسطی در دنیا خرید و فروش میشدند حال و وضعشان بهتر از این مردم بوده است. طبقه‌ای که تخت فرعونیت خود را بروی جسد نیمه‌جان این ملت استوار کرده، از امتیازات بیحد و حساب خود که با قیمت اسارت مردم تحصیل شده دست بردار نیست و بتجربه ثابت گردیده است که با من بمیرم و تو بمیری و خواهش و عجز و لایه توجهی باین بیمار مختصر ندارد و اگر ملت، خود حق حاکمیت خود را بموجب نص صریح قانون اساسی

که میگوید «تمام فوازملت ناشی میشود» بدست نیارود در ورطه فناونستی سرنگون خواهد شد.

آقای فرامرزی در مقاله «شیرینی بعنوان «کیهان بیطرف» روز مبارزه است نه کدخدائی» چنین مینویسد:

«چگونه میتوان این وضع را دید و سکوت کرد؟ چگونه میتوان بیطرف و کدخدانش بود؟ مگر آن زنجیری که حلقه‌های آن تاب داده و بیکدیگر پیوسته میشود جز برای گردن ما است؟ و خداوند دست و زبان وسایر جوارح را جز برای این بنا داده است که برای رفع خطر از خود بکار ببریم؟ آیا خطر را برابر خود مجسم ببینیم و سکوت کنیم؟ اگر خداوند بسکوت مراضی بود ما را لال خلق مینمود. من از شما میپرسم که این وضع خوب است؟ این اصولی که روز بروز از نفوس ملت ایران میکاهد و این کشور پهن و دراز را بیک بیابان غیر مسکونی مبدل میسازد، این حکومتی که آن چند نفری را که در هر نقطه باقی مانده‌اند لخت و گرسنه کرده است، این رژیمی که ملت ما را ازسگ وگربه ذلیل‌تر، محروم‌تر، بدبخت‌تر و جاهل‌تر نگاهداشته است، باید باقی بماند؟

البته خواهید گفت خیر، ولی بفرمائید که کی باید آنها را تغییر دهد؟ فرشته‌ها؟ جن و پری؟ روس و انگلیس؟ کی؟ بفرمائید! غیر از من و شما و سایر افرادی که در این رژیم منافعی ندارند و کابوس سنگین آنها را تحمیل میکنند؟ امروز که یک‌عده فداکار و از جان گذشته روی تمام منافع مادی خود پا گذاشته و برای تغییر این اصول یا لاقلاً کاستن از خشونت و زخمی‌آنی آن کمر بسته‌اند باید ایشان را حمایت کرد، روز مبارزه است، روز کدخدائی و میان چوب گرفتن نیست. شما بخواهید یا نخواهید جنگ دو طبقه ظالم و مظلوم شروع شده است و جز با فتح یکطرف و شکست و هزیمت طرف دیگر تمام نخواهد شد. هر کس باید طبقه خود را معین کند و در آن صف مبارزه

بپردازد کد خدا منشی و شترمایی هیچ فایده‌ای ندارد .»

باری کشور استعمارطلب انگلستان چهارصد سال است که چنگال خود را بخون ملت‌های عقب مانده آلوده کرده و برای اجرای سیاست منحوس خود امثال نوری السعید پاشا را میروراند تا بتواند سیاست و استثمار خود را نسبت به ملل عقب مانده نامین کند . امروز در سایه همین سیاست و بکمک انتلیجنس سرویس ، سرمایه‌داران انگلیسی بر ۱۲۵ برابر خاک انگلستان تسلط دارند و مستقیماً ۴۷۵ میلیون برده که یک چهارم جمعیت کره زمین و بازده برابر جمعیت انگلستان است برای آنها زحمت میکشند . سرمایه‌داران انگلیسی بقدری حریص و استفاده طلب هستند که باین مقدار هم قناعت نکرده ، قلاده استثمار و اسارت را بر گردن ۴۶ میلیون سکنه اصلی انگلیسی هم بسته‌اند . اگر نقشه‌ها و اقدامات اخیر این علمداران آزادی را بمنظور تسلط بر مستعمرات ایتالیا ، هلند ، فرانسه و کشور حیشه در نظر بگیریم ۱۸۰ میلیون برده دیگر به بندگان آنها اضافه خواهد شد همین نوری السعید پاشا که بقول آقای مهدی هاشم نجفی باید او را سیدضیاء عراق بنامیم یکی از افراد پست عراق عرب است و هنگامیکه در اسلامبول به تحصیل علوم نظامی مشغول بود «بحای تفریح و گردش همیشه لباس کشیشهای مسیحی میدل شده به فونسلگری انگلیس که در آن روزها برای تقسیم امپراطوری عثمانی و تجزیه اعضای بدن (رجل بیمار) فعالیت مینمود ، رفته و به با مامورین سیاسی بریتانیایی براز و نیاز و تبادل افکار و دادن اطلاعات مشغول میگردد .» سرانجام همین مرد جاسوس بدرجات عالییه رسد و به نفع بریتانیا و برخلاف مصالح ملت عراق دست با اقدامات خطرناکی زد «پس از اینکه انگلیس‌ها موفق نشدند سکنه عراق عرب را مانند هندیهها مستقیماً توسط مامورین انگلیسی و کمیسر عالی اداره کنند و عراق را در جرگه مستعمرات بلاواسطه خود درآوردند با مقاومت و انقلاب مسلحانه ملت عراق بسال

۱۹۲۲ مواجه شدند ، ملت فیصل را که در سوریه در مقابل ژنرال (گوود) فرانسوی شکست خورده و در نتیجه تخت و تاج خود را از دست داده بود وارد عراق نموده و بعنوان یک پادشاه مسلمان و عرب و نیز برای جلب رضایت اعراب و ساکت کردن اهالی سرکش عراق بسمت پادشاه معین نمودند و روی یک صندلی چوبی مراسم تاجگذاری خیلی ساده و مختصری را بعمل آوردند در آن موقع نوری السعید پاشا بعنوان فرمانده کل قوا منصوب گشت و دوره تازه‌ای را از فعالیت سیاسی آغاز نمود . از سال ۱۹۲۲ تاکنون نوری السعید پاشا هفت بار نخست وزیر و بیش از ده بار وزیر امور خارجه و دو سه بار هم وزیر جنگ و چند سالی نیز فرمانده کل قوا بود . نوری السعید پاشا از سال ۱۹۲۲ تاکنون باتمام انرژی و جد و جهد برای میخکوب کردن نفوذ استعماری انگلیس در عراق کوشش نموده و همواره کوچکترین منافع امپریالیست‌ها و شرکتها و سرمایه‌داران انگلیسی را بر منافع حیاتی ملت عراق ترجیح داده آن را مقدم بر هر چیز می‌شمارد . شخص نامبرده بیش از خود انگلیسی‌ها از مصالح نظریات انگلیس‌ها طرفداری و تقویت نموده و از این راه صدمات و لطمدهای جبران ناپذیری به آزادی ، به آسایش و امنیت ملت عراق و ملل خاور نزدیک و میانه وارد ساخته ، ننگین‌ترین و ظالمانه‌ترین معاهدات و قرار- دادهائی که بین عراق و بریتانیا به امضاء رسید بدست و امضای نوری السعید و پاشا تهیه و عملی گردید . معاهده پنج ساله ۱۹۲۶ و معاهده سی ساله ۱۹۳۰ و دو قرار شصت ساله و هفتاد و پنج ساله نفت تماماً بوسیله این عمال قدیمی و بی‌نقاب استعمارطلبان انگلیسی صورت گرفت . در سال ۱۹۲۶ ملت عراق در میان جوش و خروش احساسات ملی بی‌سابقه و شدیدتری بر علیه معاهده پنج ساله قیام کرده بود و در همه‌جا محصلین ، اصناف ، کارگران ، تجار و کسبه و حتی اعیان مملکت بر علیه این معاهده ظالمانه اعتراض کردند ، شعرا و نویسندگان بحسب و حوش آمده و عاملین و نوکران استعمار را سخت مورد

طعن و تنقید و حمله فرار دادند و برای انگلیسیها ممکن نبود که در میان توده وسیع ملت عراق، یکنفر هواخواه و طرفدار خود و معاهده‌تحمیلی خود پیدا کنند، تمام دستجات ملی متفقا بر علیه انگلیسیها اظهار نظر میکردند و تقاضای استقلال تام و تمام کشور را مینمودند و حتی دولت پوشالی وقت مرعوب شده اقدام مثبتی بر له انگلیسیها نکرد، ولی نوری السعید پاشا فرمانده کل قوا و عامل انتیلیجنس سرویس، برای پیش بردن نقشه‌اربابهای خود دست بعملیات شدیدی زد، مجلس شورای ملی را با تسویب و مسلسل تحت محاصره کامل در آورد، تمام خیابانها و کوچه‌ها ورودخانه‌های اطراف مجلس را بادستجات مسلح نظامی اشغال کرد و مردم و محصلین را که بر علیه معاهده در حال اجتماع بودند هدف گلوله قرار داد و تمام اعضای مجلس را به بیماران و انهدام و مرگ تهدید کرد و آنها را وادار به تصویب آن معاهده استعماری نمود. بموجب این معاهده کشور عراق معنا و عملا بمنزله یکی از متصرفات انگلیس به‌شیت رسید و تمام ادارات و دوائر دولتی بدون استثناء تحت نظر مستقیم مستشاران انگلیسی قرار گرفت، وزراء بدون تصویب مستشاران نمیتوانستند دست بکوچکترین اقدامی بزنند و در ضمن در مدت پنجسال دیگر میبایستی معاهده دیگری بمنظور تثبیت و تعیین روابط بین دو کشور و تهیه طرح قرارداد نفت آماده و تصویب شود و در مقابل، دولت بریتانیای کبیر متعهد میشود کشور عراق را بحامه بین‌المللی بتوان یکدولت مستقل معرفی نموده و یکمیسر عالی خود در بغداد عنوان سفیر کبیر و نماینده فوق‌العاده بدهد و بجای رویه هندی، دینار عراقی که پشتوانه آن لیبره انگلیسی است چاپ و در خاک عراق منتشر نماید.

ناگفته نماند که متعاقب سال ۱۹۲۲ یک نهضت جمهوریخواهی در عراق پدید آمد، این نهضت بدستور انگلیسیها منکوب شده و لیدر آن توفیق الخالدی که یک‌مرد میهن‌پرستی بود بدست نوری پاشا در بغداد ترور گردید،

در جنوب عراق نیز نهضتی بمنظور نصب یک پاشا عراق بجای ملک فیصل حجازی برگزیده انگلیسیها پدید آمد، این نهضت نیز بدست انگلیسیها قلع و قمع گردید و راس آن سید طالب پاشا را در دامی انداخته و بهندوستان تبعید و از بین بردند. عمل مسلحانه نوری پاشا و تصویب آن معاهده‌ننگین بهترین نمونه‌ای است که ثابت میکند دول استعمار طلب چگونه بهار تش کور و نفهم محتاج هستند و سربازان عراقی که قطعا همه میهن‌پرست بوده‌اند در اثر پیروی از فرضیه غلط اطاعت کورکورانه نفهمیده چه خیانت بزرگی را مرتکب شده‌اند.

تمام این مصائب و بدبختی که دامنگیر ملل شده و مردم را از هستی ساقط و دچار جنگ و خونریزی نموده است نتیجه حرص بی‌منتهای سرمایه‌داران است. تاریخ چهل سال اخیر قاره امریکای جنوبی مخصوصا نواحی شمالی آن بسیار عبرت‌انگیز و تحیر آور است. مردم این ممالک کوچک در میان سرینجه سیاستهای گوناگون دو دولت متمدن انگلستان و امریکای شمالی، گرفتار انواع مصائب و محن گردیده‌اند و یکی پس از دیگری زهر کشنده و جان‌شکر سیاست این دو دولت با منتهای غداری و حيله و تزویر منابع ثروت آنان را بهر عنوان که شده از دستشان ربوده‌اند. تغییر هفت رئیس جمهور و تجاوز از ۱۰ انقلاب خونین که در فاصله سالهای ۱۸۷۷ و ۱۹۲۸ در کشور مکزیک روی داده، فقط و فقط نتیجه وجود معادن نفت و رقابت کمپانیهای بزرگ استاندار اوایل و رویال دوچ است که دولت‌های دموکرات امریکانگلیس از آنها پشتیبانی نموده و سرزمین مکزیک رامیدان این همه خونریزی و جنگهای داخلی کرده‌اند. در این دوره از تاریخ بشکره حفظ منافع سرمایه‌داران، جنگهای بزرگی را ایجاب میکند، همین عناصر استفاده‌طلب ملتها را بنام حفظ مصالح عالییه کشور را برضد هم تجهیز مینمایند. ایجاد ارتش بزرگ از لحاظ عظمت حنبه ملی بخود گرفته ولی

معنا حافظ منافع ملت نبوده و فقط پاسان سرمایه‌های این طبقه هستند، تابع سیاست سرمایه‌داری است. کارگر انگلیسی و امریکایی بخاطر حفظ سرمایه کمبانیهای بزرگ بحبه جنگ میرود، جان خود را فدا می‌سازد و اگر احیانا با پای مصنوعی و بدن علیل بمیهن خود بازگشت باید از فشار گرسنگی و بدبختی اعتصاب کند و کسی بداد او نرسد رل ارتشهای سرمایه‌داری همین است و بس و هیچکس نمیتواند منکر شود که توده‌های وسیع مردم در ظاهر برای حفظ میهن و آزادی و در باطن بخاطر سرمایه‌داران بزرگ باهم مبارزه میکنند.

اگر همین مردم کلاه خود را قاضی کند و نسبت برلی که بعهده دارند اندکی تعمق نمایند، دشمنان اصلی را بین خودشان خواهند یافت. منتها در کاخ‌های مجلل، در ناز و نعمت و در حال میگساری و خوشگذرانی. اگر سرباز انگلیسی مست تفرعن نشود و بیک سلام خشک و خالی اهالی هند دلخوش نگردد و برعکس کمی فکر کند که کیست و چه خیانتی را مرتکب می‌شود قطعا بحکم وحدان و فرمان حس انسانیت و بشردوستی یا لاقبل به اقتضای منافع شخصی به اهالی هندوستان دست برادری میدهد و با کمال صمیمیت میگوید: من هم مثل شما اسیر هستم، اسیر سرمایه و اسیر پول، امروز کشور پهناور هندوستان که بر ثروت‌ترین نقاط روی زمین است، در اثر استعمار، ۴۰ ساله سرمایه‌داران انگلیسی بوضع رقت‌بار و فلاکت غیر قابل وصفی دچار شده است. ویل اورات فیلسوف و نویسنده مشهور امریکائی در کتاب «هندوستان در چه حال است» بقدر کافی این موضوع را تشریح کرده و ما برای استفاده خوانندگان این کتاب قسمتی از آنرا عینا نقل میکنیم:

«ضعف و ناتوانی اهالی هندوستان هرچند حساسی را کسل و افسرده میکند ساق پای آنها از رانوی بیانی بقدری باریک است که وسط انگشتان ما جایگیر میشود، در تمام شهرهای آن، هر روز ۳۴ درصد کارگران در اثر

ضعف و ابتلا یا امراض مختلفه، جراحی که درحین انجام وظیفه بآنها رسیده است از کار غیبت میکنند. فقر و تنگدستی آنها بقدری است که نمیتوانند اغذیه‌ای که دارای مواد مغذی باشد برای خویش تهیه کنند، از خریدن و خوردن سبزیجات محرومند و بیضاعت آن را ندارند که در هر چند روز یک مرتبه گوشت بخورند.

ذات‌الریه و تب لازم از (پانام) و (کوبا) رخت بر بسته ولی هنوز با کمال شدت در هندوستان انگلیس شیوع دارد روزگاری هندوها از لطیف ترین ملل دنیا بشمار بودند حتی در همین ایام هم هر روزه در آبهای خارج شهر استحمام میکنند و لباسهای کهنه و پاره خویش را می‌شویند. با وجود این بواسطه شدت فقر و بی‌نوائی حفظ الصحه عمومی آن مملکت بکلی متوقف مانده. تمام بودجه سالیانه دائره صحیه عمومی تا سال ۱۹۱۰ از مرکز تمام ایالات برای ۲۴۰ میلیون نفوس فقط پنج میلیون دلار بوده یعنی برای حفظ الصحه هر فرد در تمام سال دوسانتیم (معادل سه شاهی) بمصرف میرسید. سر ویلیام هونت که وقتی مدیر کل اداره احصائیه عمومی بوده از روی حساب های دقیق تعیین کرد که تقریبا چهل میلیون از نفوس هندوستان در تمام عمر شکم سیر بخود نمی‌بینند. کسی که در اثر غذاهای بد، قوا و توانائی خود را از دست داده، البته نمی‌تواند در مقابل هجوم امراض مقاومت ورزد. امراض مسریه که متمادیا و بدون انقطاع در آن سرزمین وجود دارد هر سال میلیون‌ها مردم را از نعمت حیات محروم مینماید.

در سال ۱۹۰۱ طاعون از خارج بآنها سرایت کرد. و در نتیجه ۱۷۲ هزار نفر اسیر سرپنجه مرگ گردیدند، این مرض مجددا در سال ۱۹۰۲ شدت نموده و ۵۰۰ هزار نفر را بخاک هلاک انداخت.

در سال ۱۹۰۳ هشتصد هزار نفر و در سال ۱۹۰۴ یک میلیون نفرتها در اثر ابتلاء باین مرض بدرد حیات گفتند در سال ۱۹۱۸ قریب ۱۲۵

میلیون فقره آنفلوآنزا واقع شد و ۱۲/۵ میلیون نفر را از زندگی محروم ساخت. اکنون تا اندازه‌ای میتوان فهمید طاعون و قحط و غلا برای چه تا این درجه در هندوستان شیوع دارد. بهیچوجه نمی‌توان گفت عدم آذوقه کافی علت این قحط و غلا است، بلکه حقیقت این است که فشار فقر نمی‌تواند کافی گذارد مردم بقدر کفایت غذا بخورند و همین فقر و تنگدستی را باید عامل این مصیبت و بدبختی و اتلاف این نفوس عظیمه دانست در مدت تسلط و فرمانروایی بریتانیا روز بروز بر شدت قحط و غلا افزوده و مرض بیش از پیش شده است.

از سال ۱۷۷۰ تا سال ۱۹۰۰ بیست و پنج میلیون نفر تنها از گرسنگی مرده‌اند. این عده مردم در مملکتی تلف شده‌اند که از لحاظ وفور نعمت در همه دنیا مشهور است، علت و موحد این قحط و غلا چنانکه می‌گویند فقدان وسائل نقلیه یا کمی باران و خشک‌سالی و چیزهای دیگر نیست، باید اقرار کنیم که حتی کثرت نفوس نیز نمی‌تواند تا این درجه باعث شیوع قحطی گردد، بلکه یک بیننده دقیق و کنجکاو بخوبی میداند که در ماوراء تمام این مسائل یک حقیقت مسلمی وجود دارد که علت العلیل تمام این فلاکت‌ها و بدبختی‌ها است یغما و چپاول متمادی بی‌انصافانه، تحمیل کردن مالیات‌های گزاف بدوش مردمی بیچاره و مفلوک که از قوت لایموت محرومند باعث میشود که دهاقین و زارعین از عهده ادای قیمت غذایی که راه‌آهن از نقاط دوردست برای آنها می‌آورد بر نیایند دکتر چارلس . ک. هال رئیس مدرسه اتحادیه علوم الهی میگوید:

« بلی اهالی هندوستان محکوم بمردن هستند تا اینکه بعواید سالیانه دولت امپراطوری بریتانیا یک دلار هم نقصان وارد نیاید. هشتاد درصد تمام نفوس این سرزمین وسیع بروی خاک نشسته‌اند برای اینکه مالیات‌های جابرانه‌ای که دولت بریتانیا بدوش آنها تحمیل میکند اساس تمام شعبات

صنایع داخلی آنها را واژگون مینماید. سرویلفورشان بلونت میگوید: هیچیک از احصائیه‌های رسمی نمیتوانند وفور قحط و غلا و مرض را کتمان کند.

گرچه من شخصا از محافظه‌کاران میباشم ولی مشاهده اسارت و سیاه‌روزرگاری اهالی هندوستان بقدری مرا متأثر می‌کند که نزدیک است خفه شوم. اگر ما چندی دیگر باین وضعیت ادامه دهیم و اهالی را بدین طریق بطرف ترقی بپریم طولی نمیکشد که اهالی آن آدم خواری را پیشه خود قرار خواهند داد زیرا چیز دیگری باقی نمانده که یا آن اعاشه بکنند . . .

در مقابل تمام این سختیها و فشارها نیکه از طرف سرمایه‌داران و استعمارطلبان بمردم مظلوم تحمیل شده و هنوز هم از آن دست‌برنمیدارند تنها یک روزه امید وجود دارد و آن قانون طبیعی دینامیک است، بحکم این قانون خلل ناپذیر، توده‌های وسیع مردم در حال حرکت و اجتماع آنها دائما در حال تحول است. پس از این جنگ خانمانسوز که فقر و بدبختی بدرجه کمال رسیده و کاسه صبر توده‌های رنجکش لبریز گردیده است در غالب کشورها نهضت‌های بزرگی برپا شده و میخواهند از این پس حاکم بر مقدرات خود باشند. نهضت بزرگ آزادیخواهان یوگسلاوی برهبری فرزند مهبین پرست و با شهامتی مثل مارشال تیتو و بتصدیق سایدگان مطبوعات و نمایندگان سیاسی انگلیس و امریکا نمونه کاملا طبیعی و آزاد اینگونه نهضت‌ها است.

امروز نهضت‌های آزادیخواهان که متکی بتماایل اکثریت ملت‌ها است در بلژیک، فرانسه، بلغارستان، رومانی، یونان، هند هلند، هندوچین، بیرمانی هندوستان، کشور باستانی خودمان ایران بوجود آمده و با تمام قوا میکوشند که دست استفاده‌چی‌ها و استعمارطلبان را از اداره امور خود کوتاه سازند.

بقول کنت اسفورزا: «مبارزه کردن دول اروپائی با نهضت استقلال

طلبانه هندهلند و بیرمانی و هندوستان و غیره بمنزله شنا کردن برخلاف جریان سیلاب است اگر فرضاً شاگرد قدری مقاومت نماید بالاخره جریان سیلاب او را خواهد ربود. زیرا دول مستعمراتی بخوبی واقف شده‌اند که دول اروپائی هیچ مزیتی بر آنها ندارند و دیگر بهیچوجه حاضر نیستند که زیر بار تحکم و نفع‌ن اروپائیان بروند.

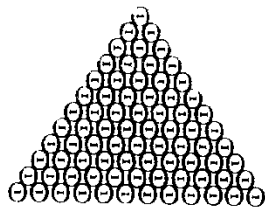
آنهایکه میگویند نهضت استقلال‌طلبی هندهلند ویا بیرمانی و یا هندوستان فعالیت یک‌جده معدود ماجراجو میباشد سخت در اشتباهند و این نهضتها ملی است همان‌گونه که نهضت ترکیه جوان بعد از جنگ بین‌المللی گذشته برای تحصیل استقلال یک نهضت ملی بوده و بهمین جهت کسی نتوانست آن را از بین برد.

بخاطر دارم که در آن موقع لئوید جرج معروف و همین مستر چرچیل چون بدولت یونان وعده داده بودند که در ازای کمکی که یونان در جنگ بدول متفق کرده آسیای صغیر (یعنی ترکیه فعلی) را باو بدهند. به (کنستانتین) پادشاه یونان میگفتند که نو اگر به آسیای صغیر فسون یکشی کمال اتاتورک را که آنوقت (مصطفی کمال پاشا) بود. در ظرف یک هفته از بین خواهی برد چون مصطفی کمال بیش از یک ماجراجو نیست و نهضت استقلال‌طلبی او حنبه ملی ندارد در همین موقع تنها من بودم که به لئوید جرج و همین مستر چرچیل و (کنستانتین) پادشاه یونان گفتم که شما سخت در اشتباه هستید و نهضت کمال پاشا یک نهضت ملی است و محال است که شما بتوانید آن را از پا در آورید و وقتی که ارتش یونان بآن سختی در ترکیه شکست خورد همگی حرف مرا تصدیق نمودند و اذعان کردند که من درست فهمیده بودم.

همه میهن پرستان این ملل که از فشار آزادی‌کش استعمار بجان آمده بودند با نهایت فداکاری برای تحصیل خود مختاری میکوشید و سرانجام

هم هیچ قوه‌ای قادر نیست آنها را منکوب و بکلی نابود کند در کشور ما نیز همین جوش و خروش دیده میشود و عده‌ای از جوانان از جان گذشته و میهن پرست بمنظور تحصیل آزادی، برای مقابله با هرگونه خطری آماده گشته‌اند. کسانی که آرزو دارند بار دیگر سیستم دیکتاتوری و میلیتاریسم بر این ملت حکومت کند و در سایه سر نیزه و قانونی که خودشان وضع مینمایند دسترنج مردم را بربایند و کیسه‌های خود را پر کنند فاقد عقل و شعور و منکر فلسفه و منطق هستند. یک روز رادمرد آزادیخواهی مثل خیابانی ماجراجو و خائن خوانده میشود. امروز هم بموازات مافع طبقه حاکمه و مقتضای تمایل ادامه استعمار با مرئی آزادیخواهان ایران را ماجراجو مینامند ولی باید بدانند که همین ماجراجویان شریان حیاتی آنها را قطع کرده و بجرم تمام جنایات و خیانت‌هایی که مرتکب شده‌اند آنان را بی‌الای دار میفرستند. افسران و درجه‌داران و سربازان ارتش که اکثراً در عداد زحمتکشان محروم هستند باید باین جنبشها کمک کنند و نه تنها دست خود را به خون برادران میهن پرست خویش آلوده سازند بلکه با سلاحی که از پول ملت خریداری شده برای نابودی طبقه حاکمه فعلی که عموماً دلال و نوکر خارجی هستند استفاده نمایند.


پایان



انتشار «رفقا» برگردان رفیق فسرو روزه به زودی در این کتابخانه:

کتاب حاضر حاصل تلاش شبان و روزان ابرمردی از تبار قهرمانان تاریخ است که در دنیای تنگ و نفس گیر زندان، در نبرد نور و ظلمت، سراپا تلاش و کوشش شد وزیر جنگال خونین دژخیم هم از کار باز نماند. خسرو روزه عضو کمیته مرکزی حزب توده ایران و قهرمان ملی ایران، ۱۳ سال از عمر ۱۵ ساله عضویت خویش را در حزب، با در زندان گذراند و با دور از دید دشمن در شرایط دشوار احتفا به فعالیت زنده سازمانی، حضور در میعادگاه رفیقان و کار و باز هم کار مشغول بود. هنگامی که بر نخستین بله نردبان «ترقی» قرار گرفت، خود نردبان را از زیر پای خویش کشید، به ارتش و اطاعت کورکورانه اش پشت کرد و به صفوف حزب طبقه کارگر پیوست. و این در سال ۱۳۳۲ بود. عزم حزم این آرش زمان به مبارزه در راه محرومترین محرومان، او را به دور راهی زندگی و شهادت رساند که بی نزلت شهادت را برگزید و مرگ زندگی آفرین خویش را به پرچم نبرد زحمتکشانش بدل کرد.

کتاب «رفقا» را روزه در دشوارترین شرایط روحی در زندان ترجمه کرده و متن ترجمه را علیرغم تمام مراقبت ها و سختگیری های زندانبانان، از گزند آنان مصون داشته است. اگر برخی سکنه ها در نشر فارسی آن دیده میشود، ناشی از شرایط ویژه ای است که قهرمان ملی ایران در آن بکار این ترجمه پرداخته است. امید که خوانندگان عزیز، با تعمق بدان شرایط بنگرند و آنرا درک کنند.



رفقا

ای.میترا

ترجمه خسرو روزه



انتشارات حزب توده ایران
بها ۲۵۰ ریال



سوسیالیسم علمی
و
سوسیالیسم تخیلی

فریدریش انگلس

ترجمه‌ی ستخر



مقدمه

دوره فلسفه



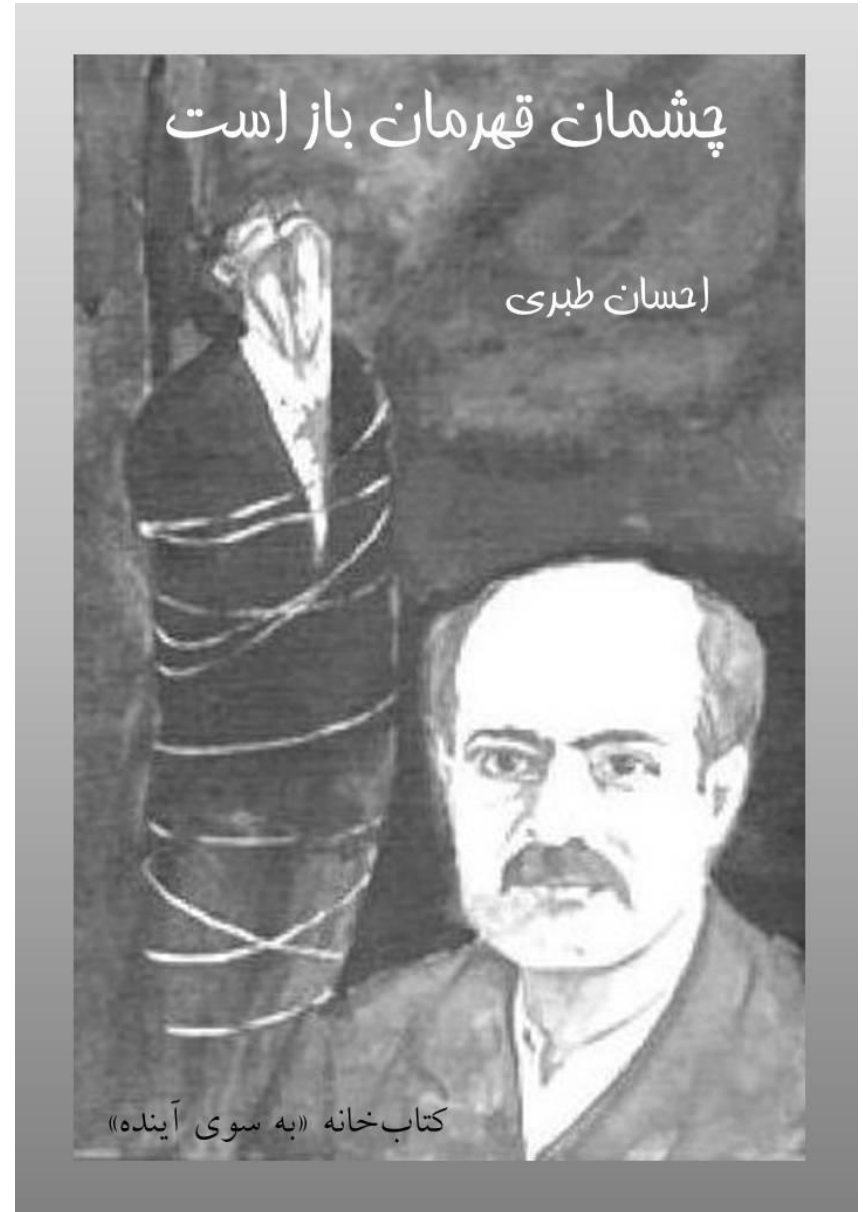
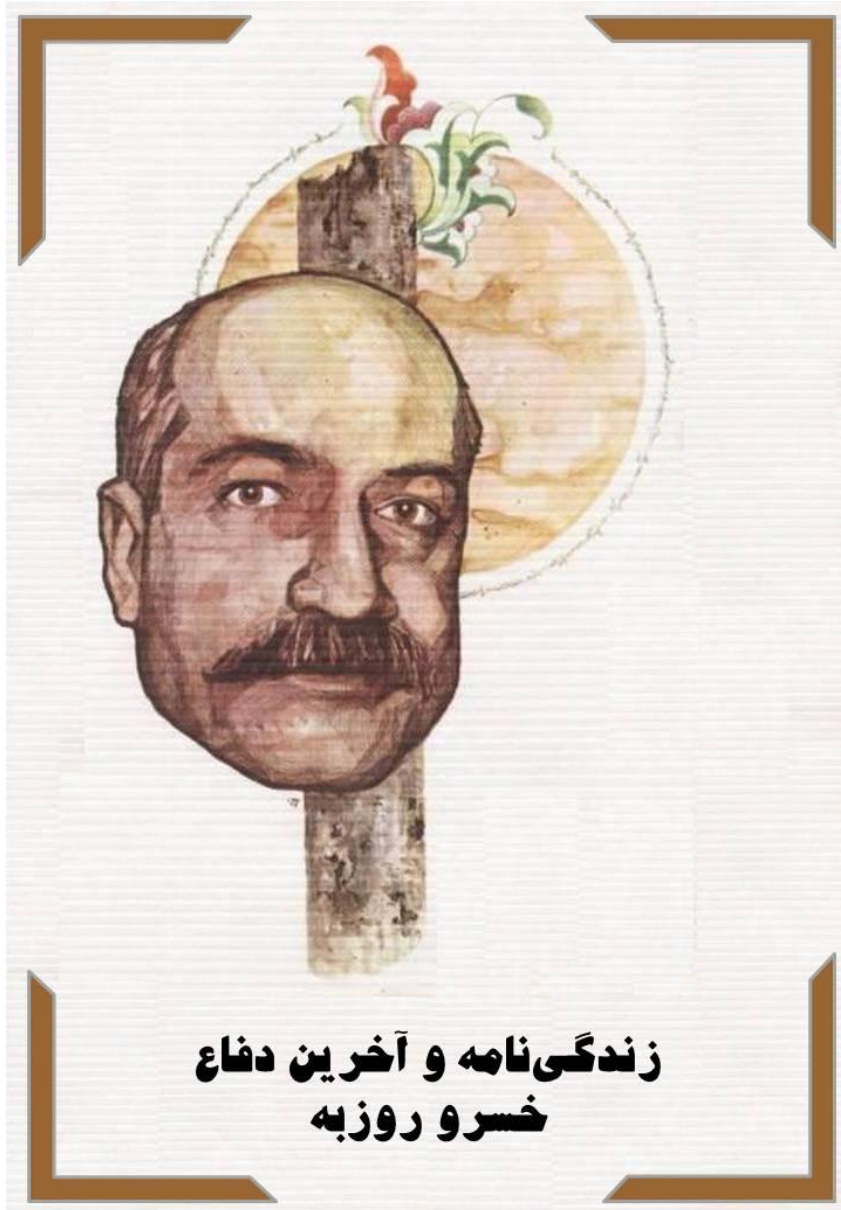
تعریف فلسفه، مسئله اصلی فلسفه،
ایدالیسم، ماتریالیسم

سیسیل آنگراند
ترجمه‌ی

ستخر

ستوان توپخانه خسرو روزبه

منتشر شد!



۴

احسان طبری



احسان طبري به سال ۱۲۹۵ در شهر ساري متولد شد. در دوران استبداد رضاشاهي، در شمار گروه پنجاه و سه نفر پاران دكتور تقي اراني، زنداني گرديد. در شهريور ۱۳۲۰ در ايجاد جنبش توده‌اي و رهبري آن دخالت فعال داشت. در ۱۳۲۸ به اتهام واهي، مانند ديگر همزمانش به‌شکل غيبي محكوم به اعدام شد. بنابه‌دستور سازمان، تاگزير به جاتي وطن گرديد و اينک پس از سي‌سال دوري از ميهن، در يرتو انقلاب بزرگ مردم ايران طليه استبداد، بار ديگر به خاک زانبوش باز گشته است.

احسان طبري از جواني در رشته‌هاي مختلف شعر، قصه، نقد هنري، برزي‌هاي فلسفي و تاريخي و زباني، آثري ايجاد کرده و در دوران طولاني مهاجرت اين تلاش را ادامه داده است و در هر زمينه اثر متعددي نگاشته است.

احسان طبري تحصيلات خود را در «اکادمي علوم اجتماعي» مسکو انجام داده، به دريافت مقام علمي «نامزد علوم فلسفي» موفق شده، سپس آنرا در «اکادمي علوم اجتماعي» برلين ادامه داده، به‌دريافت مقام علمي «دکتر هابيل در فلسفه» رسيد. وي با زبان‌هاي مختلف شرقي و غربي آشناست.

آثار احسان طبري در زمينه شعر کلاسيک و نو، قصه و رمان، تحقيقات ادبي و فلسفي، بررسي‌هاي لغوي و زباني و فولکلوريک، نوشته‌هاي سياسي و اجتماعي بسيار متعدد و متنوع است. برخي از آنها نشر يافته و آنچه که در ماه‌هاي انقلاب اخير، به شکلي که زودتر، در دسترس خوانندگان شائق قرار گيرد، منتشر شده، نمازند تجديد چاپ است.

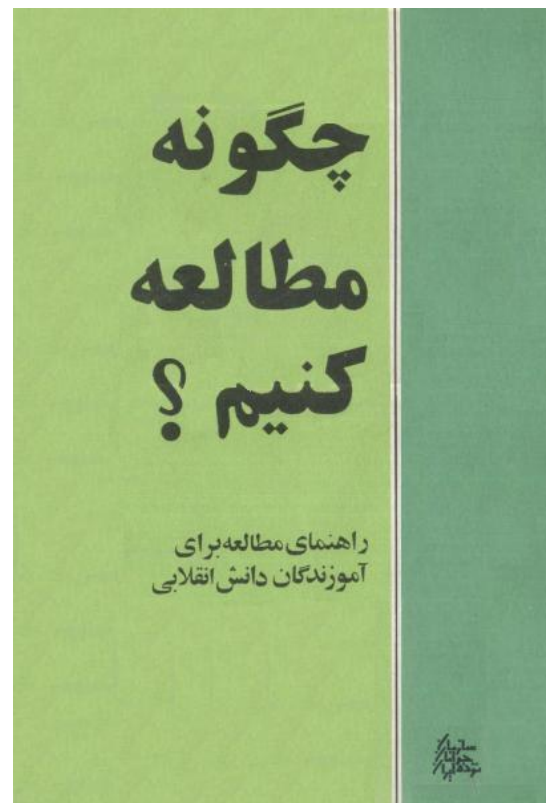
احسان طبري به‌عنوان نويسنده و متفکر نه‌تنها در کشور خود، بلکه در مقياس بسياري کشورها شناخته شده است.

خانواده برومند

احسان طبری

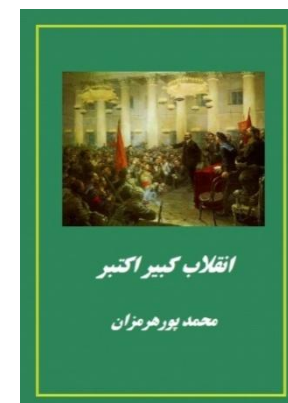


خانواده برومند



کتابخانه «به سوی آینده» در نظر دارد بخش اعظم کتابهایی مندرج در کتابهای راهنمای مطالعه موسوم به «چگونه مطالعه کنیم؟» از انتشارات سازمان جوانان حزب توده ایران و «با کدام کتابها آغاز کنیم؟» از انتشارات کانون دانش آموزان ایران را در دسترس علاقمندان قرار دهد. ما را یاری کنید!

کتابخانه‌های دیگر:

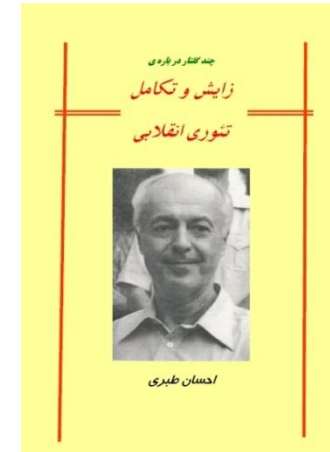


کتابخانه چاوشان نوزایی کبیر

<http://www.chawoshan.mihanblog.com>

- شکست اثر الکساندر فادیف با ترجمه رفیق شهید رضا شلتوکی
- چنگیز خان با ترجمه رفیق محمد پورهرمزبان
- پژوهش اثری از استاد امیرحسین آریان پور
- انقلابیگری خرده بورژوازی اثری ارزنده از موريس لیبسون
- انقلاب کبیر اکتبر اثری از زنده یاد محمد پورهرمزبان
- در آستانه رستاخیز اثری از استاد فقید امیر حسین آریان پور
- در زندان و در آزادی اثر س. اوستنگل با مقدمه ناظم حکمت
- اصول مقدماتی فلسفه با ترجمه رفیق فقید جهانگیر افکاری
- هدف ادبیات نوشته ماکسیم گورکی
- رمان همسایه ها شاهکار رفیق فقید احمد محمود
- ۱۰ روزی که دنیا را لرزاند اثر جان رید با ترجمه رحیم نامور و بهرام دانش
- منشاء موسیقی اثری از استاد فقید امیرحسین آریان پور
- امپریالیسم به مثابه ی بالاترین مرحله سرمایه داری
- انقلاب پرولتری و کائوتسکی مرتد اثری از لنین با ترجمه محمد پورهرمزبان
- لنینیسم و جنبش مترقی جوانان از سری انتشارات سازمان جوانان توده ی ایران

- اثری از پلخائف با ترجمه درخشان رفیق فقید کیانوری
- تاریخ توسعه طلبی آمریکا در ایران
- واکنش به سوسیالیست ها - اثری از سام وب رهبر حزب کمونیست آمریکا
- «مبارزه قهرمانانه، شکست تلخ» اثر بهمن آزاد
- هجدهم برومر اثری از کارل مارکس با ترجمه رفیق شهید محمد پورهرمزان
- درس های پیکار منظومه ای از رفیق احسان طبری
- صفحاتی از تاریخ جنبش جهانی کارگری و کمونیستی اثر رفیق شهید جوانشیر
- تاریخ احزاب در ایران
- انتقاد و انتقاد از خود
- شمه ای در باره ی تاریخ جنبش کارگری ایران
- در باره برخی از خصوصیات تکامل تاریخی مارکسیسم
- تاریخ نگاری فلسفه
- حزب توده ایران و دکتر مصدق
- مبارزه طبقاتی



کتابخانه «انجمن دوستداران احسان طبری»

[/http://tabari.blogspot.com](http://tabari.blogspot.com)

آثار احسان طبری :

• سطح امروزی فلسفه

• قصه ی شغال شاه

• جستار هایی از تاریخ

• در باره سمیوتیک

• پنجابه

• منتخب مقالات

• در باره منطق عمل

• سفر جادو

• گزیده مقالات

• با پچپه های پاییز

- هورستیک
- درباره سیبرنتیک
- جامعه شناسی
- تاریخ یک بیداری
- گنومات
- شکنجه و امید
- دهه نخستین
- فرهاد چهارم
- داستان و داستان نگاری
- چهره یک انسان انقلابی
- از میان ریگها و الماسها
- درس های پیکار
- سیر تکوین ماده و شعور
- رانده ستم و چهره خانه
- نیروی سوم پایگاه اجتماعی امپریالیسم
- راهی از بیرون به دیار شب
- زایش و تکامل تئوری انقلابی
- مارکسیسم لنینیسم به زبان ساده (القبای مبارزه)
- آموزش فلسفه علمی (بنیاد آموزش انقلابی)
- تئوری سیستمها و اصول دیالکتیک
- فروپاشی نظام سنتی و زایش سرمایه داری
- مسائلی از فرهنگ و هنر و زبان

- بررسی اندیشه ها درباره دیالکتیک
- سیستم و برخورد سیستمی
- جامعه ایران در دوران رضا شاه
- بررسی بررسی ها درباره جهان بینی ها و جنبش های اجتماعی در ایران

سخنرانی ها :

- دیالک تیک
- بابتی سندز
- ناکجا آباد
- کافکا

برخی مقالات و اشعار احسان طبری:

لیبرالیسم، دمکراتیسم و پیوند آن با موضع گیری ضدامپریالیستی

تکامل ادب فارسی در دوران پس از اسلام

طبقه و ساخت طبقاتی جامعه

یاران، بهار تازه در راه است

درود بر بردباری پی گیران (غزلواره)

جامعه آینده و جامعه بی آینده

بررسی مسایل نظری مربوط به انقلاب ایران

هنر پیمان سپرده ، فرهنگ پویا

هنر ، سیاست، تاریخ

آدمی جز پیکار در راه خوشبختی خود چاره ی دیگری ندارد!

سوگند دیگر

در باره ملت و مساله ملی

ساخت طبقاتی جامعه: برخی دقت‌ها و حاشیه‌ها

درباره ی ژانر «تعزیه»

مقوله های اقتصادی در ادبیات کلاسیک ایران

فرد انقلابی در زندگی عادی

درباره ی تروتسکیسم

چرا یکدیگر را در بحث آزاد و سالم تحمل نکنیم!

کودک اندر دیار سرمایه

چگونه بحث کنیم؟

محور مرکزی داوری درباره افراد و جمعیت‌ها

پیروزی خورشید

زندگی سیاسی و بی‌طرفی

لیبرالیسم، دمکراتیسم و پیوند آن با موضعگیری ضدامپریالیستی

زمان را گنج‌ها در آستین است

سخنی درباره ی شعر (فارسی)

شعری از پاتریس لومومبا نخست وزیر شهید کنگو

فرد انقلابی و خودآموزی و خود نقادی

دیالکتیک مبارزه سیاسی و موازین اخلاقی

مارکسیسیم و شناخت آینده

مهر و مهرگان

ولادیمیر ایلیچ لنین

مذهب و ملتگرایی

میهن پرستی

زنده باد جمهوری متکی بر اراده مردم!

رژیم و مذهب

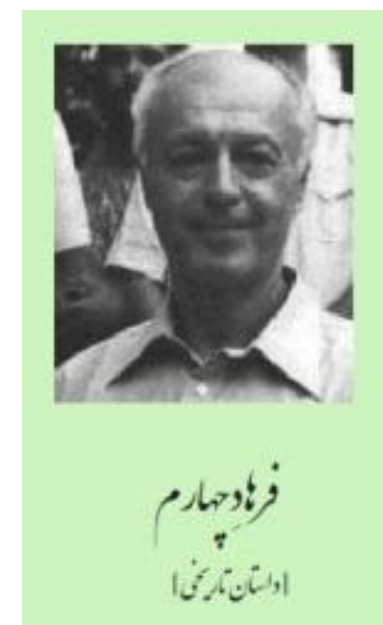
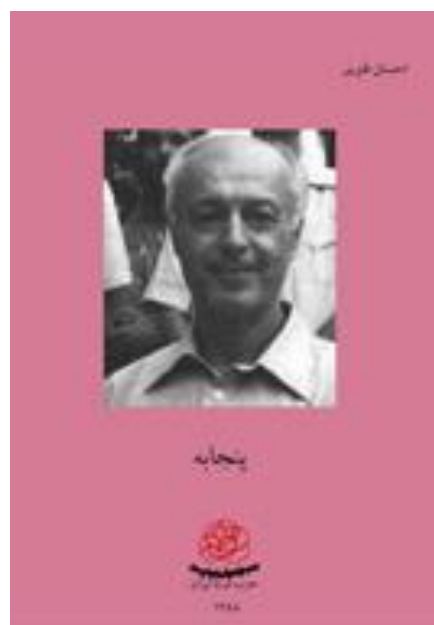
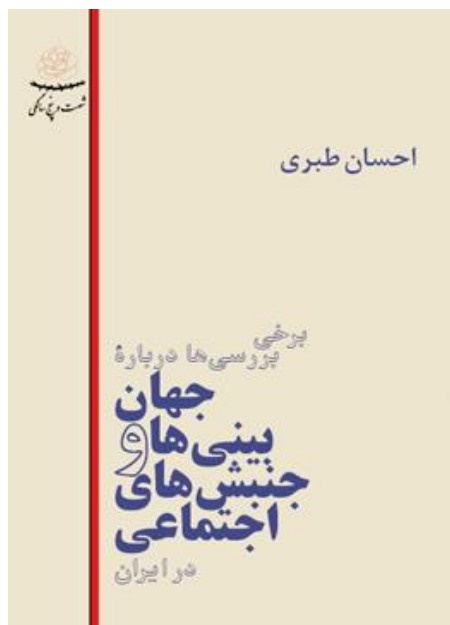
برای دریافت کتاب‌های زنده‌یاد رفیق احسان طبری به تارنگارهای زیر مراجعه کنید!

<http://www.tudehpartyiran.org>

۱- کتابخانه حزب توده ایران

<http://tabari.blogspot.com>

۲- انجمن دوستداران احسان طبری



از انتشارات حزب توده ایران

(... کار و دانش را به تفت زر بنشانیم ...)

انتشار این سری از کتاب‌های کتابخانه «به سوی آینده» به افتخار قرار گرفتن قریب‌الوقوع در آستانه‌ی هفتادمین سالگرد آغاز پیکار حزب طراز نوین توده‌ها: حزب توده ایران، در راه تحقق حقوق کارگران و زحمتکشان، در راه بهروزی میهن و استقرار آزادی، استقلال و عدالت اجتماعی، تقدیم علاقمندان می‌گردد.

کتابخانه «به سوی آینده»، (هوادار حزب توده ایران)

